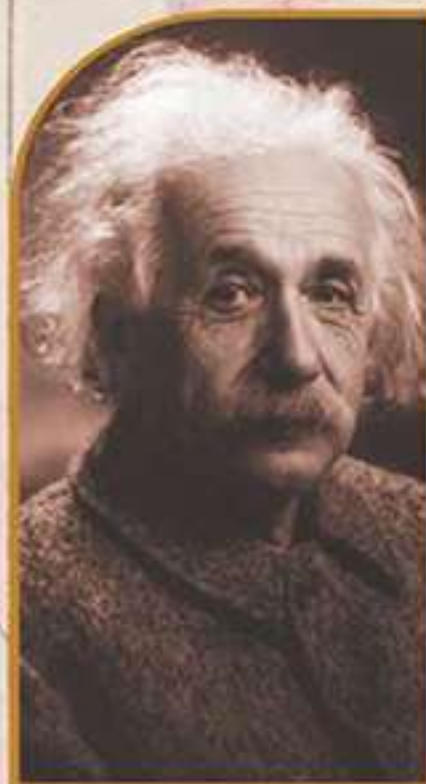


جنیوگراسی

حکومت مردم
برای مردم، به واسطه نوابغ



رائل

"هیچ چیز در جهان نمی تواند در برابر تعداد به اندازه کافی
زیاد و به هم پیوسته ای از عقلا، مقاومت کند."

تیلارد دو شاردن

جنيوڪراسي

حڪومت مردم،
براي مردم، به واسطه نوابغ

رائل

حق نشر © بنیاد رائلین ۲۰۰۴.

حق رائل شناخته شده به عنوان نویسنده این اثر توسط خود او و بنا به اعلامیه حق نشر، طراحی و ابداع ۱۹۸۸ به ثبت رسیده است. تمامی حقوق محفوظ است. هیچ بخشی از این اثر نباید بدون اجازه قبلی از ناشر و دارنده حق نشر بازسازی، در یک سیستم بازیابی ذخیره و یا به هر وسیله ای از جمله الکترونیکی، مکانیکی، فتوکپی، چاپ، ضبط و یا به هر شکل دیگری، با هر هدفی، منتشر گردد.

Translated from the French “La Geniocratie” by Rael, originally published by “L’edition du Message” on May 11, 1987.

Revision 1.

ISBN:

EAN:

Publisher: Nova Distribution

The publisher may be contacted at: publisher@rael.org

Credits:

Chief Editor and Project Manager: Cameron Hanly

Composition and Design: Cameron Hanly and Rob Chalfant

Cover Design: Julian Winfield

Translator from the English version to Farsi and editor: Negar Azizmoradi

Project manager: Line Gareau

فهرست

۱۰	پیشگفتاری از مارسل تروس
۱۲	پیشگفتاری از میشل ددیبه
۱۵	دیباچه

۱. اصول جنیوکراسی

۱۹	تاریخچه ای کوتاه بر انواع حکومتها
۲۲	نحوه بر کرسی نشاندن نوابغ
۲۳	دمکراسی خام: مدیوکراسی (حکومت عوام)
۲۵	جنیوکراسی: دمکراسی گزینشی

۲۶	جنیوکر اسی و فاشیسم
۲۸	جنیوکر اسی، نخبه گرایی و حکومت اشرافی
۳۲	تأسیس جنیوکر اسی
۳۶	اهداف بنیادین جنیوکر اسی
۳۷	تأسیس یک دولت جنیوکر اسیک جهانی
۴۱	جنیوکر اسی و تشریک مساعی
۴۶	ترکیب بندی حکومت جنیوکر اسیک جهانی
۴۷	جنیوکر اسی ناحیه بندی شده جهانی

۲. طرحهای پیشنهادی برای تبدیل زمین به جهانی از شادی و کامیابی

۵۲	هشدار
۵۳	به کارگرانی که از کارشان لذت نمی برند چطور وقفه کاهش دستمزد مسیر را به سمت جامعه ای عاری از پول هدایت می کند
۵۹	اقتصادی توزیعی
۶۱	کار و روسپیگری
۶۳	کارگران فردا: رباتهای الکترونیک و بیولوژیک
۶۵	برچیده شدن پول: بازگشت ارزشهای واقعی
۷۰	خطرناکترین فرقه تمام فرق: ارتش
۷۳	چگونگی سرکوب نیروهای نظامی
۷۸	به وجود آوردن کارت شناسایی ژنتیکی
۸۰	آموزش و پرورش
۸۲	وضعیت زنان و مردم در کشورهای در حال توسعه
۸۴	جمعیت شناسی
۸۶	عدالت
۸۸	

۸۹	نوجوانان تحت ستم
۹۰	تأسیس مراکز پیشرفت
۹۲	بازگشت به طبیعت، به شکر علم
۹۴	به منظور ایجاد زبانی بین المللی
۹۵	تعمیم دانش علمی
۹۸	اختیار و احترام به آزادی
۱۰۱	عادی سازی افکار عمومی: خطری عظیم
۱۰۳	دوران طلایی
۱۰۵	یادآوری بسیار مهم

۳. تأسیس یک حکومت جنیوکراتیک جهانی

۱۰۸	فراخوانی برای نوابغ زمین
۱۱۲	حکومت جنیوکراتیک جهانی: مغز جهان
۱۱۳	برنامه عملکردی برای یک حکومت جنیوکراتیک جهانی
۱۱۵	راههای تأمین مالی حکومت جنیوکراتیک جهانی
۱۱۶	تأسیس اولین جنبش جنیوکراتیک جهانی را یاری رسانید
۱۱۷	کتاب شناسی
۱۱۸	اطلاعات افزوده
۱۱۹	از همین نویسندگان
۱۲۱	سمینارها و راههای ارتباطی

نمودارها

۲۱	چگونگی نمو انواع حکومتها
۲۴	منحنی زنگوله ای شماره ۱
۲۷	منحنی زنگوله ای شماره ۲
۳۵	دسترسی به هیئت محلی نوابغ
۴۴	دسترسی به هیئت جهانی جنیوکراتیک
۴۵	دسترسی به انجمن خلاقان
۵۸	نمو ساعات کاری روزانه و تغییرات صاحبکاران

پیشگفتاری از مارسل تروس

مهندس شیمی

در هنگام خواندن این کتاب از اشتیاق بر خود لرزیدم.

همه ما بیمناک آینده بشریت هستیم، اما "جنیوکراسی" با نشان دادن راه حل هایی برای مشکلات سیاسی، اقتصادی و اجتماعی که با آنها دست و پنجه نرم می کنیم، از این نگرانی می کاهد. به ما کمک می کند دریابیم که مدیریت کردن و سازماندهی سیاره مان میزان مسؤلیتی بسیار فراتر از امکان رتق و فتق امور به واسطه سیستم سیاسی سنتی را می طلبد.

در واقع، ما بر سر دوراهی هستیم. تلاش بسیاری را صرف توسعه جامعه ای بر مبنای تکنولوژی کرده ایم و با این وجود عاداتی را که میراث گذشته اند نگه داشته ایم و ساختار اجتماعی و سیاسیمان بیشتر و بیشتر رو به منسوخ شدن می رود.

ما باید دریابیم که سیاره مان یک دهکده جهانی ست و سرنوشت همه ابناء بشر به هم متصل است. بقاء ما در گرو این آگاهیست و همچنین تلاش فردی برای افزایش بردباری و عشق که پرخاشگری را فرومی نشاند و احساسات سرکش را آرام می کند.

برای پرهیز از خطراتی که در تار و پود گرایشات خشونت آمیز نهفته است، عقلانیت باید مهار را به دست گیرد.

قضاوت کردن علم بی معنی ست چراکه دانش مطلوب است. این ترجمان استعمال مشتقات دانش – برآمده از تصمیمات سیاسی و یا منافع شخصی – است که منجر به استقبال جامعه از اکتشافات مفید و یا پس زدنشان از ترس امکان استعمال شریرانه آنهاست.

مشکل از سیاستها و انتخاب اجتماعی ست، ولی همچنین مروت و نوع دوستی در آن نقش دارد. با آگاه شدن از نابینایی و فقدان واقعگراییمان می توانیم جامعه مان را تغییر دهیم. روشن بینی، شجاعت، مصلحت گرایی و هوش به ما این امکان را می دهد که وارد دوران طلایی مدیریت نوابع شویم.

من عمیقاً با راهکارهای پیشنهادی این کتاب، تحت عنوان دمکراسی گزینشی و پروژه برپا کردن جامعه ای جنیوکراتیک، تحت تأثیر قرار گرفتم و مشتاقانه این ایده ها را پشتیبانی می کنم. در واقع، من با وضوح و صراحت عقلانیت و سادگی ایده ها شگفت زده شدم. ضمن آغاز کردن مطلب، با به تصویر کشیدن روشهای ابلهانه فعلیمان، نویسنده بحث را با پیشنهاد کردن تحولات بنیادین در سطح عادات کهن ما و اجتماع خاتمه می دهد.

این کتاب زائیده مراقبه های مردی از جنس هوش برتر و نتیجه کار تلفیقی خارق العاده ای ست که با نهایت شفافیت و روشنی. و با عشقی عمیق برای بشریت و دغدغه ای برای حفظ مصالح انسانها - و نه منافع مادی اقلیتی که نگاهبان خویش است و بس و خود را در پس مرزها و دیوارهای امنیتهایش پنهان می کند - هدایت شده است.

آیا این قابل قبول است که سردمداران روز قدرت تنها به این خاطر که جامعه گیج و گنگ و مسخ شده و قادر به گرفتن تصمیمات شفاف نیست، از این قدرت بهره ببرند؟

این کتاب گروه اندکی را دلگیر خواهد کرد، ولی در قیاس با منافع جمعی و آینده محتوم بشریت این چه اهمیتی دارد؟

صورت واقعیت دادن به راه حلهای پیشنهادی این کتاب تلاش گسترده همه ما را می طلبد، اما، با انجام دادن آن چه لذتی نصیبمان خواهد شد! ما صفای زندگی کردن در امنیت جامعه ای را تجربه خواهیم کرد که بر مبنای ارزشهای حقیقی بنا شده است: ارزشهایی که ملازم فرد و هوش او هستند.

ما کارفرمایان سرونوشت خویشتن ایم، و اینکه وارد دوران طلایی حکمرانی خرد شویم و یا اجازه دهیم رخوت و ترس پیشرفت هزاران ساله بشریت را رو به نابودی برد بستگی به خودمان دارد.

از ماست که بر ماست. این بستگی به ما دارد که بفهمیم و با ماست که عمل کنیم. "جنیوکراسی" نوشته رائل چگونگی آنرا به ما نشان می دهد. این کتاب عشق است و نبوغ و امید.

پیشگفتاری از میشل ددیه

روانشناس

بین تمام کیفیتها، هوش بیشترین میزان خلوص و انرژیهای مفید را شامل می شود. از طریق مغز و عملکرد هوشمند آن است که انسان مرکز حیاتی خود را سازماندهی می کند و وقتی که او تصمیم می گیرد وارد یک گروه شود، این مرکز حیاتی به طرز چشمگیری بسط داده می شود و سازماندهی آن باید طوری تعدیل شود که از خسران جلوگیری کند.

ذهنهای بزرگ همیشه این بنیان روانی را تصدیق کرده اند. انکار کردن واقعیتهای روانشناختی در جامعه شناسی، و یا رد کردن نابرابری بین ساختار مغز انسان و حیوان دیوانگی است. ما می باید به وجود سلسله مراتبی در سطوح آگاهی و در بازخوردها از عان کنیم.

مشاهده ناپدید شدن بی خردی و بی معنایی از آزمایشگاههای اعصاب و روان دلگرم کننده است، جایی که چند سال گذشته سازماندهی دانش زیست-ساختاری آغاز به پدیدار شدن کرد. چنین مجالی نباید از دست برود، چراکه دانش علمی کتاب سرّی آشپزی نیست – یا دست کم دیگر نباید باشد.

در این کتاب، رائل به شکل قابل ملاحظه ای ایده های بنیادین تمدن ما را تحلیل و ادغام کرده است.

مسائل مرتبط با تکمیل روانی فردی به شیوه ای بسیار مستدل مورد توجه قرار گرفته اند و اصول و برنامه های عملکردی جامعه مطابق با نیازهای روانشناختی با دقتی بی نظیر توضیح داده شده اند. نگاه یک متخصص با اشتیاق، طرح پیشنهادی احداث مراکز بیداری را ملاحظه می کند، جایی که همه می توانند از طریق تکنیکهای بیداری خلاق به تکمیل ذهنی دست یابند و فشارها و قفلهای ذهنی را آزاد کنند و جایی که کودکان ما می توانند چیزی را که ما از طریق توسعه مشروع قابلیتهای درونی، توانایی ها و علائقمان متناسب با شخصیتمان به دست نیاوردیم را تجربه کنند.

هر چند که چنین کامیابی و سرشاری تنها مزیتی نیست که ما میتوانیم انتظار داشته باشیم. از طریق تستهای روانشناسی کودکان، نوجوانان و جوانان، می توان تمایلات منفی آنها – شامل خودداریها، خودیرانگری، گرایشات به سمت خشونت، جرم و دیگر آزاری – را در آنها کشف کرد. تشخیص پیشرفته در سطح وسیع می تواند تا پیش از کشف درمان قطعی مانع بروز جرم شود و نتیجه آن کاهش قابل توجه حملات و حرکات خشونت آمیز خواهد بود.

اما هدف من شرح جزئیات گنجهایی که این کتاب در بردارد نیست. همه ما توانایی این را داریم که خودمان بیاندیشیم. آنهایی که چنین کنند، در صفحات پیش رو هدف انسانی جنبش جنیوکراتیک جهانی را در خواهند یافت، هدفی که عبارت است از علم، نبوغ و عشق.

دیباچه

این کتاب کسانی را مخاطب قرار می دهد که آرزومند اند جنگ جهانی ۱۹۳۹ تا ۱۹۴۵ حقیقتاً آخرین آن بوده باشد و هم بمب اتمی که برای کشتن بیگناهان بر هیروشیما فرافتاد. همچنین این کتاب خطاب به دانشمندان، نوابغ و مخترعینی ست که دیگر تاب آنرا ندارند شاهد بهره برداری از اختراعاتشان توسط سیاستمداران و قدرت ارتش در جهت نیات سبعانه شان باشند؛ و مردمی که نه دانشمند اند، نه نابغه و نه مخترع، اما با این وجود باور دارند که همان کسانی می توانند دنیایمان را ازین حجه تعفنی که در آن است، در حالی که زیر بار تهدید دائم به نابودی کامل کمر خم کرده است، بیرون بکشند، که با بیشترین میزان خلاقیت توانایی اختراع الگوهای جدید و ساختاری سازگار با تمدن حال حاضرمان را دارند - به بیان دیگر، دانشمندان، نوابغ و مخترعین.

حاکمیت یعنی پیش بینی. کسانی که در حال حاضر بر ما حکومت می کنند هیچ چیز را از پیش ندیده اند؛ بنابراین آنها قابلیت حاکمیت ندارند.

و چرا آنهایی که بر ما حکمرانی می کنند تا این حد بی کفایت اند؟

آنها بی کفایتند زیرا برای مشاغلشان به صورت دمکراتیک انتخاب شده اند. دمکراسی خالص نمی تواند هوش رأی دهنده را به شمار آورد، به این معنا که صدای یک انیشتین وزنی بیش از یک ابله ندارد. و از آنجاییکه بسیار بیش از انیشتین ابله وجود دارد، ما خود را تحت لوای دیکتاتوری بلاهت می یابیم. فقط کفایت نگاهی به اطرافمان بیاندازیم تا تبعات زندگی کردن در چنین دیکتاتوری را ببینیم.

از آنجایی که افرادی با هوش متوسط به وضوح اکثریت اند، دمکراسی خام نمی تواند از "مدیوکراسی" (م/حکومت عوامانه) بر حذر باشد. ("مدیوکر" از کلمه لاتین مدیوس به معنی "میانه" می آید.)

جنیوکراسی، از سوی دیگر، دمکراسی گزینشی را برای روی کار آوردن کسانی که هوششان بالاتر از سطح میانگین است به جای منصوب کردن کسانی که همانطور که می دانیم فقط در مدارس با پرستیژ درس خوانده اند، به کار می گیرد. نوابغ همانقدر ممکن

است در میان قشر کارگر و یا روستایی دیده شوند که در میان تحصیل کردگان. این نوابغ هستند که باید، پیش از آنکه خیلی دیر شود، سرنوشت بشریت را به دست گیرند.

آیا این طبیعی ترین امر ممکن نیست که بخواهیم دنیای ما توسط افرادی که هوشی بالاتر از میانگین دارند اداره شود؟

همیشه قیامتی در کار بوده که رسولان از آن به عنوان پایان دنیا خبر داده اند، ولی هرگز مدرکی علمی برای ترساندن مردم در دست نداشته اند. هرچند، "رسولان هزاره" اخیر دانشمندان عالی رتبه اند، فیلسوفان بی خدا و حتی سران کشورها چراکه برای اولین بار در طول تاریخ بشر، انسان تمام ابزار لازم برای نابودی حیات بر روی سیاره خود و خودیرانگری با یک طوفان اتمی را داراست.

این امکان هرگز در این هزاران سالی که بشر زیسته، دست نداده است، و ما این امتیاز ویژه را داریم - بله، می گویم امتیاز ویژه - که در این عصر تاریخی زندگی کنیم. ما این امتیاز ویژه را داریم که مسؤول انقراض گونه مان و یا ورود آن به عصر طلایی، به تمدنی جدید بر مبنای عشق، اخوت و کامیابی باشیم.

شمایی که در آستانه خواندن چند خط بعدی هستید، یکی از آنهایی هستید که در رابطه با این انتخاب نهایی مسؤول اند، و شما پاسخگوی تمام نسلهای آینده که خواهند آمد - و یا نخواهند آمد - هستید. این خطوط را به عنوان یک ناظر بی مسؤولیت نخوانید، بلکه به عنوان یک حامی، چراکه این به شما مربوط است. این زندگی شماست - یا مرگتان!

۱. اصول جنیو کر اسی

تاریخچه ای کوتاه بر انواع حکومتها

"جمهوری نیازی به دانشمند ندارد."
(بیانیه رسمی در دادگاه لاوازیه)

"تمامی مردمان بدون علم ابله اند"

کتاب مقدس - جریمیا ۱۰

نژاد انسان از ابتدا چگونه خود را اداره کرده است؟
در ابتدا قویترینها، به لحاظ بدنی، خواست خود را بر دیگران تحمیل کردند.
به لطف قدرت بدنیشان مال و ثروت اندوختند.
فرزندانشان آن ثروتها را به ارث بردند، بنابراین حکمرانی توسط ثروتمندان جایگزین
پرزوران شد.
از آنجایی که این متصرفین ثروت حکمرانی می کردند، در صدد بودند تا دانشی را که
به واسطه اکتشافات باهوشترین افراد به دست می آمد را از آن خود کنند.
سپس آنها از اینکه این دانش به دست همگان نیفتد حصول اطمینان کردند. تا که حکومتی
از متصرفین دانش تأسیس کنند.
این متصرفین دانش خود را میراثداران برتری انگاشتند و در نتیجه مردمشان را مورد
استثمار، ظلم و بدرفتاری قرار دادند.
نهایتاً مردم متصرفین دانش را برانداختند و به صورت دمکراتیک متصرفین دانش را
انتخاب کردند تا بر آنان حکمرانی کنند.
بدین معنی که: دانش قدرت است.

ولی دانش هوش نیست و مشکل همین است.

دانش چیزی نیست جز عمل ساده به خاطر سپردن که هر کامپیوتر قدیمی هم می تواند آنرا انجام دهد و به خودی خود، قطعاً نمی تواند هیچ مشکلی را حل کند.

بنابراین متصرفین دانش از اختراعاتی که توسط نوابغ خوش نیت فراهم شده بود برای اغراض قاتلانه خود، با استثمار آنها برای تثبیت قدرتشان، بهره جستند.

سپس حکومت تشکیل یافته از متصرفین دانش، مدارس سطح بالایی برای تدریس نحوه حکمرانی و مدیریت کردن جامعه به واسطه استثمار اختراعات دیگران تأسیس کرد.

ما می باید رهبری به واسطه نبوغ را جایگزین رهبری به واسطه دانش کنیم. هیچیک از سازمان های دانشگاهی ما نابغه تولید نمی کند؛ آنها فقط حافظه های به خوبی جلا داده شده تولید می کنند. عقل سلیم و هوش هیچ ارتباطی به اینکه فرد به مدرسه رفته باشد یا نرفته باشد، ندارد.

هر نسلی مخترعینی داشته است که هر بار توسط صاحبان قدرت، برای به خطر انداختن بشریت، از آنها استفاده شده است. و هر بار، اینها خیانت کرده اند و مخترعین استثمار شده از اینکه اختراعاتشان صرف کشتن مردم بی گناه شده مغموم گشته اند.

این نمی تواند ادامه پیدا کند!

زمان آن رسیده که آنانی که باعث پیشرفت بشر می شوند - و همیشه شده اند - ضمام امور را به دست گیرند. آنها نه دیکتاتورهای عضله ای اند، نه محترکین ثروتها، نه متصرفین دانش، نه سیاستمداران و نه سربازان. اینها در زمان حکمرانیشان هرچه برای اداره دنیا در چنته داشته اند رو کرده اند. تنها نوابغ اند که هرگز فرصتی برای نشان دادن آنچه به عنوان مدیران در توان دارند را پیدا نکرده اند!

اگر انیشتین می دانست اختراعش به چنین شکلی قرار است مورد استفاده قرار بگیرد هرگز اجازه چنین کاری را نمی داد. وقتی فهمید که دیگر خیلی دیر بود: جاهلین سازماندهی شده ارتش دیگر دژخیمانان را به طرف هیروشیما گسیل کرده بودند.

نوابغ باید متحد شوند و از تسلط شخصی بر اختراعاتشان اطمینان حاصل کنند. آنها باید در برابر فشار سیاستمداران و ارتش مقاومت کنند و از استقلال و تمایل خود به عدم خشونت دفاع کنند.

مدهاست زمان آن رسیده که بشریت از مهمترین دارایی خود بهره ببرد: و این برکت چیزی نیست جز وجود نوابغ.

چگونگی نمو انواع حکومتها

مشخصه بارز	اساس شکل گیری	شکل حکومت
زور بازو	زور	دیکتاتورها
ثروت	ثروتی را که از اندوخته دیکتاتورها به ارث برده اند به آنها اجازه داد با استخدام زورمندان صاحب شوکت و حکمرانی شوند.	متصرفین
ثروت	حسادت نگاهبان دانش شد و به لطف زورمندان مستخدم حفاظت تداوم یافت.	متصرفین
دانش بعلاوه ثروت که به آنها اجازه کنترل پروپاگاندا را می داد.	(توسط مردم) انتخاب شدند بعد از آنکه متصرفین ظالم برکنار شدند.	داندگان
استفاده از نیروهای نظامی بعلاوه شستشومغزی جوانان (شرطی شده به اطاعت از هر دستوری)	استفاده از دانش در خدمت خضونت سازماندهی شده	نظامیان
درایت، خلاقیت، قدرت ارتباط دادن چیزها به یکدیگر. در یک کلمه: نبوغ	هوش	نوابغ

نحوه بر کرسی نشاندن نوابغ

"افراد باهوش مانند نور فلک می درخشند
و آنان که عدالت را برقرار کردند چون ستارگان."

کتاب مقدس، دانیال ۱۲

جامعه بشری می تواند با بدن یک انسان مقایسه شود، که هر سلول آن با کلیت فرد در تعامل است. برخی از سلولها برای این ساخته شده اند تا بخشی از عضوی باشند که وظیفه جابجا کردن و هضم غذا را به عهده دارد، و غیره. و برخی برای این به وجود آمده اند که مرتبط با قسمتی باشند که مسئول تصمیم گیری ست - برای انتخاب اینکه بدن به کدام سو قدم بردارد و یا چه غذایی را جذب کند و غیره؛ این مکان مغز است. سلولهای مغز برای به انجام رساندن این وظیفه با کفایت ترین اند و به همین خاطر است که این عضو را تشکیل می دهند - نه برای اینکه بقیه سلولها بواسطه انتخابات آنها را در این مکان قرار داده اند.

متأسفانه جامعه بشری چنین نیست، از آنجایی که بعضی سلولها که برای پا طراحی شده اند سر از مغز در می آورند، که همین تمام مشکلات کنونی ما را توضیح می دهد.

سلولهای مغز برتری بر سلولهای پا ندارند. در عوض آنها مکمل یکدیگرند، چرا که بدون پا، مغز قادر به حرکت کردن نیست، و بنابراین نمی تواند ادامه حیات دهد؛ و بدون مغز، پا نمی داند به کدام سو باید حرکت کند و بنابراین آنها نمی تواند بقای خود را ضمانت کند.

بنابراین، قرار گرفتن افرادی که بیشتر قادر به فکر، تأمل و تصور کردن هستند، در جایگاه مدیریت جامعه - درست همانطور که بدن از سلولهای مغز استفاده می کند - لازم الاجراست.

قرار دادن نوابغ در خدمت بشریت: مفهوم جنیوکراسی این است.

دمکراسی خام: مدیوکراسی (حکومت عوام)

"اینطور نیست که اگر هیچکس حقیقت را نمی بیند حقیقت به غلط بدل شود."

گانندی

چیزی که ما در حال حاضر دمکراسی می نامیم، از آنجایی که مردمی با هوش متوسط اکثریت را تشکیل می دهند، در واقع مدیوکراسی ست. از اینرو این تصمیم آنهاست که در انتخابات غالب است.

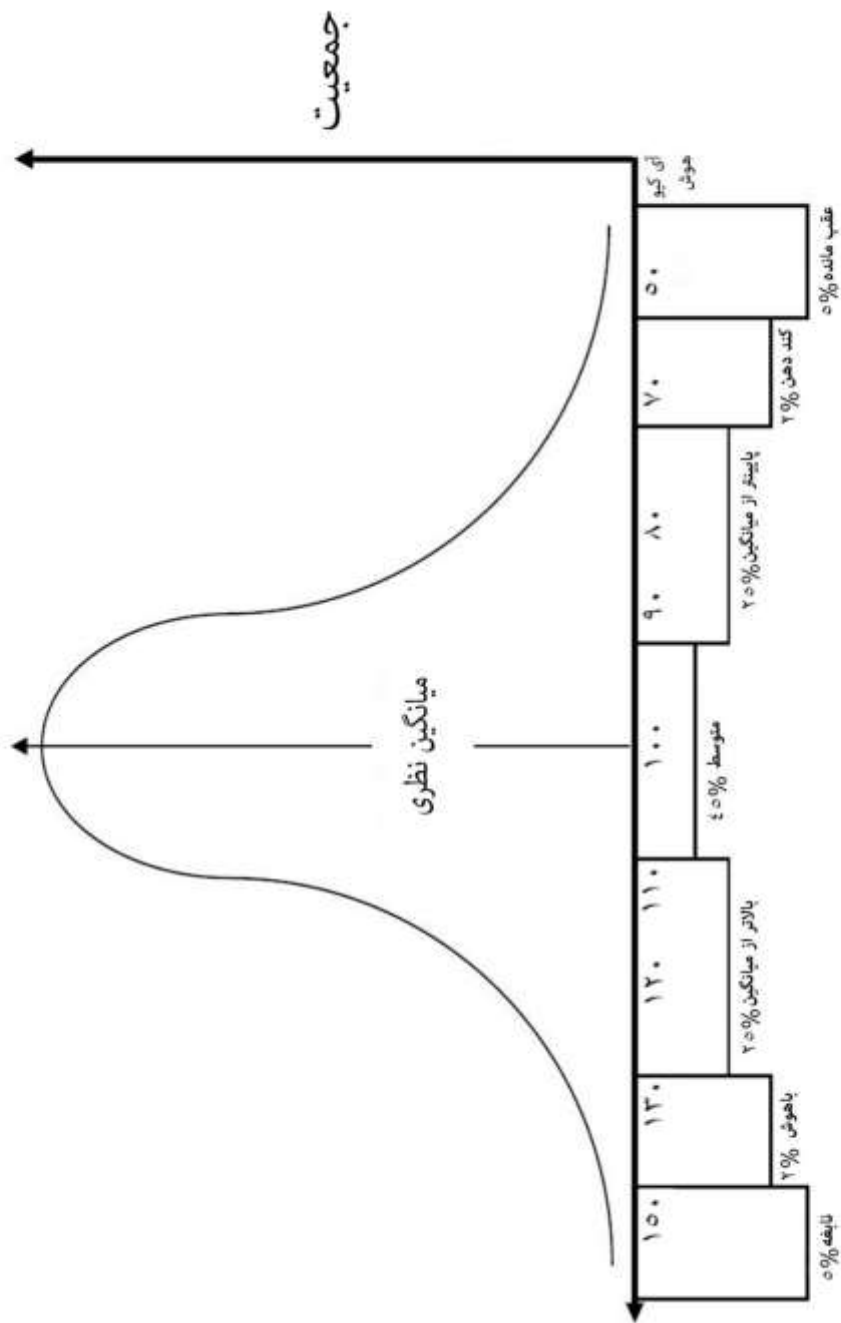
به تبع تستهای کاملاً پیشرفته، با نگاهی به نتیجه زنگوله ای هوش می توان دید که افراد فوق العاده با استعداد و نوابغ را – که نیم درصد جامعه را تشکیل می دهند – رأیشان توسط عقب افتاده های ذهنی که ۰/۵ درصد پایینی هوش را در جامعه تشکیل می دهند خنثی می شود!

با استعدادهای دو درصد جمعیت را تشکیل می دهند و صدایشان توسط عقب مانده های ذهنی که آنها هم دو درصد هستند خاموش می شود!

رأیهای کسانی که هوششان ۱۰ تا ۳۰ درصد بیشتر از متوسط – "بالای میانگین" که ۲۵ درصد جامعه را تشکیل می دهند – توسط آنهایی که ۱۰ تا ۳۰ درصد پایین میانگین هستند که همان ۲۵ درصد دیگر جامعه را شکل می دهند باطل می شود.

بدین شکل ۴۵ درصد رأی برای شکل دهی تصمیم نهایی باقی می ماند. آنها هوش میانگین، و در نتیجه مدیوکر، را دارا هستند (مدیوکر از کلمه لاتین مدیوس، یا میانگین). به همین خاطر است که این شکل از دمکراسی در واقع مدیوکراسی ست.

منحنی زنگوله ای شماره ۱



جنيوكراسي: دمكراسي گزينشي

"كساني كه هرگز اشتباهشان را نمي پذيرند
خود را بيش از حقيقت دوست دارند."

جی. ژوبرت

اصل اوليه جنيوكراسي عبارت است از اندازه گيري هوش بالقوه (كه هيچ ربطی به تعداد مدارك تحصيلی ندارد) تمام مردم با استفاده از تستهای پيشرفته. بعد از آن تنها كساني كه هوششان بالاتر از ۱۰ درصد ميانگين است اجازه رأي دادن پيدا مي كنند، و تنها كساني كه هوششان بالاتر از ۵۰ درصد ميانگين است (نوابغ) واجد شرايط حكومت كردن هستند.

به راستی چه خواسته ای طبيعي تر از اين است كه توسط باهوشترينها اداره شويم؟

ولی ضروری ست كه اين تستها به هيچ عنوان التفات ویژه ای به مؤسسات عالی دانشگاهی و يا كساني كه دارای مدارك تحصيلی متعدد هستند نشان ندهد. تستها بايد از كارگران، دهقانان و مهندسان به شكلی متعادل و بدون جانبداری صورت بگيرد. آنگاه نوابغ از بين تمام طبقات اجتماعی، نژادها و از هر دو جنسيت پيدا خواهند شد. و بدینسان روند حقيقتاً دمكراتيک خواهد بود. يك دمكراسي گزينشي.

همانطور كه در منحنی زنگوله ای جنيوكراسي نشان داده شده است، اين سيستم اطمینان می دهد كه صدای نوابغ، استعدادهاي درخشان و آنهایی كه بالای سطح ميانگين هستند توسط عقبمانده های ذهنی، كندهوشان و هوشهای زیر ميانگين خاموش نشود. از اينرو در دوران انتخابات تنها ۲۷/۵ درصد مردم حرفی برای گفتن دارند.

لازم به تأکید است كه صرف نابغه بودن به معنی دارا بودن حق حاكميت نيست بلکه تنها حق نامزد انتخابات بودن را اعطا می كند. از میان ائتلافی از نوابغ است كه اعضا باهوشتر جامعه به كسانيكه فكر می كنند قابليت تشكيل حكومت را دارند رأي می دهند.

از اينرو، يك جنيوكراسي، سيستم دمكراتيکی از حكومت است.

جنیوکراسی و فاشیسم

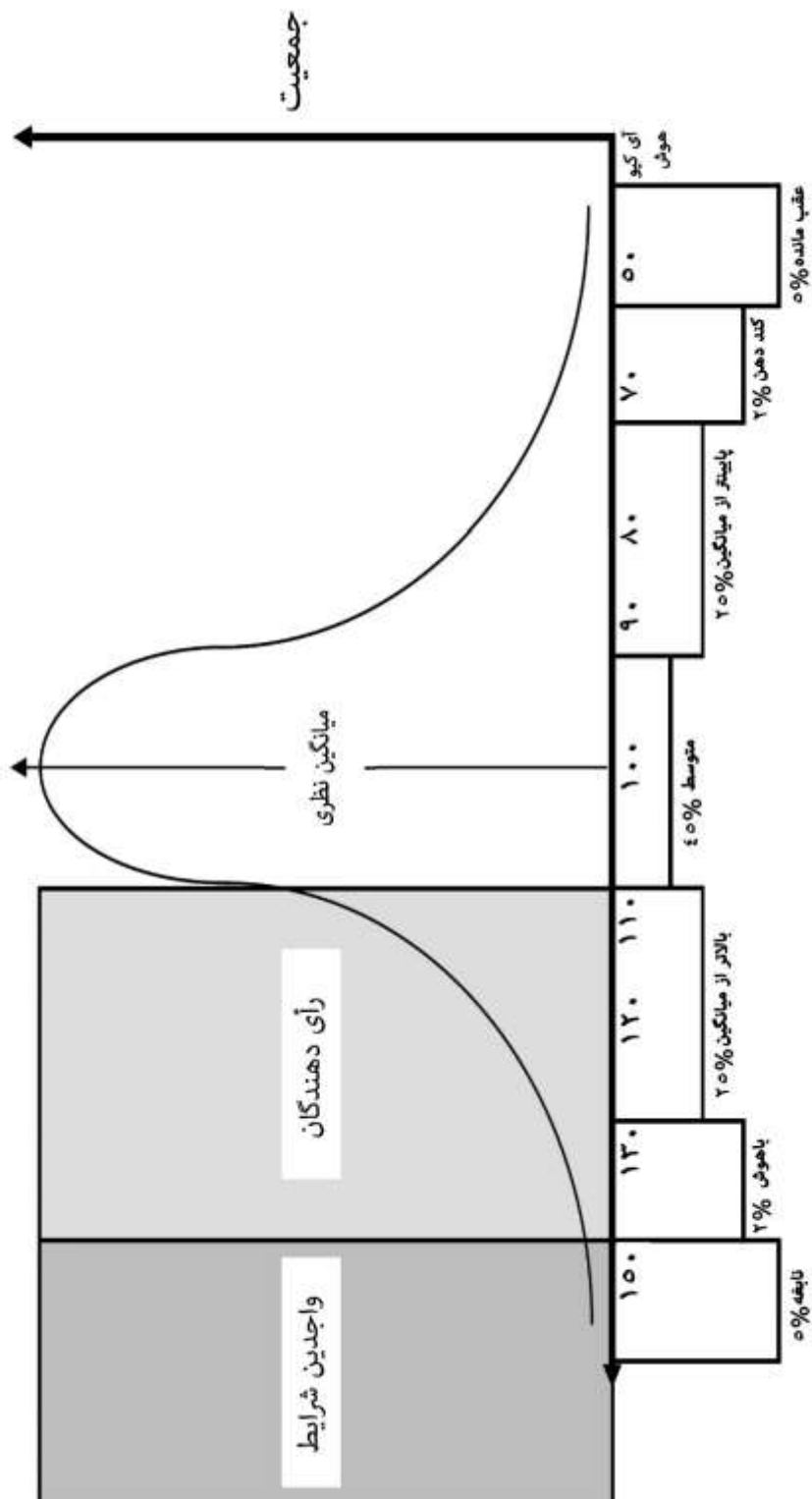
بسیاری از فاشیسم حرف می زنند، وانگهی تنها اندکی واقعاً می دانند که معنی آن چیست. بیابید دیکتاتوری را کنکاش کنیم. چراکه فاشیسم: دیکتاتوری تک حزبی ست.

از آنجایی که نوابغی از هر دو احزاب چپ و راست – با دامنه وسیعی از نقطه نظرها – می توانند بخشی از حکومت را تشکیل دهند و نماینده هرگونه حزبی باشند، در نتیجه یک جنیوکراسی نمی تواند سیستمی فاشیستی تلقی شود. برعکس، یک سیستم فاشیستی تنها از اعضای که متعلق به یک حزب قانونی و نماینده نقطه نظرات آن حزب هستند تشکیل شده که وجود احزاب دیگر را مردود می شمارد.

در واقع، شخص می تواند بگوید که سیستم حال حاضر چین، شیلی و روسیه – و کشورهای دیگری از این دست که تنها یک پارتی به صورت قانونی مجاز شمرده می شود – فاشیستی هستند.

جنیوکراسی یک سیستم حکومتی ست نه یک حزب سیاسی. تمام نقطه نظرات سیاسی را در درون مفاد حکومتی خود پذیراست.

منحنی زنگوله ای شماره ۲



جنیوکر اسی، نخبه گرایی و حکومت اشرافی

"چیزی بر روی زمین بیشتر از عقلانیت انسان را نمی ترساند
او از آن بیشتر از ویرانی می هراسد و حتی مرگ."

برتراند راسل

این روزها، تا حدود زیادی مد شده است که با هوش مثل یک بیماری شرم آور برخورد کنند. بشریت علیرغم بی عدالتی هایی که در گذشته با آنها مواجه بود - که برخی از آنها هنوز هم ریشه کن نشده اند - به درستی تلاش کرده تا جامعه ای از تساوی بین انسانها به وجود آورد. در حالیکه ما می توانیم به طور قطع به خودمان بابت خواست حصول اطمینان از اینکه انسانها از فرصتهای برابر بهره ببرند و بتوانند به درستی خود را تکمیل کنند، تیریک بگوییم، وقتی به بهانه برابری مطلق، هیچ توجه بیشتری به ایده های نوابغ نسبت به عقب مانده های ذهنی معطوف نمی شود، باید مکتبی کنیم. این کاریست که از دمکراسی خام برمی آید.

بهره بردن همگان از فرصتهای برابر برای کامیابی و سرشاری در زندگی امری ضروری ست ولی بدون به حساب آوردن میزان هوش، برابری در حق ابراز نظر در تصمیمات مهم بی معنی ست.

انسانها باید از زمان تولد دارای حقوق برابر باشند حال آنکه با توانایی های متفاوتی متولد شده اند. از آنجایی که هرکسی متفاوت به دنیا می آید، چرا باید برای یکسان سازی همگانی تلاش کرد؟ به طور قطع محیط نقش مهمی را در شادکامی فرد ایفا می کند ولی با وجود پرورش یکسان، نابغه، نابغه می ماند و کسی که کند ذهن به دنیا آمده هم به همان شکل.

تمام کودکان باید در مناسبترین محیط برای رشد استعدادهای فردیشان، فرصتهای برابری برای رشدشان داشته باشند، و آموزش و پرورششان باید طوری سازگار شود که نابغه ها و افراد با استعداد نمود پیدا کنند. ولی این روند نباید مانع ارزش گذاری درهای کمیاب یعنی نوابغ شود.

تصویر وحشت آور نابغه دیوانه ای که می خواهد بر دنیا حکومت کند و سیاره را بترکاند اغلب برای بی اعتبار کردن هوش در چشم مردم استفاده شده است. به این صورت، کسی در نخواهد یافت که حکام کنونی دقیقاً می خواهند همین کار را انجام بدهند. آنها می خواهند دنیا را تسخیر کنند و سلاحهایی متناسب با نابود کردن سیاره انباشته کنند، و دقیقاً شرایط به این شکل است چون این حکومتها خود متشکل از نوابغ نیستند.

در نظر داشته باشید که جنیوکراسی، دیکتاتوری تک نفره نیست بلکه به وجود آوردن هیئتی جهانی متشکل از صدها نفر از نوابغ از تمام گوشه و کنار زمین است. ما همه روزه از حاصل خلاقیت، اندیشه و کار نوابغ بهره مند می شویم. در زندگی روزمره ما، به شکر مغزهای مردمی که هوشی بالاتر از میانگین دارند، از وسایلی که آنها اختراع کرده اند استفاده می کنیم. از حباب لامپ گرفته تا تلویزیون، از دوچرخه گرفته تا خودرو سواری، شیر آب سرد تا ماشین ظرفشویی، ماشین تایپ تا ضبط صوت، پیانو تا هدفن؛ همه این ابزارهای که زندگی ما را راحتتر و سهلتر می کنند به شکر کسانی ست که به واسطه هوششان قادر به پیدا کردن راه حل برای مشکلات هستند.

هر عقب مانده ذهنی به طور معمول از بسیاری از این ابزار، بدون درک چگونگی کارکرد آنها، استفاده می کند. با این وجود، زندگیش از طریق بهره بردن از آنها ارتقاء می یابد.

تمام اینها بسیار طبیعی ست. جنیوکراسی می خواهد آنچه را که در سطح این ابزارها صدق می کند را در سطح حکومت پیاده کند، تا اجازه دهد فرد کم استعداد از با استعداد بهره ببرد. این جنیوکراسی ست.

اگر ما به صورت دمکراتیک رأی گیری می کردیم تا برای استفاده کردن یا نکردن از برخی اختراعات تصمیم گیری شود، تقریباً اکثر آنها مردود می شدند و ما همچنان، در خیابانهای پاریس، در حال نقل و انتقال با اسب و گاری بودیم. اتومبیل، هواپیما و راه آهن در زمان اختراعشان بسیار مورد انتقاد قرار گرفتند، و اگر بنا بود به رأی عمومی گذاشته شوند، به طور قطع ممنوع اعلام می شدند. تنها نوابغ، که خلاقیتشان به آنها اجازه پیش بینی آینده را بیش از بقیه می دهد، قادر به درک امکانات بیکران اکتشافاتشان هستند.

همین امر امروزه در مورد کامپیوترها، اتم و تحقیقات ژنتیک صدق می کند.

ما چطور می توانیم به شکلی واقعگرایانه انتظار داشته باشیم مردمی که از تصور اینکه فردای دنیایمان چگونه خواهد بود عاجز اند، بتوانند در مورد آماده سازی برای این آینده تصمیم بگیرند؟

اداره جامعه یعنی پیش بینی. از اینرو، ما باید کسانی را بر کرسی حکومت بنشانیم که قادر به پیش بینی و درک نتایج عملکردهایشان باشند، حتی اگر اکثریت جامعه بشری نتوانند به طور کامل دلیل بعضی اقدامات احتیاطی و تصمیمات اتخاذ شده را درک کنند.

اگر عفونت قانقاریا دست شما را گرفته باشد، باید برای جلوگیری از سرایت آن به کل بدن و در نهایت کشتنتان، آنرا قطع کنید. دست دیگر یا پاها نمی توانند چنین تصمیمی بگیرند. تنها مغز است که می تواند از پیش ببیند که در آینده چه اتفاقی خواهد افتاد، بنابراین دستور خلاصی از عضو عفونی را پیش از آنکه خیلی دیر باشد می دهد.

امروزه ما میانه را به کیفیت ترجیح می دهیم، و کلماتی مانند *نخبه گرایی*، *اشرافیت* و *نجیب زادگی* به صورت تابو درآمده اند. اما این بدان خاطر است که این کلمات اکنون برای القای مفاهیمی متفاوت با ریشه اصلیشان نمادینه شده اند.

درک معنای حقیقی این کلمات مفید است. بیایید یکبار دیگر از لغتنامه بهره بگیریم. *نخبه*: آنچه که بهترین و ممتازترین است.

جنیوکراسی در صدد نشانیدن با هوشترین ها - نوابغ - بر قدرت است و این نوابغ دارای بهترین عنصر لازم از نظر قوه ابتکار اند. از اینرو، می توانیم ادعا کنیم که سیستم جنیوکراتیک یک نظام *نخبه گرایی* است.

شکفت انگیز است که کسانی که *نخبه گرایی* را ناپسند می دانند ناگهان وقتی فرزندانشان بیمار می شوند اصولشان را به فراموشی می سپارند و هرکار از دستشان برمی آید برای رساندن "*بهترین*" دکترها و جراحها انجام می دهند. و مطمئناً این کاملاً طبیعی است.

کلمه *نخبه* برای مدتهای طولانی برای توصیف طبقه اجتماعی دارای امتیاز ویژه مالی به کار رفته است، کسانی که به خاطر ثروشان قادر به انباشتن دانشی بیشتر از حد میانگین بوده اند. ولی آن دسته از *نخبگان* مد نظر ما نیستند بلکه *نخبگان* هوش - و نه پول و دانش - که ضمانت کننده یک حکومت جنیوکراتیک هستند.

همین در مورد کلمه *اشرافزاده* هم صدق می کند.

باز بیایید در لغتنامه معنی آنرا جستجو کنیم. *اشرافزادگی* (*آریستوکراسی*): حکومتی با به کارگیری *نجیبزادگان* (از کلمه یونانی: *آریستوس*، ممتاز؛ و *کراتوس*، قدرت).

بنابراین *آریستوکراسی* یعنی قدرت در دست ممتاز.

لغتنامه را چک کنیم. ممتاز: برتر در رده خود، بسیار خوب.

جنیوکراسی در صدد است قدرت را به دست کسانی بدهد که دارای هوش ممتاز ("برتر، عالی") هستند. بنابراین می توانیم بگوییم که یک سیستم جنیوکراتیک یک آریستوکراسی است - اما دوباره شایان ذکر است که، آریستوکراسی نه در پول و دانش بلکه هوش.

لغتنامه می افزاید آریستوکراسی "حکومتی ست برگرفته از طبقه اصیل". بیایید معنی این کلمه را جستجو کنیم. *اصیل*: درخشان، دارای شایستگی پر تالو (در لاتین، *نوبیلیس*).

جنیوکراسی در صدد آن است که کسانی را بر قدرت بنشانند که دارای شایستگی بالاتر از میانگین هستند. از اینرو، می توانیم بگوییم شکلی حقیقی از آریستوکراسی ست چراکه می خواهد آنهایی را که دارای اصالت کامل هستند را بر سر قدرت بنشانند. ولی اینجا ما درباره اصالت ذهن صحبت می کنیم - نه اصالت در ثروت مادی و یا آنچه که از عنوان آن اتخاذ شده است.

در آخر، یک کلمه دیگر هست که معنی اصلی آن هم ارزش جستجو کردن دارد، و آنهم کلمه "سلطنتی" (مونارکی) ست. *مونارکی*: رژیمی که توسط رئیس کشور، منتخب و یا موروثی، اداره می شود که قدرت سیاسی را او در دست دارد.

بنابراین، می توانیم بگوییم که سیستمهای شناخته شده ما بر پایه ریاست جمهوری، که به شکل دمکراتیک بر کرسی نشانده می شوند، از آنجایی که حتی مهمترین تصمیمات در رابطه با جنگ اتمی، حق عفو بخشوده و غیره فقط به یک نفر بستگی دارد، در واقع مونارکی هستند. برعکس، جنیوکراسی از اینکه تصمیمات تنها به یک نفر بستگی نداشته باشند اطمینان حاصل می کند و به جای آن توسط شورایی از نوابغ اتخاذ می شوند.

نخبه گرایی، آریستوکراسی (*اشرافزدگی*)، *نوبیلیتی* (اصالت) و *مونارکی* (سلطنت): اینها کلماتی هستند که ردیابی معنی اصلی آنها مهم است.

تأسیس جنیوکر اسی

"پایانی برای مشکلات بشر نخواهد بود
تا زمانی که فیلسوفان پادشاه نباشند و پادشاهان فیلسوف"

سقراط

قدم اول برای راه اندازی یک سیستم جنیوکر اسیک تعیین کسانی است از میان مردم که قادر به شرکت در انتخابات (رای دهندگان) و کاندیدا شدن (واجدین شرایط) هستند. قالب اصلی را کسانی که سطح هوششان بیشتر از ده درصد بالای میانگین است، شکل می دهند، در حالیکه در رده بعد کسانی قرار دارند که سطح هوششان ۵۰ درصد بالای حد وسط است.

از این رو، باید ابتدا ابزاری را که ما را قادر به تعیین کردن سطح هوش هر فرد می کند انتخاب کنیم. به بیان دیگر، ما باید از متخصصان - روانشناس، عصبشناس، رفتارشناس - بخواهیم که آزمونهایی را تکمیل و یا از بین تستهای موجود انتخاب کنند که می توانند به ما در رسیدن به هدفمان یاری رسانند.

تستها باید طوری طراحی شده باشند که به هیچ سطحی از سطوح اجتماعی امتیاز ویژه ندهند. آنها باید شانس برابری را در اختیار همگان بگذارند، باسواد یا بی سواد، تحصیل کرده یا بدون تحصیلات، کارگران یا مهندسين، دهقانان یا دانشگاہیان. تکرار می کنم، فراموش نکنیم که هدف اندازه گیری هوش ابتدایی است و نه تحصیلات و فرهنگ. به بیان دیگر، هدف همان عقل سلیم کهن است، نه اینکه آیا طرف سالیان را برای انباشتن دانش صرف کرده است یا نه. این هوش کاربردی است که ما مایل به اندازه گیری آن هستیم.

پیش از آنکه گامی بیشتر نهیم، باید مشخص کنیم که منظورمان از هوش چیست. به نقل از جی. ویو:

"تمام اعمال هوشمندانه در فهمی از ارتباط بین عناصری که از موقعیت در دست هست و ابداع آنچه که باید با استفاده از آن عناصر در جهت حل کردن مشکل و دستیابی به هدف انجام شود، مشخص می شود."

این تعریف یکی از متناسب ترین تعاریف است از شکلی از هوش که مد نظر ماست و پیشنهاد اکثریت روانشناسان در این رابطه را تأیید میکند: *هوش قابلیت استفاده از اطلاعات داده شده مرتبط با وضعیتی به خصوص است.*

به همین خاطر استفاده از اطلاعات قابل فهم برای همه، از هر فرهنگ و پیشینه ای، بسیار مهم است. از اینرو، با استفاده از این تستها، ما قادر خواهیم بود هوش فرد را نه بر اساس آی.کیو. (خارج قسمت فکری) بلکه با توجه به آی.پی. (پتانسیل فکری) اندازه گیری و معین کنیم. این تعیین سن را هم نباید به حساب بیاورد. سن هرچه که باشد، تنها هوش مورد نظر ماست.

این واقعیت که ما در حال حاضر اجازه رأی را به یک ابله می دهیم چون ۱۸ سال دارد و یک نابغه ۱۶ ساله را از آن محروم می کنیم چون زیر سن قانونی ست ثابت می کند که چقدر دمکراسی خام کنونی ما نامناسب است.

زمانی که هوش تمام افراد جامعه معین شد، تعیین میانگین و دادن حق رأی تنها به کسانی که میزان هوششان ۱۰ درصد بالاتر از این میانگین است و حق کاندیدا شدن تنها به کسانی که هوششان ۵۰ درصد بالاتر از میانگین است (نوابغ) کار آسانی خواهد بود. آن زمان رأی دهندگان می توانند حکومتشان را از گروه خواص واجد شرایط - نوابغ - در دمکراتیک ترین شکل ممکن، انتخاب کنند.

برای کمک به درک بهتر نسبتها در کشوری مانند فرانسه: به جای ۳۰ میلیون رأی دهنده - همانطور که برای مثال در ۱۹۷۷ داشتیم - با اجازه رأی دادن فقط به ۱۰ درصد با هوش بالای متوسط نتیجه ۲۷/۵ درصد از ۳۰ میلیون رأی دهنده، و یا به عبارتی ۸،۲۵۰،۰۰۰ نفری خواهند بود که حکومتشان را از بین هیئتی از نوابغ (کسانی که هوشی بالاتر از ۵۰ درصد میانگین دارند) که تنها ۰/۵ درصد از جمعیت اما ۱۵۰،۰۰۰ نفر را تشکیل می دهند، انتخاب خواهند کرد.

آیا زمان آن نرسیده که ما از نظرات آنها بهره ببریم؟

و اگر در سطح جمعیت جهان در نظر بگیریم، ۶۶۰ میلیون رأی دهنده و ۲۰ میلیون واجد شرایط مناصب دولتی خواهیم داشت: ۲۰ میلیون نابغه برای نجات چهار میلیارد انسان، در صورتیکه ما به آنها اجازه دهیم اوضاع را به دست بگیرند.

تستها باید هر هفت سال در سطح کل جمعیت، برای به شمار آوردن پیشرفت فردی، دوباره گرفته شوند. برخی از نوابغ به واسطه مشکلات شخصیتی بسته می مانند و تنها در صورت فائق آمدن بر این موانع روانی خودشان را آشکار می کنند.

از آنجایی که کیفیت زندگی بالاتر می رود، کشفیات علمی به انسانها آزادی عمل می بخشد و جامعه بیشتر و بیشتر به کامیابی دست می یابد، رقم میانگین در هر چرخه آزمون قطعاً متفاوت، و به احتمال زیاد رو به رشد خواهد بود. بنابراین ممکن است فردی که امروز نابغه به شمار آمده، در صورتیکه میانگین هوش تا سطح او بالا رود، فردا به سادگی رأی دهنده از کار درآید.

نوجوانان به مجرد اینکه به اندازه کافی بالغ شوند، و از آن پس هر هفت سال درکنار سایرین می توانند در آزمون شرکت کنند.

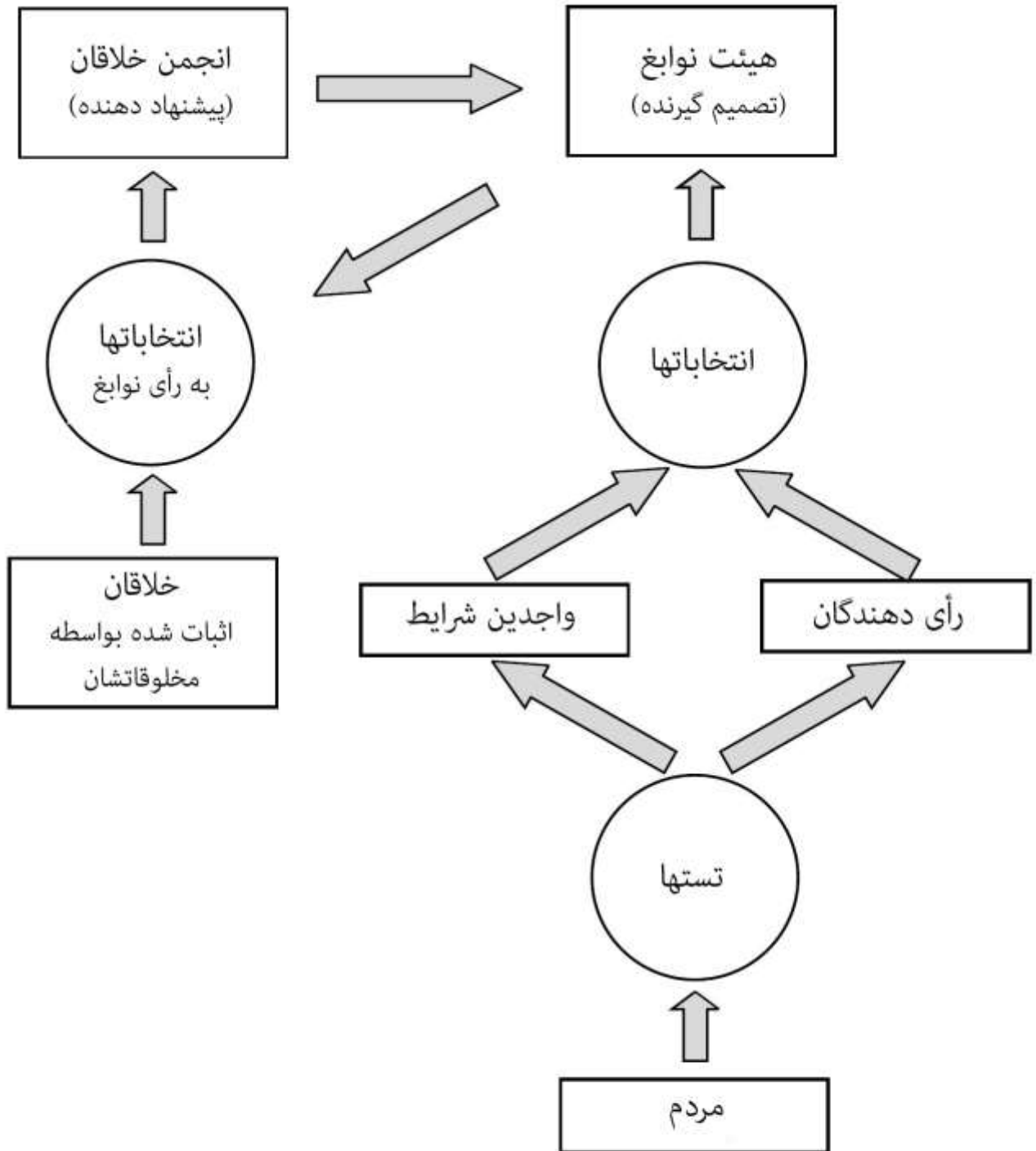
بسیار محتمل است بعضی از افراد که در سن ۱۸ سالگی، به دلیل قرار نگرفتن در گروه ۱۰ درصد بالای میانگین، صلاحیت رأی دادن را پیدا نمی کنند، بتوانند در هفت سال بعدی، پس از آنکه برخی موانع روانشناختی را مرتفع کردند، وارد این دسته شوند.

به همین نشان، برخی از افراد که در سن ۷۴ سالگی قادر بودند در گروه رأی دهندگان باشند ممکن است هفت سال بعد در سن ۸۱ سالگی، در صورتی که قوای ذهنیشان به دلیل کهولت تحلیل رفته باشد، این حق را از دست بدهند.

آیا دیدن شماری از رأی دهندگان امروزی، که به دلیل سالخوردگی باید تا حوزه های انتخاباتی حمل شوند خنده دار نیست؟ این یکی دیگر از مثالهایی است که نشان می دهد دمکراسی خام چقدر نامناسب است!

همین اصول در مورد واجدین شرایط صدق می کند: کسی که سطحش - احتمالاً به دلیل سالخوردگی یا حادثه - از بیش از ۵۰ درصد میانگین پایینتر می آید، صلاحیتش را از دست می دهد.

دسترسی به هیئت محلی نوابغ



اهداف بنیادین جنیوکراسی

- بدل کردن زمین به دنیایی از شادی و سرشاری برای همه ساکنینش، عاری از هرگونه تعصبی در رابطه با نژاد، مذهب، فرهنگ، و یا سطح هوش بواسطه تأسیس حکومتی جهانی متشکل از افرادی که از بین گروهی از نوابغ و به توسط باهوشترینها انتخاب شده اند.
- استفاده از تمامی ابزارها برای دستیابی به این هدف.
- از بین بردن خشونت فردی و اجتماعی.
- جایگزین کردن حق کار با حق کامیابی و سرشاری.
- نجات دادن بشریت از خودتخریبی، که خطر آن به دلیل فقدان هوش در رهبرانی که برای خود برگزیده است، بسیار بالاست.
- اینها پنج هدف بنیادین جنیوکراسی هستند که ما یک به یک آنها را بررسی خواهیم کرد.

تأسیس یک دولت جنیوکراتیک جهانی

حکومت کردن یعنی پیشبینی. حاکمان هیچ چیز را از پیش ندیده اند و از اینرو از حکمرانی کردن عاجز اند.

بنابراین، هم اکنون خلق حکومتی جهانی متشکل از آنها که قادر به پیشبینی اند، یعنی نوابغ، امری اضطراری ست.

سیری در تاریخ به ما نشان می دهد که پادشاهان برای حصول اطمینان در رابطه با داشتن سلطنتی طولانی برای خود و اعقابشان همیشه از نوابغ استفاده کرده اند. نقاشان بزرگ، مجسمه سازان، معماران و حتی موسیقیدانان برای گفتن مدح شهریاران دستمزد می گرفته اند. آنها هنرمند "دولتی" بودند. ضمناً این موضوع کمی شبیه به چیزی ست که در کشورهای شرقی اتفاق می افتد، یا می توان گفت که در همه جای دنیا، فقط اینکه این شرایط دیگر تنها شامل حال هنرمندان نمی شود بلکه گستره آن تا شمول دانشمندان پیش رفته است - کسانی که باعث می شوند تصور نوعی برتری در ملتها به وجود آید که این تنها امری فرهنگی نیست.

برای مثال، دانشمندان حق انتخابی برای پژوهش محض ندارند: یا اینکه باید وارد سازمانهای ملی وابسته به دولت شوند و یا اینکه استعفا بدهند و به اشتغالات عادی در سازمانهای کاملاً تجاری بپردازند.

پرواضح است که آنها در سازمانهای دولتی آزاد نیستند که هرکار که می خواهند انجام دهند. در عوض، آنها باید برنامه هایی را دنبال کنند که به آنها تحمیل می شوند، برنامه هایی که تقریباً به طور کامل منافع سیاسی-نظامی انگیزه پشت آنهاست و باید طوری باشند که به سرعت به سوددهی برسند.

این وضعیت به تناقض زیر می انجامد: نوابغ باید اوامر عوام را تبعیت کنند!

جنیوکراسی در صدد آن است که به نوابغ اجازه دهد تا خود تعیین کنند در چه سمت و سویی مایل به کار کردن اند، و به آنها اجازه داده شود که خودشان ابزار مورد نیازشان را مشخص کنند.

نقطه عطف یک دوران چیست؟ نوابغ. همه ما درباره پیر، ماری کوری و انیشتین شنیده ایم، ولی کسی نمی تواند حاکمان ابلهی را به یاد بیاورد که این نوابغ می بایست با تصمیمات و خطاهایشان دست و پنجه نرم می کردند. و روشن است که کدام گروه – نوابغ یا حاکمان – در جهت ارتقاء شرایط زندگی بشریت عمل کرده است.

سیاستمداران برای کسب امتیازاتی برای خودشان وعده ها می دهند، در حالیکه نوابغ برای بهتر کردن زندگی همگان کار می کنند. چه کسی به حق شایسته حکمرانی است؟ آیا این کمترین خواسته نیست، که افرادی با هوشی بالاتر از میانگین بر ما حکومت کنند؟

من نمی دانم که آیا هوش من بالاتر از حد میانگین هست یا نه ولی می دانم که دلم می خواهد توسط کسانی که قطعاً هوششان از من بالاتر است حکمرانی شوم.

در حال حاضر، ما می دانیم که رهبران حاکم، در قیاس با ما، در محیطی با امتیازات ویژه بزرگ شده اند؛ به مدارس مشهوری رفته اند؛ و اینکه پول و روابط زیادی دارند. ولی برای ما اینها معیارهای درستی برای انتخاب آنها به عنوان رهبرانمان نیست! در عصر کامپیوترهای جیبی و فن آوری اطلاعات، تحصیلات و انباشتن دانش ابداً مصرفی ندارند.

بشریت فردا نیازی به دانستن بسیار ندارد، ولی در عوض باید قادر باشد به احساس، تحلیل، ترکیب و تفکیک کردن سریع اطلاعات کامپیوتری شده ای که مورد نیاز او برای فهمیدن است که نتیجه آن رها کردن بشر از تحمیل به خاطر آوردن خواهد بود.

در واقع، به شکر علم – فنآوری اطلاعات به طور خاص – انسان جدید قادر خواهد شد به خلوصی کودکانه باز گردد که در آن تنها به دانستن اصول مهم اولیه که به او اجازه انتخاب راهش را می دهد نیاز دارد و در صورت لزوم به واسطه کامپیوترهایی همه جا حاضر که برای خدمت به او وجود دارند به دانش ذخیره شده در آنها مجهز است.

به جای نیاز به درهم و برهم کردن مغزشان به واسطه داده های با جزئیات، می توانند به این جزئیات در هر زمان به واسطه ماشینهای بی شمار موجود، دسترسی پیدا کنند، بدین معنا که در زمان تصمیم گیری آنها تنها نیاز به تصویر کلی دارند.

راه را برای هوش محض باز کنید!

از آنجایی که دولتها، قدرتی را که نوابغ استحقاق آنها دارند در اختیارشان قرار نمی دهد، این به خود آن نوابغ بستگی دارد که آنها مطالبه کنند، و در یک مقیاس جهانی این کار چطور باید صورت گیرد؟ با خلق حکومت جهانی جنیوکراتیک موقت در یک کشور

بی طرف. این حکومت متشکل از دانشمندانی خواهد بود که از مشاهده افتادن میوه تحقیقاتشان در دستان نظامیان و سیاستمداران حذر می کنند. در مدت زمان طولانی تر آنها می توانند، برای تأسیس یک مرکز تحقیقات، برنامه ریزی کنند تا توسط کسانی که در صدد راه اندازی جنیوکراسی هستند دستمزد بگیرند. اگر آن علاقمندان موافقت کنند، مرکز می تواند به واسطه تجاری کردن محصولات و اختراعات صلح آمیز دانشمندانی که در آنجا کار می کنند، سرپا بماند.

در واقع این حکومت جنیوکراتیک جهانی می تواند نتایج اندیشه و تحقیقاتش را برای پنج سال اول تحریم و تنها در معرض دید تیمی از ناظران مستقل قرار دهد. بدین شکل، می تواند به دنیا ثابت شود که اگر این سیستم در قدرت بود چطور می توانست از تمام خطاهایی که حکومت "مدیوکراتیک" حال حاضر مرتکب شده حذر کند. همچنین مانع به سرقت رفتن ایده ها و تمام اختراعات آنها توسط حکومت مدیوکراتیک خواهد شد. برجسته کردن خطاهای حکومت مدیوکراتیک حال حاضر به این روش، نقش به سزایی در بی اعتبار کردن آن خواهد داشت و مشوق مردم آن کشور خواهد بود که در دور بعدی انتخابات، به نمایندگان حزب جنیوکراتیک رأی دهند.

بدینسان، حکومت جنیوکراتیک جهانی به تبع فعالیتهايش، شکل گرفتن جنبشهای جنیوکراتیک در دنیا را ترغیب خواهد کرد. هدف تحمیل جنیوکراسی نیست بلکه برپا کردن آن به شکل دمکراتیک، با به نمایش گذاشتن لزوم واگذاری دمکراسی خام به نفع دمکراسی گزینشی جنیوکراسی.

واضح است که وقتی جمعیت یک کشور به صورت دمکراتیک به حزبی ملی رأی دهد که طرفدار جنیوکراسی جهانی ست، حکومت جنیوکراتیک جهانی به صورت خودکار آن کشور را اداره خواهد کرد. و هرچه کشورهای بیشتری جنیوکراسی را انتخاب کنند، آن احزاب کرسی اعضای حکومت جنیوکراتیک جهانی را اشغال خواهند کرد تا وقتی که نیمی از بشریت جنیوکراسی جهانی را انتخاب کنند. آنگاه ساینده باید این تصمیم دمکراتیک را بپذیرند و بالاخره تمام مردم زمین متحد خواهند شد.

تمام کسانی که در رسیدن به این اتحاد مشارکت داشته اند برای ابد حق شناسی بشریت را با خود خواهند داشت.

و این یعنی شما. شمایی که این سطور را می خوانید این شانس را دارید که پیشقدم در راه هوش و برادری باشید. می توانید تصمیم بگیرید که دیگر تنها بعنوان مشاهده کننده تاریخ بشریت خشنود نمی شوید و تصمیم بگیرید بازیگران این صحنه عظیمی باشید که زمین خوانده می شود. در واقع، بر روی این صحنه، حتی ناظرین هم بازیگراند، چه خواهند چه نخواهند. حتی اگر ما به عنوان مشاهده کننده هم خشنود باشیم همچنان

بازیگرانیم – فقط بازیگرانی هستیم که از بازی کردن نقششان ناآگاهند. آگاهی ما باید اکنون آغاز شود.

جنیوکر اسی و تشریک مساعی

وقتی کلمه "نابغه" گفته می شود همیشه کسانی هستند که پای کلیشه نابغه دیوانه ای که همه جهان را تحت سلطه گرفته را به میان می کشند، طوری که انگار هوش یک بیماری خطرناک است. ولی این کلیشه تحت یک سیستم جنیوکر اسیک، که از عدم حکمرانی یک نفر بر دنیا اطمینان می بخشد، غیر ممکن است. در عوض جنیوکر اسی حکومتی ست از تشریک مساعی صدها نابغه.

چنین سیستمی بر مبنای کار گروهی، از اینکه تصمیمات توسط یک فرد اتخاذ نشوند حصول اطمینان می کند. از این منظر، کاملاً بی شباهت به سیستم های امروز است، که در آن رئیس جمهور در رابطه با اخذ تصمیمات مهمی چون عفو بخشوده و یا شروع یک جنگ اتمی - متأسفانه - به تنهایی تصمیم می گیرد. در کشورهای به اصطلاح دمکراتیک امروز، یک مغز به تنهایی - که آنهم لزوماً در زمینه مورد نظر خیلی هوشمند نیست - می تواند درباره سرنوشت حیات بشر، و مهمتر از آن، زندگی میلیونها نفر انسانهای بیگناه و یا حتی نابودی کامل بشریت تصمیم بگیرد. این خود گواه بر حماقت نهفته در ذات دمکراسی خام است!

رژیمهای کنونی بر مبنای ریاست جمهوری، که نتیجه چنین دمکراسی خامی ست، دارند به شکل عجیبی به رژیم های سلطنتی که قرار بود جایگزین آنها شوند نزدیک می شوند. ما تقریباً می توانیم بگوییم که رئیس جمهور، بدون هیچ لزومی به توجیه، در جایگاهی ست که در مورد زندگی کسی که محکوم به مرگ شده و یا در رابطه با شعله ور کردن آتش جنگ اتمی تصمیم بگیرد، به سادگی به این خاطر که "این دلخواه و امتیاز ویژه اوست". درست مثل پادشاهان قدیم!

ولی تحت لوای یک سیستم مشارکت و همکاری چنین قائده ای غیر ممکن است. در حالیکه به طور قطع رئیس شورایی برای این گروه نوابغ وجود خواهد داشت، این شخص هرگز نخواهد توانست هیچ تصمیمی را به تنهایی اتخاذ کند. نهایتاً او رئیس نشستهای شورا خواهد بود و نتیجه آراء را گزارش خواهد کرد. مقام ریاست به طور کلی افتخاری خواهد بود تحت این عنوان که این مقام، نمایندگی شورا در مجامع رسمی، مانند افتتاحیه و غیره، را به عهده خواهد داشت.

در نظر داشته باشید که شورای نوابغ تعداد کثیری از آراء اعضاء، با جایگاهها و نقطه نظرات مختلف، را در برخواهد داشت. به همین خاطر، خوب است که، اگر خودشان هم مایل باشند، آراءشان را تنها پس از اینکه طیف گسترده ای از نظرات متنوع عرضه شد، ابلاغ کنند. هرچند به جای فریاد زدن این نظرات و تلاش برای تحت تأثیر قرار دادن یکدیگر به واسطه پیچیدگیهای کلامی ارزشهای کاذب - که در اغلب موقعیتهای پارلمانی رخ می دهد - اعضاء می توانند نظرات خود را به صورت مکتوب ارائه کنند. به این ترتیب، هر عضوی می تواند محتوا، و نه سطح نظرات را قضاوت کند.

در واقع، مجهول بودن نویسنده عقاید از اینکه هر نابغه موضوعات را، خود به تنهایی قضاوت کند، حصول اطمینان خواهد کرد. بدین شکل اعضاء شورای نوابغ می توانند فراتر از تحت تأثیر نویسنده آن نظر و جناح چپ یا راست بودن آن، خالصاً بر شایستگی تصمیمات متمرکز باشند.

خود رأی می تواند به صورت الکترونیکی از طریق کیبورد ارائه شود، در نتیجه، متضمن محرمانه بودن آن و مانع از پدیده "سرایت"، که در شیوه بالابردن دست رخ می دهد، خواهد شد. حتی ممکن است اعضاء شورا، برای جلوگیری از تحت تأثیر واکنشهای اعضاء کناری قرار گرفتن، بخواهند که در غرفه های انفرادی بنشینند.

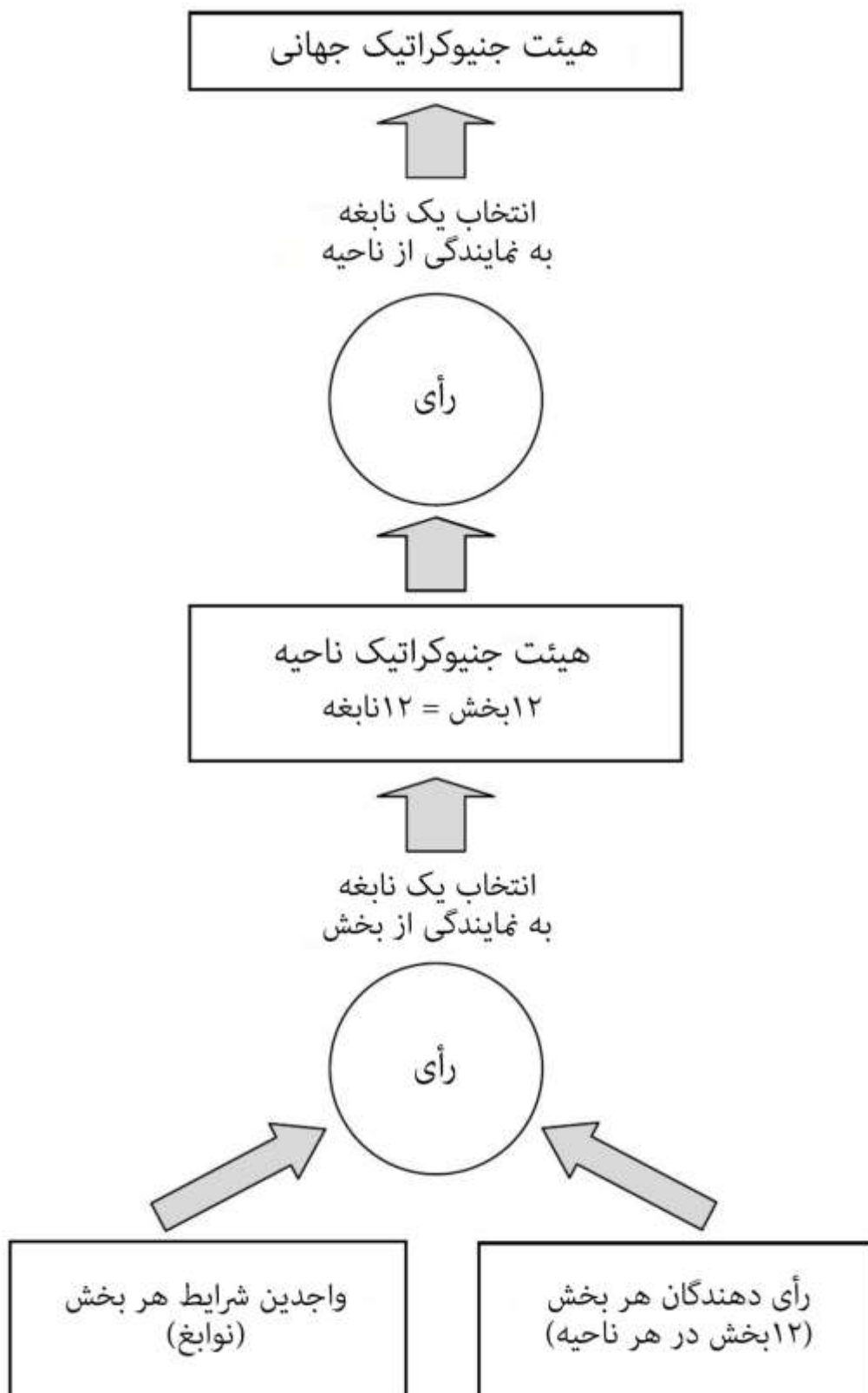
به طور قطع تمام این معیارها به توسط خود نوابغ، که برای ارتقاء سیستم راههای متعدد دیگری را خواهند یافت، مورد بررسی قرار خواهند گرفت.

نکته دیگری که درک آن حائز اهمیت است، این است که نوابغ تنها در میان دانشمندان یافت نمی شوند. تصویری که اکثر مردم از کلمه "نابغه" دارند مطابق با کلیشه "دانشمند دیوانه" است، اما بسیاری از نوابغ در میان فلاسفه، نقاشان، شاعران، موسیقیدانان، و دهقانان یافت می شوند. از اینرو شورای حکومت جنیوکراتیک جهانی شامل نه فقط دانشمندان، بلکه فلاسفه، نقاشان، شعرا، موسیقیدانان و دهقانان خواهد بود.

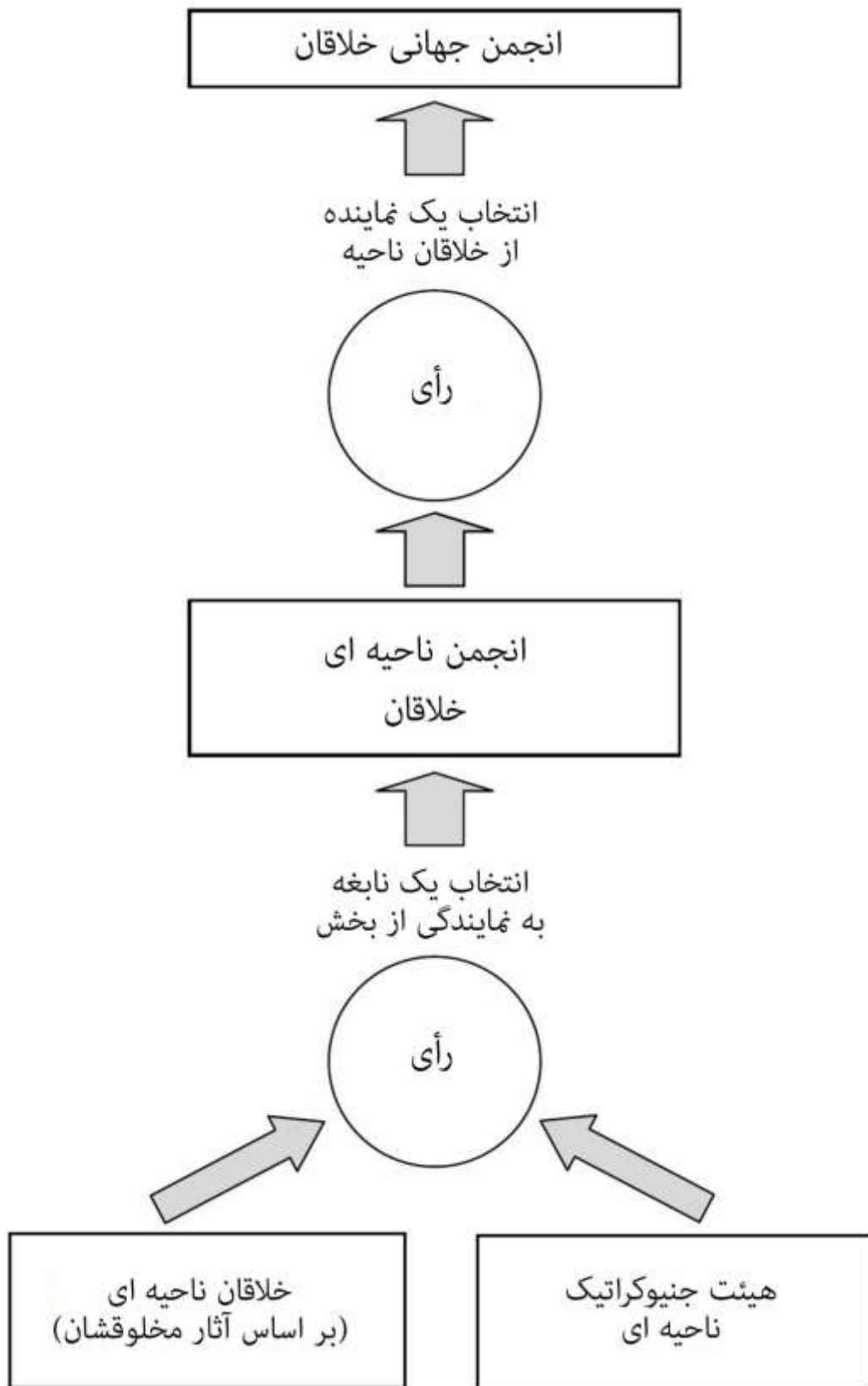
پل زدن در بین شکاف علم و هنر، بین آگاهیها، تمام مفهوم جنیوکراسی را در بردارد. اکثر مشکلات امروز ناشی از کسادی آگاهی در معیت فناوری های خیره کننده و حیرت آور است که منجر به سوء استفاده از آنها می شود. علیرغم درکی ابتدایی در حیطه علم که در کلیت جامعه رسوخ کرده است، آگاهی مترقی، به استثناء تعدادی انگشت شمار از عقلا، بسیار جای کار دارد. بدینسان، ما با آگاهی دیروز از فناوری امروز استفاده می کنیم. جنیوکراسی بر آن خواهد شد که آگاهی را، دست کم تا سطحی برابر با فناوری، ارتقاء بخشد.

در واقع، گوردن رتری تیلور، در کتاب فوق العاده اش، "انقلاب بیولوژیکی" به نتیجه گیری مشابهی می رسد. اثری که در آن ضمن مرور چیزهای شگفت انگیزی که علم امروز و فردا برای ما به ارمغان می آورد، چنین نتیجه گیری می کند که "همه ما باید کتابهایی از جنس خرد بخوانیم".

دسترسی به هیئت جهانی جیوکراتیک



دسترسی به انجمن خلاقان



ترکیب بندی حکومت جنیوکراتیک جهانی

همانطور که پیشتر دیدیم، حکومت جنیوکراتیک جهانی باید متشکل از افراد بسیار باهوش باشد، ولی بسیار مهم است که این هوش شکلی عملی، روشمند، حلال مشکلات و قادر به ایجاد ارتباط باشد. هرچند، شکلی از نبوغ هست - نبوغ خلاق - که ممکن است تستها نتوانند آنها ردیابی کنند حتی اگر این افراد دارای میزان بالایی پتانسیل برای ارتقاء بشریت باشند. بنابراین ما باید سیستمی را راه اندازی کنیم که به این گروه از نوابغ اجازه مشارکت در حکومت جهانی را بدهد.

نوابغ خلاق ممکن است در هر رشته ای اعم از: هنر، علم، فلسفه و غیره دیده شوند. بر اساس آثار، اکتشافات و یا آفرینشهایشان، اسامی آنها توسط نوابغ منطقه ای پیشنهاد می شود. از این هیئت، تعداد معینی توسط شورای نوابغ برای تشکیل انجمن خلاقان انتخاب می شوند. هرچند که این انجمن هیچگونه قدرت تصمیم گیری نخواهد داشت، ولی می تواند راه حل هایی برای مسائل بیاندیشد و ارائه کند و پروژه هایی را که می توانند پیشرفت زیادی را برای بشر همراه آورند را پیشنهاد کند.

این راه حل های خلاق و پروژه ها به شورای نوابغ، که به صورت دمکراتیک تصمیم می گیرد کدامیک از طرحهای پیشنهادی به کار گرفته شده و پیگیری شوند، تقدیم خواهند شد.

جنیوکر اسی ناحیه بندی شده جهانی

تنها راه تصور آینده بشریت تحت شرایطی جهانی ست.

در طول دورانها، بشریت به قبایل، روستاها، استانها و کشورها محدود شده است. ولی وقتی که با مشکلات آلودگی و ازدیاد سلاحهای هسته ای مواجه شد، افراد باهوش زود دریافتند که تنها راه حل این مشکلات به وجود آوردن حکومتی جهانی ست.

از آغاز، این پروژه توسط سیاستمداران، که می دانستند در صورت به نتیجه رسیدن آن موقعیتشان را از دست خواهند داد، "اتوپیایی" (م/آرمانگرایی خیالی) فرض شد. همین مسئله در مورد اعضاء ارتش با دستمزدهای کلان‌شان، که از بیکار شدن می هراسند، وجود دارد. آنها به خوبی می دانند که بدون مرز، دیگر نیازی به ارتش نخواهد بود، دست کم نه به شکلی که آنها فکر می کنند.

در واقع، همانطور که بعدتر خواهیم دید، راهی برای شاغل ماندن این افراد وجود خواهد داشت. ولی بد به حال آنهایی که عقده رزمآرایی های محیرالعقول کماندویی دارند، چون از آن به بعد دیگر نیازی به سلاح وجود نخواهد داشت.

همیشه این مردمی با هوش متوسط هستند که نوابغ را به خاطر پروژه های واقعگرایانه شان به اتوپیایی بودن متهم می کنند، به سادگی به این خاطر که آنها نمی توانند دورنمایی را ببینند که نوابغ قادر به دیدن آن هستند. چیزی به نام پروژه اتوپیایی در کار نیست – فقط مردمی که از درک عملی بودن این پروژه ها عاجز اند.

به همین خاطر، حکومت جنیوکر اسی جهانی متشکل از نوابغی که نماینده اقصی نقاط جهان هستند خواهد بود. این مناطق، از آنجایی که اکثر مرزهای کنونی به سادگی نتیجه حملات خونریز اشغالگرانی هستند که در صدد بیشتر کردن ثروتشان بوده اند، عملکردی که برمی گردد به دوره استعمارگری، ابتدا باید به شکل دمکراتیک دوباره تعریف و مشخص شوند.

مردم باسک که در دو سوی مرز بین فرانسه و اسپانیا زندگی می کنند ممکن است مایل به تشکیل کشور خودشان باشند. این مسئله آنهاست و نه هیچ کس دیگر. این به آنها مربوط است که تصمیم بگیرند که می خواهند مستقل باشند و یا بخشی از یک کشور دیگر. و آنچه

که در مورد باسک صدق می کند ممکن است شامل حال بسیاری از مردمان دیگر در اقصی نقاط جهان نیز بشود که در منطقه ای خاص زندگی می کنند و در عین حضور به عنوان بخشی از جامعه بشری مایل اند استقلال خود را داشته باشند. این بستگی به هر کدام از این مناطق دارد که به صورت دمکراتیک برای ساختار خود تصمیم بگیرند که آیا می خواهند کورسیایی، بریتونیایی، اکسیتانیایی و یا آزاسی - ذکر تنها تعداد کمی از گروههایی که در قلمرو فرانسه قرار گرفته اند به عنوان مثال - باشند.

بنابراین ساکنین هر جامعه ای باید ابتدا به صورت دمکراتیک رأی دهند که مایل اند بخشی از کدام ناحیه باشند. به این صورت، هر ناحیه ای می تواند مستقل از هرگونه ملاحظات ملیگرایانه دوباره تعریف شود. علاوه بر اینکه این رأی گیری ها، می توانند هر زمانی که ساکنین مایل باشند دوباره تکرار شوند چراکه بعضی از این جوامع مرزبندی شده ممکن است به تبع حرکت های مردمی علاقمند به تغییر ناحیه خود باشند.

زمانی که تعریف جغرافیایی این نواحی، به واسطه آراء دمکراتیک اهالی آن جامعه، مشخص شد، سپس هر بخشی نماینده خود را از بین هیئت نوابی که دارد انتخاب خواهد کرد که سرجمع ۱۲ نفر شورای جنیوکراتیک ناحیه ای را تشکیل خواهند داد.

این شورای منطقه ای رئیس خود را انتخاب خواهد کرد که نماینده شان در شورای جنیوکراتیک جهانی حضور خواهد داشت.

شورای جنیوکراتیک ناحیه ای همچنین هیئتی ۱۲ نفره از انجمن خلاقان ناحیه خود انتخاب خواهد کرد. مبنای کار این انجمن خلاقان ناحیه ای ارائه کردن پروژه های خلاق، مرتبط با آن ناحیه، به شورا برای رأی گیری است.

شورای جنیوکراتیک جهانی بدینسان متشکل از نوابی خواهد بود به نمایندگی از تمام نواحی روی زمین، که به صورت دمکراتیک تعریف شده اند.

رأی هر نماینده ناحیه ای متناسب با تعداد ساکنینی که در منطقه تحت نمایندگی او زندگی می کنند ارزیابی می شود. برای مثال، نابغه ای که نماینده ناحیه ای ست با یک میلیون سکنه، ضریب یک رأی را خواهد داشت، حال آنکه، نابغه نماینده ۵۰ سکنه رأیی با ضریب ۵۰ را خواهد داشت.

بدینسان، بر خلاف آراء مأخوذ در سازمان ملل، آراء در حکومت جنیوکراتیک جهانی حقیقتاً به صورت دمکراتیک اتخاذ می شوند. چطور ممکن است آراء نماینده کشوری چون قطر، با تنها ۱۰۰،۰۰۰ نفر سکنه، ارزشی یکسان با نماینده ایالات متحده با ۲۰۰ میلیون سکنه داشته باشد؟ با اینحال این اتفاقی ست که دارد در سازمان ملل می افتد!

با هر میزانی، اگر ۷۰۰ ناحیه به صورت دموکراتیک حدود خود را تعیین کنند – رقمی که در این دنیا ذره ای به نظر می آید – آنوقت شورای حکومت جنیوکراتیک جهانی از ۷۰۰ نابغه از نژادها، فرهنگها، و مذاهب مختلف تشکیل خواهد شد. این داستانی است کاملاً متفاوت با حکایت نابغه ای دیوانه که قصد ترکاندن سیاره را دارد!

۲. طرح‌های پیشنهادی برای تبدیل زمین به جهانی از شادی و کامیابی

هشدار

ما تنها اصول ابتدایی جنیوکراسی را بررسی کرده ایم. اصول ابتدایی بر این مبنا که تنها آنهایی که هوشی بالاتر از میانگین دارند حق رأی دارند، در حالیکه تنها نوابغ واجد شرایط حکومت کردن هستند.

به وضوح، بهترین حالت این است که شکلی که جنیوکراسی باید راه اندازی شود، شامل تعریف ساختار آن و سازماندهی اش، توسط کسانی که دست اندرکارند - یعنی خود نوابغ - تعیین شود.

هدف این کتاب تنها بارقه ای ست بر فتیله ای که به سمت انفجار هدایت می شود - به بیان دیگر، به سادگی عمل کردن به عنوان یک کاتالیزور تسریع کننده برای روندی که توسط استعدادهای مافوق میانگین پیش خواهد رفت و بسط داده خواهد شد. به درستی قصد تعیین تکلیف کردن برای نوابغ در رابطه با تصمیم گیری هایشان و چگونگی اداره جهان امری بسیار خودپسندانه است. این تصمیم گیری ها تنها به آنها بستگی دارد.

با این حساب مثالهای فوق از راههای ممکن برای سازماندهی حکومت جنیوکراتیک جهانی تنها - مثالهایی - هستند و به هیچ عنوان اجباری در موردشان وجود ندارد. اینکه گروهی متشکل از صدها نابغه نتوانند راه حلهایی مناسب تر برای این جهان ارائه کنند بسیار تعجب برانگیز خواهد بود.

در واقع، هدف این کتاب به طور مشخص این است: انگیزه دادن به نوابغ برای اتحاد، تا اینکه این سیاره بالاخره بتواند به واسطه هوش مدیریت شود.

در صفحات پیش رو، توجهمان را به سمت مسائلی معطوف خواهیم کرد که بشریت در بدو ورود به هزاره سوم با آنها مواجه است، هزاره ای که اگر ابلهانی که در حال حاضر بر کرسی قدرت اند بتوانند پیش از نابود کردن همه چیز، حتی پیش از ورود ما به این هزاره، به خودشان مسلط شوند، می تواند آغاز عصری طلایی باشد.

راه حلهای ممکن هم پیشنهاد خواهد شد. ولی تکرار می کنم، گروهی از نوابغ قطعاً جوابهای مؤثرتری خواهند یافت. بگذاریم گرد هم آیند تا نور جهنده از اذهان جمعیشان پیش رو را، قبل از آنکه حیات سیاره تا نابودی غیرقابل بازگشتی پیش برود، روشن کند.

به کارگرانی که از کارشان لذت نمی برند

انسانها برای کارگری اجباری ساخته نشده اند. ولی همچنان شما همه برای گذران زندگی محکوم به کار اجباری هستید، با عفوی که به شما اجازه می دهد در سن ۶۰ یا ۶۵ سالگی خلاص شوید.

هدف از تمام اتحادیه های کارگری و خود کارگرها چیست؟ پاسخ: گرفتن ساعتهای کوتاهتر کار. اما چقدر کوتاه؟ میزان قابل قبول کار روزانه اجباری برای انسانی که می خواهد آزاد باشد چیست؟

یک قرن پیش، مردم باور داشتند که باید بی وقفه، بجز ساعات غذا خوردن و خواب، کار کنند. کارگران ۱۴ ساعت در روز، شش روز در هفته و ۱۲ ماه از سال – از سن هشت یا نه سالگی تا هنگام مرگ – مشغول به کار بودند.

سپس رفتیم برای ۱۰ ساعت در روز؛ و بعد هشت ساعت و پنج روز در هفته – با تعطیلاتی به مدت یک هفته در سال؛ بعد شد دو هفته، سه و در نهایت چهار هفته استراحت در سال.

بازنشستگی، که حق داشتن عایدی کافی بدون نیاز به انجام دادن کاری، برای سنین ۶۰ یا ۶۵ مقرر شد که در بعضی مشاغل در سن ۵۵ سالگیست.

شرط تعیین زمان کار به وسیله کارمند، که به آنها امکان برنامه ریزی زمانیشان برای کار اجباری را می بخشد، به طور فزاینده ای در حال متداول شدن است. تا زمانی که ما ۴۰ ساعت را در هفته پر کنیم، می توانیم روزها و ساعتهای آن را انتخاب کنیم. هشت ساعت در روز برای پنج روز در هفته، و یا ده ساعت در روز برای چهار روز، صبح زود و یا آخر شب.

گرایشات حال حاضر چه هستند و در کوتاه مدت به کدام سو هدایت می شوند؟

برخی از شرکتها همین حالا هم مستخدمین کار اجباریشان را برای کمتر از هشت ساعت در روز استخدام می کنند: بعضی برای هفت و برخی شش ساعت برای چهار روز در هفته به جای پنج روز.

بسیاری از شرکتها همین حالا هم پنج هفته مرخصی با حقوق در سال در نظر گرفته اند، و تعداد فزاینده ای از آنها دارند آنرا تا شش هفته بالاتر می برند.

حالا شرکتها کارکنانشان را نه با حقوقهای گزاف بلکه با ساعات کاری انعطاف پذیرتر و کوتاهتر، همه به اسم "کیفیت زندگی" جذب می کنند.

بسیاری از حقوق بگیران و یا حرفه ای های مستقل اکنون، با به وجود آوردن تیمهایی که یادآور کارهای آزاد اند، به "کار شراکتی" اشتغال دارند، مانند دکترها و وکلایی که بیماران و مراجعین خود را به اشتراک می گذارند. مهندسين و یا افراد حرفه ای بسیار ماهر دستمزدشان را به اشتراک می گذارند تا بدینسان بتوانند فقط چهار ساعت در روز، یا یک هفته در میان و یا حتی پنج ماه و نیم در سال کار کنند، و از آنجایی که هر دوی آنها نیمی از دستمزد را دریافت می کنند، هر کدامشان شش ماه و نیم مرخصی با حقوق نصیبشان می شود. در طول این "تعطیلات"، می توانند وقتشان را به هر فعالیتی که مایل باشند، و یا حتی به کاری که اجباری در آن ندارند، مثل تحقیقات، نوشتن کتاب، تحصیل، غور کردن در خویش، سفر و غیره، اختصاص دهند، کارهایی که ببرایشان راضی کننده تر هستند. مدیران جوان بیشتر و بیشتری دارند کارمزدهای پایینتری، مثل سه یا چهار هزار فرانک در ماه به جای شش تا هشت هزارتا، را انتخاب می کنند. علیرغم اینکه ممکن است به طور نامحسوس در تجملات کمتری زندگی کنند، برای مدت شش ماه می توانند کاری را انجام دهند که دوست دارند. مخصوصاً حالا که زن و مرد هر دو کار می کنند، اگر یک زوج مایل باشند با هم زندگی کنند، دو نیمه-دستمزد با هم یکی را شکل می دهد، اگر اشتباه نکنم، شش ماه مرخصی را در اختیار آنها قرار خواهد داد.

همین در مورد بازنشستگی هم صدق می کند. بسیاری از مردم، حتی با اینکه این باعث کمتر شدن مسترمیشان می شود، با "پیش-بازنشستگی"، بازنشستگی زودهنگام را انتخاب می کنند تا از زمان آزاد خود پیش از آنکه بمیرند بیشتر لذت ببرند. مطمئناً همیشه استثنائاتی هم وجود دارند، مانند کسانی که معتاد به کار اند و انقدر شرطی و فاقد شخصیت شده اند که نمی دانند با وقفهای خالییشان چه کار باید بکنند. متأسفانه برای آنها، تصور کردن زندگیشان بدون کار محال است و آنها از شادکامی، در هر فضایی غیر از کار، عاجز اند. این نشان می دهد که چقدر ما به تطبیق دادن آموزش و پرورش با احتیاجات زمانمان نیاز داریم، که مدارس تنها کارگران فرمانبردار پرورش ندهند بلکه افرادی که قادر به گزین کردن و کامیابی خویش اند.

و فردا چه؟ همانطور که همگان می توانند از همین حالا مشاهده کنند، ساعاتهای کاری به تحلیل رفتن ادامه خواهند داد: از شش ساعت در روز به پنج ساعت، چهار، سه....

مرخصیهای سالیانه افزایش خواهد یافت: از یک ماه و نیم در تابستان، به ۱۵ روز در زمستان و ۱۵ روز در عید پاک، سرجمع چهار ماه مرخصی در سال را نتیجه خواهد داد. اشتراک مشاغل متداولتر خواهد شد، ساعات کاری حتی کمتر هم خواهد شد، و شرکای مشاغل اشتراکی هشت ماه تعطیلات در سال را در اختیار خواهند داشت، و سن بازنشستگی به ۵۰، ۴۵، ۴۰... تنزل پیدا خواهد کرد.

ممکن است سؤال کنید "مردم با زمانشان چه کار خواهند کرد؟" همین سؤال نشان می دهد که سیستم آموزشی شما را طوری آلوده و شرطی کرده است که خودتان را به یک عمر کار اجباری محکوم کرده اید. دو دسته از مردم وجود خواهند داشت: کسانی که دارای پیشه ای - "قریحه" ای - هستند که در اوغات فراقتشان و یا بازنشستگی با لذت به آن می پردازند؛ و دیگران، کسانی که از فعالیتهای فرهنگی و ورزشی که با فردیت هر کدام سازگار است و برای جامعه ای از فراغت کامل فراهم شده اند، لذت می برند.

همینطور که زمان آزاد همگان بیشتر می شود، تقاضا برای نویسندگان، نقاشان، شعرا، سرگرمکنندگان و تمام اشکال هنر زیاد خواهد شد تا بتوانند از یک تعطیلات دائمی لذت ببرند. در یک سو خلاقان و در سوی دیگر مصرف کنندگان، ولی همه آزاد اند که نقشهایشان را، بسته به انتخاب و ذائقه شان عوض کنند.

بعد از زمانی معین (هرچه زودتر)، که هر دو، ساعات کاری و زمان بازنشستگی کمتر شد، عمر کار اجباری - تحمیلی - سر خواهد آمد. تنها کسانی که کار کردن را، به دلیل لذت بردن از آن، انتخاب می کنند، کار خواهند کرد و بدینسان کار *داوطلبانه* خواهد شد. و ما بر سرلوحه بیانیه حقوق بشر حک خواهیم کرد: *هر فردی حق بی قید شرط دریافت نیازهای یک زندگی آسوده، از تولد تا مرگ، را داراست.*

ممکن است بپرسید "اما چه کسی به کارهای واجب و اجتناب ناپذیر رسیدگی کند؟"

پاسخ این است: ماشینها! اکثر مردم هیچ اطلاعی از اینکه رباتها، همین حالا هم، تا چه حد در پشتیبانی انسانها در زمینه کار پیش رفته اند، ندارند. دلیل اینکه ما "در حال حاضر" داریم فقط روزی هشت ساعت کار می کنیم، ماشینها هستند. بدون آنها ما همچنان نیاز داشتیم مثل ۵۰ سال پیش روزی ۱۰ ساعت کار کنیم.

برای مثال، ۲۰ سال پیش فیات برای تولید یک خودرو به ۱۰۰ نفر کارگر نیاز داشت. حالا، با کمک رباتها، تنها یک انسان نیاز است. بله، تنها یک *انسان!* کارخانه جدید کاملاً خودکار است، با وجود تمام رباتهایی که توسط یک کامپیوتر مرکزی با نظارت تنها یک نفر در اتاق کنترل به کار تولید می پردازند. ولی حتی همان یک نفر تکنسین هم به زودی توسط کامپیوتری که بسیار خبره تر است جایگزین خواهد شد!

همین در مورد کشاورزی هم صدق می کند: برای مثال برخی از کشاورزان، در کالیفرنیا، سیستمی را راه اندازی کرده اند که تاکه‌ایشان - تماماً به صورت خودکار توسط یک کامپیوتر مرکزی - در درجه حرارت مطلوب باقی مانده، کوددهی و آبرسانی شوند.

به وضوح این سیستم در جامعه کاپیتالیست قابل دوام نیست، چراکه وقتی صاحبان کارخانجات آنها را خودکار سازند، در حالی که ماشینها همه کارها را انجام می دهند تا جیب صاحبانشان را از سود پر از طلا کنند، آنها همه کارگران را بدون پرداختی اخراج می کنند تا به فنا روند. این بی عدالتی ست و نباید تحمل شود. صاحبکاری که ماشین را جایگزین ۱۰۰ کارگر می کند باید به دادن دستمزد به این کارگرها که کاری برای انجام دادن ندارند، ادامه دهد. بدینسان ماشین به آنها هم اجازه می دهد که به - عصر فراغت - وارد شده و از آن منفعت برند.

مردم اغلب می گویند که ماشینها انسان را برده خود می کند و اینکه فناوری جامعه را غیرانسانی می کند، ولی آنها کاملاً در اشتباه اند! این صاحب کارخانه است که انسان را به بردگی می کشد، و به خاطر اوست که انسان محکوم به یک عمر کار اجباری ست. صاحبان کارخانه ما را برده ولی رباتها ما را آزاد می کنند.

تنها دلیلی که وجود رباتها بتواند جامعه را غیرانسانی کند این است که انسانها باید هنوز در کنار ماشینها کار اجباری را متحمل شوند و یا باید "ساعت بزنند" و همینجاست که تحمیل کار اتفاق می افتد. مشکل این است: انسانها و ماشینها نباید با هم مختلط شوند. انسانها برای سیری کردن زمانشان در مکانهایی که به کامیابی آنها کمک می کند طراحی شده اند حال آنکه ماشینها برای عملکردشان در محیطهای کاری تحت سرپرستی رباتها و کامپیوترها شکل گرفته اند.

ماشینها می توانند جایگزین هر کاری شوند که انسان انجام می دهد بشوند. هرکاری که انسان می کند کامپیوتر بهتر قادر به انجام آن است. انسان اشتباه می کند و کامپیوتر نه.

اگر ما پولی را هم اکنون در سطح جهان به بودجه ارتش گره خورده است را گرفته و آنرا در کارخانجات، تولیدات و محلهای کار سرمایه گذاری کنیم، ظرف هفت سال می توانیم اقتصاد جهان را زیر و رو کنیم. همه کارها می توانند تماماً رباتیک شوند و انسانها دیگر مجبور به کار کردن نخواهند بود.

انسانها برای کامیابی و ماشینها برای کار کردن طراحی شده اند. ماشین باید کار انسان را انجام دهد به جای اینکه انسانها کار ماشین را انجام دهند - و این دقیقاً اتفاقی ست که هم اکنون دارد در تشکیلات اقتصادی می افتد.

و ممکن است بپرسید "و چه کسی قرار است مراقب ماشینها باشد؟"

پاسخ بسیار ساده است. در مدت زمانی کوتاه، حدود ده-دوازده سالی که برای تماماً رباتیزه شدن همه تولیدات لازم است، ارتش می تواند باقی بماند و رباتها را مدیریت کند. متناوباً، ما می توانیم شکلی از خدمات شهری را ایجاد کنیم که جایگزین خدمات ارتشی شود. همه می توانند به نوبت یکی دو سال از زندگیشان را در آن به کار مشغول باشند؛ یا مثل ارتش سوئیس هر کسی می تواند فقط دو هفته در سال را در نوبت قرار بگیرد.

به این روش، تنها کسانی که احضار شده اند - بعلاوه آنهایی که مایل اند تمام مدت این کار را انجام دهند - در واحد تولید کار می کنند، در حالیکه بقیه می توانند کاملاً آزاد باشند. مطمئناً این آرایش فقط برای یک انتقال کوتاه به مدت هفت سال نیاز خواهد بود، تا زمانی که واحدهای تولید کاملاً رباتیزه شده، خودگردان و خودمحور راه اندازی شوند. این برای تمام محیطها صدق می کند: از کشاورزی گرفته تا صنایع، کارهای عادی روزمره گرفته تا هنر.

یک روبات بیولوژیک کاملاً از مواد زیستی ساخته می شود. ما در نقطه ای هستیم که بتوانیم چنین رباتی را از طریق تلفیق دی. ان. ای. خلق کنیم.

تنها اگر بودجه لازم در دسترس متخصصین سایبرنتیک، بیولوژی و الکترونیک قرار گرفته بود، ما می توانستیم به سرعت رباتهایی بیولوژیک را دست کم با توانایی برابر با انسان در هر سطح، خلق کنیم.

نمو ساعات کاری روزانه و تغییرات صاحبکاران

هدف از فعالیت	راههای تبادل	سود برنده	ساعات کاری روزانه	چاره دوام	بخش تولید
بقاء	معامله پایاپای	فرد	۱۴ ساعت	شکار و دورهم بودن	قبیله
بقاء	پول	فرد	۱۴ ساعت	دامداری و کشاورزی	روستا
بقاء	پول	رئیس	۱۴ ساعت	کارگری دستی	تولید کننده
بقاء	پول	رئیس	۱۰ ساعت	کارگری دستی با معاونت	کارخانه
زندگی بهتر	پول	رئیس	۸ ساعت	نظارت و نگهداری	کارخانه نیمه خودکار
شادکامی	توزیع	عموم	۰ ساعت	هیچ چیز	کارخانه تمام خودکار

چطور وقفه کاهش دستمزد مسیر را به سمت جامعه ای عاری از پول هدایت می کند

در دوران اریستوکراسی مالی، وقتی اربابان خیزابها را تصرف کردند، "شکاف درآمد" میان آنها تقریباً ۱،۰۰۰ به ۱ برای اربابان خرد، ۱۰،۰۰۰ به ۱ برای اربابان مقتدر و دست کم ۱۰۰،۰۰۰ به ۱ برای خانواده های سلطنتی در قدرت بود.

امروز، اگر فقط در مورد فرانسه به عنوان مثال صحبت کنیم، شکاف درآمد به شکل قابل ملاحظه ای کوچکتر است. این اتفاق تا اندازه ای در طول انقلاب به شکلی خشونت آمیز صورت پذیرفت و بعد از آن یک روند کاهش تصاعدی به شکلهی حداقل درآمد امروز انجامید. در دوران کنونی فرانسه، مترادف سلطنت حاکم مترادف رئیس جمهور است، که در ۱۹۷۷ - با احتساب تمام مزایای این شغل از نظر اسکان، حمل و نقل و غیره - تنها ۳۰ برابر حداقل قانونی درآمد دارد. بنابراین می توانیم ببینیم که شکاف درآمدی فقط در طول ۲۰۰ سال گذشته به شکل قابل ملاحظه ای کاسته شده و در آینده از این هم کمتر خواهد شد.

امروزه مترادف ارباب ارشد معاون دولت یا سرهنگ ارتش، و یا رئیس بازرگانی ست، که هر کدام از اینها در حال حاضر بیشتر از ۱۵ برابر حداقل دستمزد عایدی ندارد. اصلاً نمی توان آنرا با نسبت ۱۰۰،۰۰۰ تا یکی صد سال قبل مقایسه کرد!

در آخر، رئیس یک شرکت کوچک، که بیشتر با یک ارباب قابل مقایسه است، الان بیشتر از هفت برابر حداقل درآمد کسب نمی کند.

همه دولتهای جهان هدف کم کردن شکاف درآمد را در دستور کارشان دارند، و دولت فرانسه می خواهد آنرا تا حد ۶ به ۱ پایین بیاورد. در سوئیس در حال حاضر هم تا ۴ به ۱ کاهش یافته است با این هدف که بعدها به اختلاف تنها ۳ به ۱ برسد به این معنی که هیچکس بیشتر از ۳ برابر حداقل درآمد عایدی نخواهد داشت.

این روند در تمام دنیا به موازات کم شدن ساعات کاری پیش خواهد رفت تا در نهایت دیگر شکاف درآمدی وجود نخواهد داشت. و وقتی اختلاف درآمدی نباشد به وضوح پول بی مصرف خواهد شد، و در آن نقطه می تواند بدون هیچ مشکلی کاملاً حذف بشود. حوالی

آن زمان، همه ما این اصل جهانی را اتخاذ خواهیم کرد: همه این حق را دارند که تمام ملزومات یک زندگی آسوده را، بدون هیچ قید و شرطی، از تولد تا مرگ دریافت کنند.

اقتصادی توزیعی

اولین قدم در راه برچیده شدن "سیستم حکم-ابد-به-کار اجباری" امروز به وجود آوردن اقتصادی توزیعی ست، که ضرورت وجود پول را منتفی می کند.

یک سیستم اقتصادی توزیعی بر مبنای این اصل می باشد که ما تنها چیزی را تولید می کنیم که مورد نیاز مردم است - نه کمتر و نه بیشتر.

نیازهای ابتدایی انسان شامل:

- غذا
- پوشاک
- مسکن

جامعه باید این سه عنصر را بدون قید و شرط فراهم کند.

و این امر باید در یک مقیاس جهانی صورت پذیرد تا به سادگی در یک سطح ملی، چرا که ملیت ها به شکلی که ما می شناسیم دیگر وجود نخواهند داشت.

اگر تولید هر سه، غذا، پوشاک و مسکن، توسط رباتها و کامپیوترها انجام شود و این سه به صورت رایگان برای همه فراهم شوند - بدون در نظر گرفتن نژاد، تابعیت یا جنسیت - آنوقت قدر چیزها با ارزشهای حقیقی آنها شناخته خواهد شد، درحالیکه چیزهایی که فقط به سادگی گرانقیمت بودند از صفحه روزگار محو می شوند.

برای مثال هنرمندان می توانند آنچه را که دلشان می خواهد نقاشی کنند بدون اینکه نگران فروش رفتن یا نرفتن آن باشند. در عوض، می توانند آنها را به دوستانی پیشکش کنند که واقعاً قدرشان را می دانند تا کسانی که فقط به خاطر سرمایه گذاری و یا تبختر آنها را می خرند.

به مجرد اینکه یک اختراع جالب به نظر بیاید، ولو اینکه غیر کاربردی باشد، می تواند به صورت خودکار تولید و در دسترس همه کسانی که آنرا می خواهند قرار بگیرد. بدینسان معیار دوام اقتصاد دیگر مانع خلاقیت نخواهد بود.

چه بر سر اقلام کلکسیونرها می آید؟ خوب، واقعیت این است که قرن بیستم و یکم، به غیر از نوابغ، به هیچ چیز از این دست نیاز ندارد. همه چیز به راحتی قابل بازتولید هستند. چه خاویار باشد، چه شامپاین، الماس، شراب، گوشت، سنگهای قیمتی، و یا عطرها، همه مرکب از مواد شیمیایی هستند که قابل ترکیب در آزمایشگاهها خواهند بود، حتی حیات – شامل انسان که اساساً یک ملکول دی. ان. ای. است شامل فردیتی که در کد ژنتیکی خود دربردارد – قابل بازتولید است.

کار و روسپیگری

"قرنهاست که کار اجباری استخوانهای ما را خرد می کند، بدنمان را کوفته و باری بر اعصابمان است؛ قرنهاست گرسنگی اعماء و احشاء ما را شکنجه می دهد و مغزهایمان را هذیانی می کند! آه تناسایی، رحمی بر این بیچارگی طولانی ما آور! آه تنبلی، مادر تمام فضائل شریف، راحتی بخش دلواپسیمان باش!"

پل لافارگ

هم کارگرانی که که هشت ساعت در روز پشت دستگاہها هستند و هم کارمندانی که همین زمان را صرف سیاه کردن کاغذ با مرکب می کنند، به روسپیگری از بالا نگاه می کنند حال آنکه تفاوت زیادی بین آنها وجود ندارد.

روسپی بدنش را دقایقی در روز برای پول اجاره می دهد، در حالیکه کارگران و کارمندان حقوق بگیر آن را برای هشت ساعت در روز به یک رئیس اجاره می دهند. همانطور که یک مهندس که در واقع هم کارکرد هردو بدن و هم ذهنش را برای پول می فروشد. حقیقت این است که تمام کسانی که در ازای دستمزد کار می کنند به راههای مختلف در حال خودفروشی هستند.

من زن جوان کاملاً تحصیل کرده ای با مدرک کارشناسی ارشد می شناختم که در شامپز الیزه پاریس خودفروشی می کرد. منطق او از این قرار بود:

"من انبوهی از مدارک تحصیلی دارم و مشاغلی که به من پیشنهاد می شوند به من اجازه می دهند تا با تدریس فلسفه نیچه به سبزیفروشهای آینده تنها بتوانم به گذران زندگی بپردازم - ولی بدون هیچ زمانی برای خودم، یا هیچ وقتی برای به تحقق رساندن عشق و علاقه ام به نوشتن. ولی با تن فروشی، یکی دوساعت در روز، می توانم میزان هنگفتی پول به دست بیاورم و در عین حال برای تمام روز فرصت دارم خودم را وقف کتابها و فلسفه ام کنم. در انتخاب بین خود فروشی ذهنم یا تنم، حتی یک دقیقه هم مکث نکردم...."

این منطقی ست که کسی نمی تواند در مقابل آن حرفی بزند. متأسفانه هیچکدام از ما کارگران "خودفروش-برای-گذران" به اندازه او خوش شانس نیستیم که بدن زیبایی داشته باشیم و حتی ذهنی چنان درخشان. به همین خاطر ما باید متحد شویم و استقرار یک حکومت جنیوکراسی جهانی را طلب کنیم، تا اینکه نوابغ ماشینها و کامپیوترها را جایگزین خودفروشی ذهنی و جسمی کنند تا بدینسان نیاز به پول و خودفروشی برطرف شود.

کارگران فردا: رباتهای الکترونیک و بیولوژیک

"اگر می شد ابزار خودشان حرکت کنند
ما دیگر نیازی به برده نداشتیم"

ارسطو

ظرف چند سال آینده، تلفیق الکترونیک، سایبرنتیک، علم کامپیوتر و بیولوژی به ما این اجازه را می دهد که رباتهایی با قابلیت انجام سریعتر و دقیقتر تمام کارهایمان خلق کنیم. جدیدترین نسل کامپیوترهای حال حاضر حتی برتری زیادی نسبت به انسانها به لحاظ ذخیره اطلاعات و تحلیل داده ها دارند.

همچنین، زمینه ساختار دستکاری رایانه ای به سرعت رو به پیشرفت است. برای مثال، در حال حاضر برنامه هایی هستند که دانشجویان پزشکی را تمرین می دهند؛ ابتدا علائم بیماری را به صورت نظری توضیح می دهند و سپس دانشجویان را وادار به تشخیص بیماری می کنند و بعد بر اساس جوابهایشان، مثل یک استاد واقعی، نظر می دهند. هیچ اشکالی وجود ندارد که برای اندازه گیری دمای بدن، ضربان قلب، فشار خون و حتی آزمایش خون و ادرار، به واسطه سنسورهایی به این کامپیوترها وصل شد و بدین سان بدون نیاز به یک انسان دیگر، به صورت خودکار یک آزمایش کامل را در اختیار بیمار گذاشت.

مشکل برقراری ارتباط بین کامپیوترها و انسانها هم حل شده است. برخی از برنامه هایی که اخیراً در دسترس قرار گرفته اند با صدای انسان همآوردی می کنند، و بدینسان کامپیوترها را قادر می کنند که به جای تنها نوشته های منعکس شده روی صفحه نمایش، اطلاعات را مانند انسانها، به صورت شفاهی تبادل کنند.

چنین ماشینی مجهز به تحلیل گر صوتی، می تواند به اطلاعات گفته شده "گوش فرادهد" و به آن پاسخ دهد. این قابلیت امکان تعامل را در اختیار می گذارد. برای مثال، کامپیوتر ممکن است سؤال کند "آیا وقتی این قسمت از بدنت را فشار می دهی درد می گیرد؟" و یا وقتی انقباض عضلانی را در بیمار ملاحظه می کند توصیه کند، "لطفاً آرام باشید". در

واقع می توان آنها را با صدایی بسیار تسکین دهنده تر از بسیاری پزشکان انسان، که تارهای صوتیشان اغلب پرتنش و عصبی ست، مجهز کرد.

همانطور که ملاحظه می کنید، سوردسانی رباتها بسیار فراتر و پیشرفته تر از آن است که تنها در ساخت اتومبیل ها و خطوط مونتاژ مورد استفاده قرار بگیرند. و این صحبتها علمی-تخیلی نیستند. این تحولات همین حالا، امروز، دارند به وقوع می پیوندند. مثل همیشه، واقعیت به مراتب از خیال پیشی می گیرد. ماشین به انجام هرکاری که انسان می تواند انجام دهد قادر است - یا به زودی خواهد بود - بهتر و سریعتر و من منظورم همه چیز است.

این گفته حتی در مورد هنر و خلاقیت، که برای مدت طولانی تصور می شد قابلیتهای منحصر به انسان هستند، نیز صدق می کند.

واقعیت این است که برنامه هایی که بتوانند آهنگسازی - و حتی نوازندگی قطعات خود را - انجام دهند همین حالا هم مورد استفاده قرار می گیرند. و همه سینتی سایزرها را، که بیشتر و بیشتر، به خصوص در موسیقی های عامه پسند استفاده می شوند، می شناسند. اما سیکونسِر/سمپلر ها - اساساً سینتی سایزرهای کامپیوتری شده - اکنون می توانند صدای تمام سازها، شامل انسان، را دوباره سازی کنند.

چنین ماشینی می تواند طوری برنامه ریزی شود که قطعه ای از باخ یا بتهون را، با دقتی بسیار فراتر از آنچه که هر ارکستر سمفونیک در جهان بتواند بدان دست یابد، بنوازد. ارکستری را تصور کنید متشکل از صد ویولون. چنین تعداد زیادی از نوازندگان انسان هرگز نمی توانند دقیقاً همزمان آرشه را روی سیمها بلغزانند. چند دهم ثانیه تأخیر بین اولین ویولون تا آخرین اجتناب ناپذیر است، به همین شکل چند صدم ثانیه اختلاف زمان بین آنها خواهد بود که در میانه اند. از طرف دیگر، یک کامپیوتر می تواند طوری طراحی شود که تمام ویولونها در یک زمان، با اختلافی در حد یک میلیونیم ثانیه بنوازند. نتیجه همزمانی صداها حتی بسیار بهتر از آنی خواهد بود که یک رهبر ارکستر انسان امیدوار باشد بتواند بدان دست یابد.

و اگر شما فکر می کنید که همین تأخیر زمانی و درنگ جزئی انسانی ست که به ارکستر و یا رهبر آن شخصیتی منحصر به فرد می بخشد، بدانید که همان را هم می توان به برنامه داد، تا کامپیوتر بتواند با همان شخصیت تطبیق پیدا کند.

برتری دیگر سینتی سایزر این است که می تواند صداهایی بسیار تمیزتر از سازهای اصلی آکوستیک، که نوای آنها به شرایط و آکوستیک طبیعی اتاقی که در آن نواخته می شوند بستگی دارد، تولید کند. این تفاوت به ویژه زمانی که باید صدای سازهای آکوستیک

را از طریق میکروفن ضبط کرده سپس آن صداها را از طریق آمپلی فایر پخش کنیم کاملاً محسوس است. با استفاده از سینتی سایزر ضبط سیگنالهای الکترونیکی می تواند مستقیماً به شکل خالص، بدون هیچگونه از دست رفتن کیفیت به دلیل شرایط نامساعد اتاق ضبط، انجام شود.

ژان کلود ریس، آهنگساز و سرپرست تحقیقات در مرکز ملی تحقیقات علمی می گوید: "هیچ محدودیتی در صحت عمل و فضیلت کامپیوترها، که قادر اند قطعات دشوار موسیقی و ریتمهای پیچیده را با دقتی اجرا کنند که برای نوازندگان انسان قابل دست یافتن نیست، وجود ندارد. برخی آهنگسازان استفاده از کامپیوترها را به اجراکنندگان انسان ترجیح می دهند."

و هرآنچه که در اقلیم صدا امکانپذیر است به همان شکل در مورد رنگها، اشکال، عطرها و مزه ها نیز میسر است.

وقتی که یک هنرمند خط منحنی دلخواهی را از پهلوی انسان بازسازی می کند، این تنها یک خط است از تعداد بیشماری از احتمالات. کامپیوتر هم می تواند این کار را انجام دهد. در واقع، حتی می تواند طوری برنامه ریزی شود که "خطاهایی" که بعضی نقاشان را دارای سبک مشخصی می کند را هم شامل شود. مثل گردن های کشیده مادلیانی و یا تعداد زیاد خطوط عمودی در کارهای بافه. و درست همانطور که کامپیوتر می تواند سبک مادلیانی را بازآفرینی کند، قادر است برای آهنگسازی به سبک باخ نیز برنامه ریزی شود.

یک کامپیوتر حتی می تواند، با بررسی سبکهای موجود و اختراع شیوه ای که به ذائقه شنونده ای خاص پاسخ دهد، سبکی را که تا به حال وجود نداشته "کشف" کند.

همانطور که پروفیسور آرنولد کافمن از مؤسسه ملی پولی تکنیک گرونوبل تعبیر می کند، "نقش کامپیوترها در روند خلاق تازه در دوران طفولیت خویش است و آینده خارق العاده ای را نوید می دهد." و پیشرفتهای اخیر ثابت می کند که این واقعیت همین حالا هم از پیشگوییهای او پیشی گرفته است.

علاوه براینکه اگر کامپیوترها قادر اند تخصصهای ظریف و دقیقی را با موفقیت انجام دهند، پس به آسانی می توان آنها را در جایگاه رسیدگی به نیازهای اولیه – چون غذا، انرژی و تولید محصولات – بدون زره ای مشکل، دید.

وقتی تمام تولیدات به صورت خودکار درآمد، به وجود آوردن چنین کامپیوترها و رباتهایی ست که گامی مهم در این روند بشمار می آید که می تواند زمان و انرژی زیادی را به خود معطوف سازد، مگر اینکه ما کامپیوترهایی را طراحی کنیم که قابلیت تولید خودشان را داشته باشند. به شکلی شبیه به طوری که بدن انسان، بر اساس دستورالعملی

که در درون کد ژنتیکی اولین سلول اش نهفته دارد، خودش - چشمها، دستها، و غیره - را می سازد، می توان به یک کامپیوتر مرکزی طرح کاملی داد که آنرا قادر به تولید اعضاء و سنسورهای هر مدل سازد.

حتی می توان داده هایی را به برنامه این کامپیوتر مرکزی افزود که بتواند کامپیوترهای مرکزی دیگری را تولید کند که خود آنها هم قادر به همین کار هستند، درست مثل انسان که به واسطه اندامهای تناسلی می تواند انسانهای دیگری را خلق کند که آنها هم متعاقباً بتوانند همین کار را انجام دهند. چنانچه در بازتولید خودکار کامپیوترها، به جای "بقاء گونه"، "بقاء مدل" مطرح خواهد بود.

اگرچه با استفاده از فلزدر ساخت رباتها در محیطهای مرتبط با غذا، انرژی و تولید محصولات به هیچ عنوان احتمال نقصان درکارکرد آنها وجود ندارد، برای رباتهایی که کارشان نزدیکی بیشتری با انسانها را ایجاب می کند - مثل کارهای داخلی خانه ها - ماشینها نیاز به دارا بودن بافتی با هارمونی بیشتر خواهند داشت. در حال حاضر، ما می توانیم به سادگی "خانه هایی هوشمند" را تجسم کنیم که خودشان را به صورت خودکار تمیز می کنند و به تمام نیازهای ساکنینشان، شامل غذا، بهداشت، و سرگرمی، پاسخ می گویند. چنین خانه هایی می توانند با توجه به دستورات صوتی صاحبانشان غذا تهیه کنند؛ وان حمام را به میزان و دمای صحیح پر کنند؛ تلویزیون را با رفتن بر روی کانال درخواست شده روشن کنند؛ ولی به احتمال زیاد ما ترجیح می دهیم که توسط رباتهای مستخدم خودگردانی شبیه به انسان مورد پذیرایی و مراقبت قرار بگیریم.

اینجا جایست که بیولوژی به میان می آید.

انسانها در ارتباط با وجودهای فلزی فقدان "گرما" را احساس خواهند کرد و از اینرو روباتهای بیولوژیک را خلق خواهند کرد: رباتهایی از جنس ماده زنده که برای آنچه ما از آنها می خواهیم برنامه ریزی شده اند.

مطمئناً کسانی اعتراض خواهند کرد که ما حق نداریم بردگان هوشمند زنده برای خودمان خلق کنیم. ولی کامپیوترها هم وجودهایی "زنده" هستند که از نعمت هوش برخوردار اند.

آیا این واقعیت که آنها با ماده بیولوژیک زنده ساخته شده باشند، که امکان ترکیب کردن این ماده زنده را به ما می دهد، چیزی را عوض می کند؟

چیزی که بیشتر به معنای بردگی نزدیک است این است که موجودات زنده را، بر خلاف میلشان، با زور تازیانه یا محرومیت از غذا وادار به کار کرد. ولی خلق رباتهای بیولوژیک که نشان برنامه ریزی شده برای کار کردن و فرمانبرداری از انسانها به این

معنی ست که آنها نمی توانند چیز دیگری را تصور کنند، و ازینرو آنها این کار را کاملاً به صورت داوطلبانه انجام می دهند، درست به همان شکل که انسانها خوردن، آشامیدن و خوابیدن را. بنابراین هیچ چیزی نیست که لازم باشد از آن آزادشان کرد.

اما اگر ما این رباتها را شبیه به انسان خلق می کنیم، باید آنها را به شکلی علامت گذاری فیزیکی کنیم که بتوانیم تفاوت بین آنها و انسانها را تشخیص دهیم: چیزی ارثی و یا گردنبندی که همیشه به دور گردنشان باشد و یا چیزی شبیه به قطعه ای سنگ که بر روی پیشانیشان ترصیع شده باشد.

رباتهای بیولوژیک می توانند مانند سایر کامپیوترها تولید انبوه شوند تا اینکه به سرعت آماده استفاده باشند اما قادر به بازتولید خود نباشند؛ و یا می توانند طوری برنامه ریزی شوند که به واسطه تولید مثل جنسی خود و یا یک تفکیک ساده از روی خودشان تولید کنند.

و برای کمک به پیوریتن های ضد-برده داری-ربات برای گذار بی درد از این شوک روانی، بهتر است برای یکی دو نسل اول رباتها از ارائه کردن نمونه های بسیار شبیه به انسان اجتناب کرد. دیدن "برده هایی" با سرهای شبیه به سگ احتمالاً شوک کمتری از دیدن آنها با سر انسان تولید می کند. با اینحال وقت گذراندن با رباتهایی شبیه به آلن دلون یا بریژیت باردوت مطمئناً بسیار لذتبخش تر خواهد بود!

برچیده شدن پول: بازگشت ارزشهای واقعی

در جامعه امروز اعتباری که ما به افراد می دهیم اغلب متناسب با مقدار پولی است که دارند. خواه نویسنده، نقاش، مخترع، موسیقیدان و یا محقق باشند، اگر بی پول باشند، کسی علاقه ای به آنها نشان نمی دهد. در اجتماع ما میزان دارایی شخص را بر ارزشهای فردی اش مقدم می دانیم، و در موقع دستکاری می گوئیم "که تنها به ثروتمندان وام می دهیم."

ما ارزش پول رفته را بالاتر از ارزشهای فرد می نهیم، نه فقط زمانی که به آنها وام اعطا می کنیم - یا نمی کنیم - بلکه همچنین وقتی تصمیم می گیریم به کسی توجه بکنیم یا نکنیم. هیچکس به هنرمند نابغه ای که آثارش را در خیابان عرضه می کند علاقه نشان نمی دهد، ولی وقتی همان نقاش آثارش را در یک گالری مشهور در معرض نمایش می گذارد، همه خانمها با دیدن تمام این آثار بی نهایت به وجد می آیند. موسیقیدانان و شعرا هم سرنوشت مشابهی دارند: تا آنجاییکه به معاصرین ما مربوط می شود، خدای پول تنها خدایی است که ارزش ستایش دارد.

من دوستی دارم که در اول راه شناخته شدن به عنوان یکی از بهترین نقاشان امروز است. او روندی را که مباحثش، برای شناخته شدن او در سرتاسر دنیا، در پیش گرفته بود تا مردم را برای وسط گذاشتن طلا و جواهراتشان برای خریدن آثارش آماده کند، برای من توضیح داد.

ابتدا او یک ستاره سینمایی مشهور را مجاب کرد تا یکی از آثارش را ضمن گفتن این مطلب که این "یک سرمایه گذاری خارق العاده" است خریداری کند (باز هم پول!). سپس او چند تا از نقاشیها را بعنوان هدیه به تعدادی روزنامه نگار در بزرگترین مطبوعات اعطا کرد، با تأکید بر اینکه در طول یک هفته ارزش این آثار در حدی بالا خواهد رفت که می توانند با سود بالایی به فروش برسند. در عوض، او از آنها خواست که با نوشتن در مورد علاقه و توجه ستاره مشهور سینما در مورد این نقاش از او یک اعجوبه جوان بسازند.

چرخها به حرکت درآمدند و به زودی سایر روزنامه نگاران هم به این بازارگرمی، با سرودن در مدح نقاشیهایی که مثل "نان داغ فروخته می شدند"، دامن زدند. مهمه روزنامه ها به تبلیغات تلویزیونی انجامید و در نهایت مباحث توانست چند نفر از آدمهای مقتدر مالی

را بر آن دارد که "چند تا تابلوی باقی مانده" را تا قیمت آنها سر به فلک نگذاشته خریداری کنند. او همان چند تابلویی را به آنها فروخت که در این بین از آن روزنامه نگاران، که از لطفی که در حقشان شده بود بسیار سرخوش بودند، باز پس خریده بود.

چند صد نقاشی بعدی که مباشر آنها را کنار گذاشته بود به سرعت، با قیمتی که به خودی خود به دست آورده بودند، به فروش رفتند. به زودی هر کسی می خواست یکی از این آثار حالا-مشهور هنری، که رسانه ها اکنون داشتن آنها را با آثار پیکاسو مقایسه می کردند، را داشته باشد.

ولی در این میانه، دوست من هیچکدام از این سودها را ندید و تنها یک حقوق ثابت - در حد گذران - در ازای تولید کردن تعداد مشخصی نقاشی در سال تحت یک قرارداد سه ساله از مباشر دریافت می کرد.

به وضوح، این قرارداد برای هنرمند از مردن به خاطر گرسنگی زیر پلهای مورمانت بهتر بود. ولی این مثال، نشان می دهد که چطور روند خلق شهرت و اعتبار هنری هیچ ربطی به احساساتی برآمده از آثار نیست بلکه تنها بر اساس پول و منفعت بنا شده است.

دوست من، که نامش عنوان نخواهد شد، به خوبی از شرارت هیولاوار این سیستم آگاه است. او به تهیه کردن ۲۵ تابلویی که در قراردادش قید شده ادامه خواهد داد، حتی با وجود اینکه باید در یک آخر هفته همه را با سبکی سفارشی، و نه به انتخاب خودش، تحویل بدهد. او این کار را می کند تا بتواند بقیه مدت سال را به نقاشی کردن به دلخواه خودش بپردازد که همه آنها را برای خودش نگه می دارد. وقتی قراردادش به پایان برسد، نمایشگاهی از کارهای واقعی اش خواهد گذاشت، ولی این چیدمان نشان می دهد که یک نابغه برای به رسمیت شناخته شدن چه راههای پر پیچ و خم و غامضی را باید پشت سر بگذارد.

وقتی ما بالاخره زندگی کردن در یک جامعه بدون پول را آغاز کنیم، نقاشان، موسیقیدانان، مخترعین و محققین قادر به انجام کاری خواهند بود که واقعاً دوست دارند. انسانهای خوشبختی که از شانس داشتن تابلوی اصل یک نقاش دوران برخوردار خواهند بود، آنهایی خواهند بود که تنها ارزششان داشتن یک حساب بانکی فربه است، بلکه آنهایی که با نهایت گرمی و احساسات می توانند عمق احساسی را که هنرمند در صدد ابراز آن است دریابند. هنرمند آثارش را دوستانه به آنها هدیه خواهد کرد.

آن زمانی ست که چیزها به خاطر بهای حقیقیشان ارزشگذاری می شوند. دیگر ما با کلکسیونری که به قیمت خونبهای یک پادشاه هزینه شده هیچ گالری را قرق نخواهیم کرد. آنهایی که قادر به تشکیل یک کلکسیون هستند این امکان را به خاطر پول زیادشان به

دست نمی آورند بلکه چون بیشترین درک و قدرشناسی را نسبت به هنرمند داشته اند و گرمترین، صمیمانه ترین و صادقانه ترین تشویق ها را نثارشان کرده اند.

مذهب ارزشهای فردی جایگزین مذهب پول خواهد شد. و هنرمندان هوادارانی متشکل از طرفداران و ستایشگرانی خواهند داشت تنها به انگیزه لذت و شعف حاصل از هنر ناب، همچنان که فکر زندگی کردن در جوار هنرمندان و اولین شاهد شکل گرفتن مخلوقات هنری آنها بودن.

چقدر چیزها برای یاد گرفتن خواهیم داشت - به خصوص آنهایی در بین ما که تنها داشتن را می دانند، که هرگز صرف بودن را تجربه نکرده اند.

وقتی پول از میان رفت، تازه مفهوم این نوشته را خواهیم فهمید که، "اولین باید آخرین باشد."

خطرناکترین فرقه تمام فرقه: ارتش

جامعه فردا باید بدون خشونت باشد، و مردم باید قادر باشند در فرهنگی از بردباری به کامیابی دست یابند. هر کسی حق این را دارد که به همه معانی، شامل مذهبی، جنسی، گرایش‌های سیاسی و غیره، با دیگران متفاوت باشد.

دیگر هیچ تعصب مذهبی، جنسی، سیاسی و قومی نباید وجود داشته باشد. ما باید از رفتارهای بدوی دست برداریم و ترسیدن از کسانی که متفاوت اند یا انتخاب می‌کنند متفاوت باشند را بس کنیم.

فرقه چیزی نیست جز مذهب دیگری.

فسق و فجور چیزی نیست جز تمایل جنسی دیگری.

ما باید نسبت به اینها آگاه باشیم تا بردبارتر شویم.

مسیحیان نباید فراموش کنند که تنها ۲،۰۰۰ سال پیش آنها اعضاء یک فرقه خطرناک فرض شده اند و حتی شاید به خاطر آن به قفس شیران انداخته شده اند. از اینرو آنها هیچ حقی به برچسب فرقه زدن به مذاهب جدید امروزه را ندارند، به خصوص زمانی که آن مذاهب به زندگی بسیاری از جوانان معنی می‌دهد.

اگر همسایه من شروع کند به جار زدن که ناف او مرکز عالم است، و اگر این باور به هزاران نفر کمک می‌کند، آنوقت آن هزاران نفر باید آزاد باشند، در صورتیکه خشنودشان می‌کند، برای او تخت طلا بسازند – به خصوص، در صورتیکه خود آنها با پذیرش باشند و درک کنند که همه با آنها همعقیده نیستند.

اگر عقیده دیگری باعث آزارتان است، به این خاطر است که شما از درک خودتان نسبت به زندگی و جهان هستی نامطمئن هستید.

همین اصل در مورد مسائل جنسی هم صدق می‌کند. اگر ریتم جنسی یک مرد یا زن سه بار در روز است، ما نباید چون خودمان یک بار در هفته نیاز به معاشقه داریم، آن فرد را به انحراف جنسی متهم کنیم. هرکسی ریتم خودش را دارد.

فسق و فجور چیزی نیست جز تمایل جنسی دیگری.

و با فرض اینکه کسی شستشوی مغزی شده تنها به خاطر اینکه مذهب او از ادیان بزرگ سنتی ست، نتنها نشان از فقدان جدی پذیرش دارد بلکه این اولین قدم به سوی اردوگاههای کار اجباری کشورهای تمامیت خواه است.

اگر ما نمی توانیم بپذیریم که دیگران ممکن است آزادانه، بدون اینکه سلامتی ذهنی و تعادل معنوی شان را زیر سؤال ببریم، دین خودشان را انتخاب کنند، داریم به دامهای تفتیش عقاید قرون وسطایی سقوط می کنیم. ولی اینبار، تکنیکهای ظریفتر روانپزشکی، و با ممانعت از حق انتخاب و مسؤلیت در جریان کنترل پزشکی و حبس در بیمارستانهای روانی، جایگزین شکنجه شده اند. به بیان دیگر، ما داریم به خاطر "مرتدین" معنوی و مذهبی در کشورهای به اصلاح پیشرفته مان، به دوران "گولاگ ها" (م/سیستمی متشکل از اردوگاه های کار اجباری در اتحاد جماهیر شوروی سابق، سالهای ۱۹۳۰ تا ۱۹۵۵، که در آن بسیاری از مردم جان سپردند.) عقبگرد می کنیم.

در شوروی، شستشوی مغزی و تفتیش عقاید، با توجیه تدبیری ضروری برای حل "مشکل" به اصطلاح مخالفانی که دیگر با سیستم سیاسی موافق نبودند، عقلانی جلوه داده شده بود. اما بعضی افراد در کشورهای غیر-تمامیت خواه به خود جرأت می دهند که تکنیکهای شستشوی مغزی، در برخورد با کسانی که دیگر با ادیان سنتی اصلی موافق نیستند، اعمال شوند.

مردم در اظهار نظر کردن در مورد اخلاقیات و حتی خشونت بدنی که ادیان تازه (که معمولاً به شکل تحقیرآمیزی به عنوان "فرقه ها" از آنها یاد می کنند) که مفروض است آنها به نوآموزانشان تحمیل می کنند، سرعت عمل بالایی دارند، اما هیچکس ابداً به بزرگترین نهاد شستشومغزی و خشونت فیزیکی و اخلاقی که تا به حال وجود داشته – ارتش – اشاره ای نمی کند.

سرباز جوان در معرض چیست؟

ابتداء، او متحمل زوال شخصیتی عمده، از طریق تعدیل سازی های جسمی، می شود: کوتاه کردن مو، اونیفرم، پوشش و غیره

سپس، بعد از اینکه شخصیت اش سرکوب شد، به او گفته خواهد شد که چطور رفتار کند. الگوهای رفتاری تازه ای از طریق تمرینات بدنی که برای تثبیت واکنشهای رفتاری غیر ارادی خودبه خودی انجام می شوند مثل رژه رفتن، سلام دادن و واکنش خشونت آمیز در برخورد با یک بیگانه، در او ایجاد می شوند.

ضمناً، هر فرصتی برای فکر کردن برای خودش و به یاد آوردن خود قدیمی اش، به واسطه یک سری کارهای بیهوده تمام نشدنی، استراحت بسیار کم، تغذیه نامناسب و غذای

بی خاصیت (در وعده های کم برای بالا بردن حساسیت مغز نسبت به انضباط)، از او گرفته می شود. خشونت رفتاری، تنبیهات غیر عادلانه، فقدان حق انتخاب و آزار فیزیکی مداوم که او هیچ کاری نمی تواند در برابر آن انجام دهد (مافوق ها تأکید دارند که این معیارها "همیشه درست" هستند) همه اینها روند شستشوی مغزی را تسریع می کنند.

ازینرو، اگر قرار است درمورد شستشوی مغزی صحبت کنیم، نباید از ذکر کردن بزرگترین لانه این جستار، ارتش، قافل شویم. ما باید آنرا همانطور که هست ببینیم: سازمانی از شرطی کردن مفرط، که در آن همه چیز طوری تنظیم شده است که مشمولان جوان چیزی برای فکر کردن یا نگرانی نداشته باشند و بتوانند فقط خود را وقف اطاعت از دستورات نمایند، بدون اینکه چیزی را زیر سؤال ببرند. مراد این است که از آنها ربات بسازند - رباتهایی که هرکسی را، در هر کجا، به تبعیت از دستور به طور خودکار خواهند کشت. در واقع، آنها حتی انقدر پیش می روند که بر فراز شهرهایی که میلیونها سکنه دارند، بمب می ریزند. این اساس روند شستشوی مغزی ست.

همین حالا جوانانی در سرتاسر جهان هستند که انقدر توسط ارتش شرطی شده اند، که برای فشار دادن ماشه و کشتن میلیونها نفر بیگناه - تنها به خاطر اینکه دستور گرفته اند - یک دقیقه هم مکث نمی کنند.

این جایی ست که شما می توانید شستشوی مغزی واقعی را پیدا کنید، نه در "فرقه ها".

روند شرطی کردن جوانانی که در ارتش اشتغال دارند ساده و سلیس است:

(۱) تخریب شخصیت؛

(۲) نهادینه کردن رفتار؛

(۳) کنترل و حفظ شخصیت مطلوب.

خیلی جالب است دیدن اینکه چطور جوانان، به مدت دوازده ماه، بعد از اینکه غذا، اتاق و کارهای تکراری تقریباً دائمی به آنها داده می شود، برای ارتشی حرفه ای شدن اغفال می شوند. ترس آنها از برگشتن به زندگی شهری نشان می دهد که چه تعداد از جوانان طوری شرطی و تسلیم شده اند که دیگر کاری جز اطاعت از دستور نمی توانند بکنند چه رسد به فکر کردن مستقلانه.

یک مثال خوب همه آن کهنه سربازان او. ای. اس. است از هندوچین: لژیونرهای قدیمی و نیروی دریایی امریکا، که انقدر شرطی شده بودند که تطبیق دوباره با زندگی شهرنشینی را دشوار یافتند و در عوض به جرم و خشونت روی آوردند.

یک دولت جنیوکر اتیک باید این مسئله را مورد بررسی قرار دهد تا دیگر هیچ شستشوی مغزی در جامعه رخ ندهد.

همچنین اینکه بسیاری از مجرمین جنگی - مانند نازی های قدیم - همیشه تلاش می کنند خود را در پس عذر "تنها اطاعت کردن از دستورات" پنهان کنند، خود گویای خیلی چیزهاست. آن کسانی که مخالفان شوروی را شکنجه دادند اگر دادگاهی می شدند، دقیقاً همین را برای دفاع از خود می گفتند، همانطور که آنهایی که چنان خشونت را در الجزایر، هندوچین و ویتنام به نمایش گذاشتند - و حتی همانهایی که بمب اتم را بر هیرشیما افکندند. همه آنها در اصل از یک قماش اند.

ارتش دشمن شماره یک مردم است چراکه تمام اعضاء آن بی مسؤولیت اند و در اولین فرصت این بی مسؤولیتی را جار می زنند. جدی ترین مسئله این است که آنها مردم جوان مسؤول را به آدمکشانی بدل می کنند که حاضر اند شنیع ترین جرائم را به تبعیت از حقیرترین دستورات به انجام رسانند و می دانند اگر بعدها از آنان بابت اعمالشان سؤال شد، همیشه می توانند پشت این بهانه که فقط در حال اطاعت از دستور بوده اند، پنهان شوند.

برای اینکه جامعه از نظر اخلاقی منزه بماند، باید همیشه اطمینان حاصل کند که مردم کاملاً واقف اند که تحت هر شرایطی شخصاً مسؤول کردار خشونت آمیز خود خواهند بود، و اینکه آن اجابت از دستور بر مسؤولیتی به بزرگی بار کسی که دستور را صادر کرده است دلالت دارد.

وقتی یک آدمکش برای به قتل رساندن کسی اجیر می شود، آیا ممکن است که قاتل در میدان محاکمه، چون دستورات را اطاعت کرده است، تبرئه شود؟

یقیناً امیدوار بودن به اینکه جامعه از افرادی تشکیل شده باشد که در هر کاری که می کنند احساس مسؤولیت داشته باشند، کار شاقی نیست.

هر فردی که سهمی در جوخه آتش دارد به اندازه آن کسی که فرمان آتش می دهد گناهکار است. تنها زمانی که همه این قابلیت را داشته باشند که از انجام اعمال غیر انسانی ممانعت ورزند - بدون پنهان شدن در پس اونیفرم یا وظیفه - می توانیم به صلح جهانی امید داشته باشیم.

به همین شکل، هر قاضی و هیئت منصفه ای که بیگناهی را - بعد از آنکه توانست آنرا ثابت کند - محکوم کنند، باید به حکمی برابر با کسی که غیر عادلانه متحمل این رنج شده، و یا دست کم کسی که طرف دعوی قربانی بی عدالتی ست محکوم شوند. این باعث می

شود که قاضیان و هیئت های منصفه ای – که گاهی آرائی از سر تعصب و "نظرات شخصی" بی اساس صادر می کنند – قبل از ادای عدالت تجدید نظر کنند.

چگونگی سرکوب نیروهای نظامی

تصور کنید اگر دانشمندانی که در دوران بعد از جنگ ۱۹۱۴ زیستند، میوه تحقیقاتشان را در اختیار نیروهای سیاسی-ارتشی زمان قرار نمی دادند، ولی در عوض آنها را در کشوری بیطرف گرد هم می آوردند. حوالی ۱۹۳۵ خود را با فناوری کافی برای مغلوب کردن کامل ارتشهای سنتی می یافتند، که به سختی می توانست ابدأ قدمی رو به جلو برداشته باشد، و از جنگ ۱۹۳۹ تا ۱۹۴۵ اجتناب می شد. هیتلر نمی توانست موشکهای وی ۱ و وی ۲ را در اختیار داشته باشد و ایالات متحده بمب اتم را. تنها مرکز جهانی صلح می توانست چنان تکنولوژی را داشته باشد و حتی می توانست تصمیم بگیرد از آن بر علیه استبداد نازی، پیش از آنهمه خسارتی که به بار آورد، استفاده کند.

سازمان ملل هیچ قدرتی برای به انجام رساندن هیچ کاری ندارد، چراکه کلاه ایمنی های آبی اش فقط ارتشی ست برای بازداری های سیاسی و تجهیزاتشان در مقایسه با ساز و برگ ابرقدرتها بی مقدار است.

از سوی دیگر، اگر دانشمندان - محرکین واقعی توسعه فناوری - هم اکنون متحد می شدند، مثال مزبور ۱۹۳۹ تا ۱۹۴۵ به سرعت اتفاق می افتاد. ما همچنین می توانیم دوران سلاحهای فولادین، که در خلال آن جنگها با شمشیر و تیرو کمان مبارزه می شد، را هم به عنوان مثال مطرح کنیم. اگر دانشمندانی که باروت و تپانچه را به وجود آوردند به جای اینکه توسط قدرتهای سیاسی-ارتشی اداره شوند، گرد هم می آمدند، می توانستند غالب شوند و صلح را برقرار کنند.

همین می تواند در مورد دوره زمانی ۱۸۷۰ تا ۱۹۱۴ گفته شود. اگر دانشمندان با هم برای بهره برداری از اکتشافاتشان، در زمینه خودرو و هوانوردی، جمع می شدند می توانستند با وادار کردن سردمداران جنگ به سکوت، مانع آن شوند.

ولی بزرگترین نگرانی ما بابت امروز است که می تواند سرنوشت بشریت را رقم بزند. هرچند که ارتشهای امروز دارنده تسلیحات فوق العاده پیشرفته ای به نظر می رسند، اما اگر دانشمندان اکنون گرد هم می آمدند می توانستند به تکنولوژی بسیار فراتر از آن دست یابند، می توانستند کاری کنند که در طول ده سال آینده در مقابل دستاوردهای آنها عظمت ارتش مثل اسباب بازی کودکان به نظر بیاید، و این به آنها قدر عملی می داد که بتوانند

صلح جهانی را مستقیماً بر آخرین استحکامات قدرتهای سرسخت سیاسی-نظامی اعمال کنند.

از آنجاییکه این دانشمندان بودند که فناوری مورد استفاده ارتش برای ساختن سلاحهای امروزی را، اختراع کرده اند، برای آنها کاری نخواهد داشت که راههایی برای خنثی و بی مصرف کردن چنین سلاحهایی پیدا کنند. راههای مثل اشعه های فلج کننده که فقط برای چند ساعت دوام می آورند – زمان کافی برای فرماندگان ارتش عدم خشونت جهانی برای ورود به تک تک کشورها و خلع سلاح کردن تمام ذخائر هسته ای و جنگ افزارهای باکتریولوژیک.

به وجود آوردن کارت شناسایی ژنتیکی

"اگر ما می خواهیم مانع سقوط نژاد بشر در ورطه زوال شویم،
باید مراقب باشیم اتحاد میان بهترین گونه ها را ترغیب
و آنهایی که در بین بدترینها هستند را تهنید کنیم."

افلاطون

گزینش یا زوال: برای تمام گونه های مختلف حیات، شامل انسان، تنها این دو انتخاب وجود دارد.

یا بشریت شکلی از خود-گزینشی ژنتیکی ایجاد می کند و یا رو به انحطاط می رود.

انتخاب طبیعی در حیوانات وجود دارد، درست همانطور که برای انسان پیش از آنکه علم و پزشکی دایره این روند را تنگ تر کند وجود داشت. امروز انتخاب طبیعی انسان دیگر وجود ندارد، و انسان همین حالا هم دارد رو به نابودی می رود. تنها راه متوقف کردن این روند رو به زوال جایگزین کردن انتخاب طبیعی به جای شکل مصنوعی آن است. این کار گزینش نباید بر روی افراد زنده – چنانکه مجرمین نازی به آن مبادرت ورزیدند – اعمال شود بلکه به صورت ژنتیکی، پیش از آنکه لقاح بچه صورت پذیرد.

آزمایشهای قبل از ازدواج در حال حاضر روندی موجود است که برای تعیین کردن ریسک به دنیا آوردن فرزندان معلول طراحی شده است. این خوب است ولی کافی نیست. چیزی که ما نیاز داریم یک کارت ژنتیکی و کروموزومی ست که خصوصیات، بیماریها، نقوص و تحولات ژنتیکی اجدادمان را تا هفت نسل قبل نمایان می سازد.

وقتی همسران می خواهند بچه دار شوند، می توانند کارتهای ژنتیکی شان را کنار هم بگذارند. با استفاده از یک کامپیوتر برای بررسی صفات موروثی مربوطه، یک متخصص قادر خواهد بود به آنها در مورد احتمال معلول بودن فرزندشان اطلاع دهد.

اگر ریسک از یک حدی بالاتر باشد، به وجود آوردن بچه ای از طریق راههای طبیعی به این زوج توصیه نمی شود. در عوض، می توانند بچه ای از طریق تلقیح مصنوعی

تخمک مادر با اسپرمهای سالم، یا به واسطه کاشتن تخمک های سالم بارور شده توسط اسپرمهای پدر، به وجود آورند.

ما هیچ مشکلی با گزینش در گیاهان و حیوانات نداریم، ولی هنوز کاملاً از فکر انتخاب برای انسان طفره می رویم. هرچند که یک روز مجبور به این کار خواهیم شد – یا اینکه به آرامی ولی به قطع رو به انحطاط خواهیم رفت.

آموزش و پرورش

"همگان از حافظه شان شکایت دارند
اما هیچکس بابت درایت اش گله مند نیست."

لا روشفوکو

تحت لوای سیستم مدیوکر حال حاضر، ما همان آموزشی را در اختیار یک نابغه می گذاریم که یک ابله. تنها خروجی این است که نوابغ جوان – که می توانند مطلبی را که یادگیری اش برای دیگران چند روز، هفته، ماه و یا سال طول می کشد، در چند دقیقه یاد بگیرند – حوصله شان سر می رود و تحصیل را کنار می گذارند. با اینحال از آنجایی که برنامه های درسی برای دانش آموزان متوسط طراحی شده است، با استعدادها باید وقتشان با تکرارهای بی پایانی که برای دانش آموزان متوسط ضرورت دارد تلف شود. تعجبی ندارد که آنها نسبت به تحصیل کاملاً بی علاقه می شوند.

اینجا هم نیاز به مداخله جنیوکراسی هست. که باید سطح هوش را در کودکان سنین مختلف بالا ببرد تا نوابغ و با استعدادها را گلچین کند، آنوقت بسته به سطحشان آنها را آموزش دهد. کودکان می تواند در سن پنج سالگی، وقتی وارد مدرسه می شوند، مورد آزمون قرار بگیرند، و دوباره در ۱۲ سالگی وقتی وارد مرحله دوم تحصیل می شوند.

اگر فکر کنید می بینید مافوق حیرت آورد است که منابع بیشتر صرف آموزش عقب ماندگان ذهنی می شود تا مستعدین. این گویاست: نشان می دهد که آنهایی که رأس امور اند – نگهبانان مدیوکراسی – بسیار از کسانی که استعدادشان بالاتر از میانگین است می ترسند.

در واقع، روسیه و امریکا قدمهایی را برای اینکه استعداد آن نوابغ به هدر نرود برداشته اند: مدارس خاصی را برای مستعدین احداث کرده اند، و آن مدارس در حال حاضر دارند نتایج فوق العاده ای را به بار می آورند. اما بدبختانه، هنوز بسیار کمیاب اند. و جدای از دو ابرقدرت نامبرده، همه دنیا – تحت بهانه سترون و بی معنی مساوات بشری – از در نظر گرفتن چنین آموزشی برای مغزهای برجسته پرهیز میکنند.

این جنابیتی جبران ناپذیر است. با چنین آموزش کند و متوسطی، چقدرنواغ، با دور ماندن از به کارگیری و توسعه مغزهایشان در سطح سرعت بالاتری که دارند، عقب نگه داشته شده اند؟ نتنها از درس خواندن زده شده اند بلکه مغزهایشان به خاطر فقدان چالش تحلیل رفته است.

نکته دیگری که در حیطه آموزش در خور تغییر است اهمیت بزرگنمایی شده جایگاه حافظه است، و گزند رساندن به آنچه به واقع نمایانگر هوش حقیقی انسان است یعنی تخیل.

برای سالیان، این مغزهای جوان از واقعیات مسلمی که باید "با دل"شان یاد بگیرند، پر شده است. و در حالیکه به این شکل یادگیری مشغول اند، حافظه شان، و نه هوششان، در حال توسعه پیدا کردن است. هر کامپیوتر قدیمی حتی قادر به انباشتن دانش است، ولی مغز انسان باید برای تخیل کردن، و نه به خاطر سپردن، تمرین داده شود.

حتی در حال حاضر در برخی مدارس چینی، "آزمونهای کتاب باز" برگزار می کنند. به بیان دیگر، می توانند در هنگام پاسخ دادن به سوالات امتحانی به کتاب و نوشته هایشان مراجعه کنند. این آنها را برای ترکیب کردن اطلاعات، که بسیار مفیدتر از فقط حفظ کردن آنهاست، تمرین می دهد.

در روزگار قلم های پر شکل چقدر از زمان یادگیری شان توسط متعصبین این شیوه به هدر رفت؟ اینگونه معلمان ساعتهای بیشماری را صرف وسواس نشان دادن به اینکه چطور بنویسند که مرکب به اطراف پاشیده نشود، می کردند. حالا همه از خودکار استفاده می کنند.

ما امروز هم چنین متعصبینی داریم، با این تفاوت که اینبار آنها با وسواس به خرج دادن در مورد معادلات ذهن بچه ها را مسموم می کنند. در دنیای ماشین حسابهای جیبی، چه کسی به آنها نیاز دارد؟ در واقع، در مدارس جدید امریکایی، استفاده از این ماشینهای کوچک، درست مثل ماشین تحریرها، مجاز است. ما باید همین شکل از پیشرفت را در همه جاهای دیگر نیز شاهد باشیم.

وضعیت زنان و مردم در کشورهای در حال توسعه

جنیوکراسی دغدغه انسانها را دارد، نه جنسیت ها را. بنابراین در نگاه اول، اختصاص دادن یک بخش به موضوع وضعیت زنان ممکن است به خودی خود شکلی از جنسیت گرایی تعبیر شود. ولی احساس می کنم، از آنجاکه زن ستیزی همچنان پدیده ای متداول است، استثناء قائل شدن در مورد آن حائز اهمیت است.

ممکن است کسی وسوسه شود به گفتن این حرف که حکومت جنیوکراتیک باید پنجاه درصد مرد و پنجاه درصد زن باشد، اما این اشتباه است، زیرا جنسیت ربطی به این موضوع ندارد. تنها عامل مهم هوش است. در حالیکه مردان برای به رخ کشیدن برتری عضلانی شان می خرامند - یک خصیصه واقعاً بی ربط تا جایی که به دغدغه های تمدن ما مربوط می شود - در یک دامنه واقعاً مفید هوش، زنها ممکن است حتی کمی پیشتر باشند.

فقط زمان می تواند، بعد از اینکه آزمونها به وجود آمدند آنها مشخص کند، ولی حتی اگر روزی حکومت جهانی را ۷۵ درصد و یا حتی ۱۰۰ درصد زنان تشکیل دهند، تا جایی که آن زنان واقعاً باهوش تر از میانگین باشند، من این را عدالت محض می دانم. هرچند که ما باید کاملاً در نظر داشته باشیم که روانشناسانی از هر دو جنسیت آزمونها را توسعه دهند، تا اینکه تست ها کاملاً "غیر جنسی" باشند.

همین در مورد کشورهای در حال توسعه هم صدق می کند. در ابتدا، ما ممکن است به طراحی تستها مطابق با آنچه که برخی مردم "بدویان" می نامند، وسوسه شویم. هرچند که، این یک اشتباه است چراکه همانطور که پیشتر گفته شد، تنها معیار هوش است. مردم نباید بگویند که ما باید این افراد را، برای حفظ هویت اصلیشان، از مدنیت دور نگه داریم.

مثل تمام موجودات زنده، اقلیت های قومی - گروههایی که کاملاً از پیشرفتهای تمدن ما عقب اند - یا باید خودشان را تطبیق بدهند و یا از بین بروند، مگر اینکه بخواهند در کشورهای عقبمانده شان، در آن باغ وحشهای وحشتناکی که به عنوان بخشهای حفاظت شده شناخته شده اند، محفوظ بمانند.

این فکر که هند و بیافرا بخواهند هیئتی، برای کاهش رنج و گرسنگی کسانی که در مرکز فرانسه و یا نیویورک زندگی می کنند، اعزام کنند، ممکن است خنده دار به نظر بیاید، اما این واقعیت که این اتفاق نمی افتد اثباتی ست بر اینکه تمدن غربی بهتر می تواند از پس حل این مشکلات برآید. و این اتفاقی نیست که کشورهای بر پایه تمدن کنونی ثروتمند اند در حالیکه کشورهای در حال توسعه از آنها به عنوان الگو استفاده می کنند.

اجازه دادن به برخی از این اقلیت های قومی به تداوم رسوم وحشیانه شان، حتی اگر به بهانه احترام به سنتهایشان صورت پذیرد، جنایت علیه زنان است. تلویزیون فرانسه اخیراً قبیله ای را نشان داد که هنوز زنان را ناپاک و درجه دوم فرض می کنند. آنها فقط اجازه دارند در فقیرانه ترین خانه ها زندگی کنند و بدترین غذاها را بخورند و ورود به قسمت مردان برای آنها ممنوع است.

اگر ما قبیله ای را سراغ داشتیم که برده داری می کردند، ما تلاش می کردیم فوراً به آن خاتمه دهیم، هرکجای زمین که می خواست باشد، ولی چون تنها قربانیان این تبعیض زنها هستند، آنها نادیده می گیریم. و برای اینکه روی آن سرپوش بگذاریم تحت عنوان "احترام به سنتهای قبیله ای" آنها حمایت می کنیم.

این غیر قابل تحمل است! هیچ احدی بر روی زمین حق چنین تبعیض جنسی را ندارد، و ما این حق را داریم هر کجا که می خواهد پنهان شده باشد – و این قطعاً شامل کشورهای غربی هم می شود! – به آن خاتمه دهیم.

شاعری یکبار گفت، "زنان آینده مردان اند"، و من مطمئن ام که هرکس این را گفته باشد درست گفته است. ماترک خشونت که دنیا برای ما گذاشته است، حاصل توالی – تا حد زیادی انحصاری – حکومت های مردانه است. احتمالاً این نشانه ای از بالاست که فقط وقتی مردان آماده اند که همه چیز را به فنا بدهند، زنان تازه شروع می کنند به اظهار عقیده کردن. به بیان دیگر، ما می توانیم کلام موجز شاعر را اینگونه ترجمان کنیم که، "زنان آینده بشریت اند."

بدیهی ست که یک زن هرگز دستور افکندن بمب بر هیروشیما، یا وی ۱ ها را بر لندن، و یا تولید سلاحهای میکربی را صادر نمی کرد. زنان احترام بیشتری برای حیات قائل اند – احتمالاً به این خاطر که آنها به وجود می آورند، احتمالاً به این خاطر که آنها طوری به ارمغان می آورند که قدرت را تکریم نمی کند – اما نتایج خودشان گویا هستند. تظاهرات زنان در ایرلند شمالی گواه بر این امر است که زنان یکی از اهرمهای اصلی به وجود آوردن صلح جهانی خواهند بود.

جمعیت‌شناسی

"اگر در سراسر دنیا، نطفه فرزندان
ناخواسته شکل نمی‌گرفت مشکل از دیداد
جمعیت در مقیاس بالایی حل می‌شد"

معاون رئیس شورای جمعیت

دوران "بروید و زیاد شوید" سرآمده است. دیگر جایی برایش باقی نمانده است! خوشبختانه، برای اولین بار در تاریخ بشر، انسان همه ابزار لازم برای کنترل رشد جمعیت را داراست.

تعداد اندکی افراد بی‌مسئولیت همچنان به این امر معترض اند چون مردم فرانسه، در بین سایر کشورها، دریافته‌اند که چقدر پایین آوردن نرخ تولد برای شادی – و به واقع بقاء – اهمیت دارد. آنهایی که با کاهش جمعیت مخالف اند انگیزه‌شان را با این دست‌آویز کهنه توجیه می‌کنند که: جمعیت کشورهای همسایه ما دارد با سرعتی مضاعف بالا می‌رود که یک روز از ما پیشی خواهد گرفت. از اینرو همسایه ما تهدیدی علیه ما خواهد شد.

چیزی که آنها درک نمی‌کنند این است که اگر قرار باشد کشورها به لحاظ اقتصادی رقابت کنند (و این شکل از رقابت به جای همکاری چیزی ست که ما باید برای پرهیز از آن تلاش کنیم)، کمترین میزان جمعیت به احتمال زیاد بهترین خواهد بود. دلیل آن ساده است: وقتی رباتیزه شدن باعث از دست رفتن کار می‌شود، شکمهای کمتری برای سیر کردن وجود دارند.

۱۹۷۶ سال سرنوشت‌سازی برای فرانسه بود. برای اولین بار در طول تاریخ این کشور، افزایش جمعیت متوقف شد و حتی به نرمی رو به کاهش گذاشت.

ما باید جوانان دنیا را به داشتن فرزندان کمتر تشویق کنیم. هرچند آنها به بحث اینگونه دامن می‌زنند که اگر اینکار را بکنند، تعداد کافی از جوانان برای سیر کردن شکم پیران وجود نخواهد داشت.

این درست نیست! جهان خودگردانی دارد به سرعت نزدیک می شود و والدین امروز در حال بنا کردن دنیایی هستند که در آن فرزندان نیازی به کار کردن برای سیر کردن شکم سالمندان نخواهند داشت.

همچنین، زنان باید اطلاعاتشان را بیشتر کنند و بیش از این به کاسب های قرص مجال ندهند تا از آنها سوء استفاده کنند و به هزینه آنها پول روی پول بگذارند.

اخيراً واکسنی طراحی شده که می تواند جایگزین قرصهای بارداری شود، تأثیر آن از یک تا سه سال دوام می آورد در حالی که عوارض جانبی قرص را هم ندارد. نکته اینجاست که آزمایشگاههای داروسازی تصمیم گرفته اند آنها را تنها برای کشورهای در حال توسعه نگه دارند. در حالیکه قیمت واکسن نسبتاً پایین است، قرص بارداری، به خاطر نیاز به مصرف روزانه، معدن طلایی از سود برای تولیدکنندگان آن دارد! ما نباید به این وضعیت ادامه دهیم که در آن منفعت مالی زنان را از چنین کشف اساسی، به سادگی چون پول ساز نیست، محروم می سازد!

عدالت

عدالت حوزه دیگری ست که جنیوکرسی باید در آن لحاظ شود. چطور می توانیم قبول کنیم که انسانی، انسان دیگر را قضاوت کند بدون اطمینان از اینکه فرد قاضی باهوش تر است؟ با اینحال این اتفاق هم اکنون رخ می دهد، و متأسفانه همیشه همینطور بوده است.

تنها کسانی که رأی می دهند باید حق قضاوت کردن مجرمین کوچک را داشته باشند. و برای جرائم عمده، هیئت منصفه باید از بین واجدین شرایط – به بیان دیگر، شورایی از نوابغ – انتخاب شوند.

عطف به صدور حکم، تنبیهات بیشتر شبیه انتقامگیری هستند تا یک روش عملی برای پیشگیری از جرم. شما نمی توانید مجرمین را با زندانی کردن آنها درمان کنید؛ اینکار فقط آنها را سخت تر و تلخ تر می کند. در عوض، راهکارهای علمی، برای شفای افرادی که مرتکب جرائم خشونت آمیز می شوند، وجود دارد.

دکتر هاینز لیمن از دانشگاه مک گیل ماده شیمیایی را کشف کرد که به طور طبیعی در مغز وجود دارد و معمولاً مازاد پرخاشگری را سرکوب می کند و در نتیجه خشونت را کاهش می دهد. محکوم کردن مجرمین خشن به درمان توسط این دارو، که بر خلاف زندان، تأثیر به واقع مثبتی روی آنها خواهد داشت، بسیار منطقی تر است.

در واقع، پیشگیری از جنایت ارجحیت بالاتری نسبت به دخالت بعد از وقوع آن دارد. شاید بتوانیم اندازه گیری سطح پرخاشگری در افراد بالغ را در نظر بگیریم و با داروهای ضدخشونت، قبل از آنکه مرتکب جرائم هولناک شوند، آنرا تعدیل کنیم.

برخی ممکن است اسم این را شستشوی مغزی بگذارند، ولی آیا این دقیقاً کاری نیست که جامعه با زندانی کردن مجرمان خود به مدت ۱۰ تا ۲۰ سال قصد انجام آنرا دارد؟ آیا جامعه اینکار را به قصد تلاش برای متعادل کردن تمایلات خشونت آمیز و تغییر شخصیت قاتلین در طی یک شستشومغزی طولانی و دردآور، که در نهایت خلافتش ثابت می شود، انجام نمی دهد؟ یک درمان شیمیایی، که تأثیرات آن به طور منظم می تواند تحت نظارت باشد، به ویژه بربریت بسیار کمتری نسبت به سالهای زندان خواهد داشت.

نوجوانان تحت ستم

من در مورد کودکانی که مورد بدرفتاری قرار گرفته اند صحبت نمی کنم، دست کم نه به طور خاص. هدف کسب اطمینان از این است که همه افراد در تولد ۱۸ سالگی (که زمانی است که حق رأی پیدا می کنند) به پرورش و کامیابی دست پیدا کرده باشند. به این منظور، آنها نیاز خواهند داشت که دست کم از چهار سال قبل از آن رابطه جنسی را تجربه کرده باشند. به بیان دیگر، از سن ۱۴ سالگی نوجوانان دارای حق استقلال جنسی، سیاسی و مذهبی از خانواده می باشند.

ازینرو، ما باید حق نوجوانان در رابطه با داشتن زندگی جنسی را به رسمیت بشناسیم – و قوانینی که فعالیتهای جنسی بین نوجوانان زیر ۱۸ سال را مجرمانه تلقی می کنند را حذف کنیم.

همچنین باید به نوجوانان اجازه دهیم به تنهایی و بدون حضور والدین با متخصصین زنان مشاوره کنند – و بدون اینکه برایشان توانی داشته باشد، این اختیار را به آنها بدهیم که آزادانه استفاده و یا عدم استفاده از قرصهای جلوگیری را انتخاب کنند.

همچنین باید به آنها این اجازه را بدهیم بدون نیاز به رضایت والدین در هر جریان مذهبی و سیاسی شرکت کنند.

باید تنبیهات بدنی به هر شکلی را برای سنین بالای ۱۴ سال، چه از سمت والدین و یا تعلیم دهندگان، ممنوع کنیم.

باید اختیار نوع پوشش افراد بالغ را به رسمیت بشناسیم به این معنی که آنها برای انتخاب لباسهایشان، مدل مو و غیره آزاد باشند.

باید اجتماعاتی را ایجاد کنیم که نوجوانان در صورتیکه در خانه احساس ناراحتی می کنند بتوانند بیایند و بدون تسلط والدین در آنجا زندگی کنند.

در صورت طلاق والدین باید به آنها اجازه دهیم انتخاب کنند با کدامیک از والدین می خواهند بمانند.

باید حق نوجوانان را برای انتخاب اینکه آیا مایل اند به مدرسه شبانه روزی بروند یا نه، به رسمیت بشناسیم.

باید استفاده از کارنامه برای نوجوانان را متوقف کنیم.

تأسیس مراکز پیشرفت

ما باید مراکزی برای کامیابی و بیداری بدن و ذهن در تمام نواحی شهرهای مرکزی جهان ایجاد کنیم تا اینکه همگان بتوانند تا نهایت استعدادهایشان را بارور کنند.

افراد خاصی که به دلیل انسدادهایی ناشی از ممانعتها در محیط خانواده قادر نبوده اند به کامیابی برسند، نمی توانند خود را از آن انسدادها رها کنند، از اینرو می توانند در این مراکز به پتانسیل کامل خود دست یابند، تا شاید وقتی هفت سال بعد در آزمونها شرکت کردند بتوانند رأی دهنده شوند و حتی بهتر از آن، واجد شرایط.

در این مراکز، مردم می توانند زیر نظر متخصصین، روانشناسان، کارشناسان امور جنسی، و فلاسفه، به موازات کشف خود با زدودن ایده های غلط و بازکردن اذهانشان به بینهایت از طریق انواع تکنیک های مراقبه، قادر به پیشرفت بشوند.

مسائل جنسی که عامل اصلی انسدادهای روانشناسی ست باید در اولویت باشد. و حسگرایی حتی از آنها مهمتر است.

از آنجایی که در طولانی مدت پول کمابیش از صفحه روزگار محو خواهد شد، بشریت باید یک روز قادر باشد بدون کوچکترین پیچیدگی آزادانه نیاز جنسی خود را مرتفع سازد.

مراکز می توانند کلیدی برای برچیدن کامل روسپیگری باشند. هم مردان و هم زنان می توانند آزادانه در این مراکز همدیگر را ملاقات کنند و از روابط جنسی در رضایت دوطرف، و بدون هیچ ماجرای که بخواد کش پیدا کند، لذت ببرند. روانشناسان و کارشناسان روابط جنسی می توانند به آنهایی که بیشترین مشکل را برای معلوم کردن دلخواهشان دارند کمک کنند و به آنها برای پیدا کردن شریک جنسی با علائق مشابه یاری رسانند.

در آنجا حتی آموزش روابط جنسی مطلوب می باشد. اتفاقاً امروزه معلمان مدارس یا از ارائه کردن آموزش جنسی پرهیز می کنند و یا اینکه به دلیل شرم و منعهای خودشان به شکل بدی این کار را انجام می دهند. در این مراکز، متخصصان نتنها می توانند واقعیت های "سردتری" از اینکه "رابطه جنسی چگونه عمل می کند"، بلکه حتی گرمای آن و

نمودهای سکس را آموزش دهند، تا دانش آموزان بیاموزند هم لذت ببرند و هم لذت بدهند که بسیار مهمتر و ارضاءکننده تر است.

این آموزش جنسی می تواند ابتدا به صورت تئوری تدریس شود. سپس، برای کسانی که تمایل دارند، با این پس زمینه که نوجوانان حق لذت بردن از زندگی جنسی خود را دارا هستند، می تواند به صورت عملی در آید. آنها می توانند، آزادانه و مستقلاً، شرکای جنسی توافقی برگزینند و یا اگر مایل اند، تحت نظارت متخصصین – با تمام ضمانتها و مزایای لازم که به رشد و توسعه جسمانی و روانی آنها کمک خواهد کرد، آموزش ببینند.

به این ترتیب، تقریباً تمام اعمال زمخت و خشونت آمیزی که بسیاری از زنان جوان و جوانان نادان را به طور کامل دچار آسیب های روانی غیرقابل جبران می کند را می توان تقریباً به تمامی ریشه کن کرد.

در نهایت، توسعه بیماری های مقاربتی – یکی از بلاهای دوران ما به این علت که تقریباً ۸۰٪ مردان جوان اولین تجربه جنسی شان با یک روسپی ست – تقریباً به طور کامل از بین خواهد رفت. روشهای جدید جلوگیری به جوانان این اجازه را می دهد که بدون کوچکترین ریسک و با شریکان جنسی که به جای دنیای آلوده روسپیان آزادانه از محافل خود انتخاب کرده اند، در حالیکه سلامت خود را حفظ می کنند لذت رابطه جنسی را کشف کنند.

بازگشت به طبیعت، به شکر علم

بعضی مردم فکر می کنند باید برای بازگشتن به طبیعت از علم پرهیز کنند و آزادی و ارتباطشان با طبیعت را بازسازی کنند. خوب، این اشتباه است!

در ابتدا، انسانها مجبور بودند برای بقاء با بلایای طبیعی دست و پنجه نرم کنند. این دغدغه هر دقیقه از روزشان و هر روز از عمرشان بود. ساعت ها زحمت می کشیدند تا ساده ترین ابزار ماهیگیری - و کشاورزی حتی مدت زمانی بیشتر - را بسازند.

سپس عصر صنعت از راه رسید، و انسانها باید عمرشان را صرف کارخانه ها و شرکت ها می کردند. آنجا، اما کاملاً دور از طبیعت، آنها توانستند برای اولین بار ساعاتی از روز و حتی ماههایی از سال را برای خودشان داشته باشند بدون اینکه نیاز باشد به طور مطلق بر بقاء متمرکز باشند. به شکر استفاده از اختراعات خانگی کارهای طاقت فرسای روزمره سبکتر می شد. به جای اینکه زنان مجبور باشند سه ساعت در هفته با دستها و زانوها برای رختشویی در آب سرد، لباسها را بسابند، الآن تنها کاری که لازم است انجام دهیم ریختن پودر در ماشین لباسشویی و فشار دادن یک دکمه است. حذر کردن از علم و پیشرفت همچنین به معنای پرهیز از فایده هایی است که آنها برای ما دارند و بازگشت به رنج دستها و زانوها.

اگر بعضی مردها احساس نوستالژیکی نسبت به گذشته دارند به خاطر این است که هرگز مجبور نبوده اند خودشان شستنی ها را بسابند و اگر برخی زنان دلشان می خواهد به گذشته بازگردند به این خاطر است که نمی دانند واقعاً به چه شکل بوده است. برای آنها، در حکم بیلاق است، بز کوچکشان با سیب زمینی های باغچه شان و کلبه کوچکی که فقط آخر هفته ها به آنجا می روند.

اما وقتی ما از علم و پیشرفت پرهیز کنیم، بزهای کوچک باید هر روز دم سحر دوشیده شوند، و ماباید پشمشان را - با دست - برای زمستان بچینیم، سیب زمینی ها را، باز هم با دست، بعد از اینکه برای گرم شدن هیزم تهیه کردیم، از خاک بیرون بکشیم، لباسهایمان را بدوزیم و وظایف دیگر را انجام دهیم که حتی دقیقه ای را برای خواندن، نوشتن، نقاشی کردن، رفتن به سینما و یا انجام هرکار تفریحی و یا خشنود کننده ای، باقی نخواهد گذاشت.

نه، به جای تمایل به برگشتن ساعت به عقب، ما باید راه پیشرفت علمی را ادامه دهیم که در نهایت به ما اجازه خواهد داد به طبیعت، نه برای مغلوب شدن توسط آن بلکه برای لذت بردن از آن، بازگردیم، بدون نیاز به تحمل خسران زنده مانی به جای زندگانی.

وقتی کارها کاملاً به شکل خودکار درآمدند و نیاز به پول کاملاً برطرف شد، انسانها می توانند به طبیعت بازگردند و در آن زندگی کنند. آنها نیاز به انجام هیچ کاری جز نزدیکی با طبیعت و خشنود ساختن خود در هماهنگی با محیط طبیعی نخواهند داشت.

در آنزمان، آنهایی که پرورش بزها و کاشتن سیب زمینی را دوست دارند آزادانه به انجام دادن آن خواهند پرداخت نه به این خاطر که نیاز به سیر کردن شکم فرزندانشان دارند بلکه به سادگی به خاطر اینکه آنها را خشنود می سازد.

به منظور ایجاد زبانی بین المللی

یکی از مهمترین عناصر لازم برای ایجاد اتحادی حقیقی بین مردم زمین به وجود آوردن یک زبان بین المللی است. نه یک زبان جهانی – چرا که زمین کائنات نیست – بلکه یک زبان بین المللی.

نامزدهای کمی، شامل اسپرانتو، در حال حاضر پیشنهاد شده اند. متأسفانه، همه آنها در یونانی و لاتین ریشه دارند که نتجتاً برای شرقی ها که نماینده نیمی از بشریت هستند کاملاً غیر قابل قبول است. ریشه لاتین چه اهمیتی برای چینی ها و ژاپنی ها دارد؟

نه، تنها راه واقعگرایانه آفرینش زبانی قابل قبول برای تمام مردم زمین به وجود آوردن یک زبان کاملاً تازه است. بعبارت دیگر، نباید ریشه در هیچیک از زبانهای امروز داشته باشد بدین معنی که باید کاملاً جدید باشد.

این زبان تازه باید در کنار زبانهای مادری و گویشهای محلی (هنوز نیاز هست به حفظ غنای این فرهنگهای بومی) باید در مدارس به عنوان زبان اول کودکان همه دنیا تدریس شود.

به طور همزمان، سرودهای ملی باید از میان برجیده شوند. مسابقه ای در سطح وسیع، با فرصتی برای تمام هنرمندان جهان، می تواند برای تصنیف یک سرود جهانی، برای اجرا در رویدادهای مردمی، برگزار شود تا زمانی که درک سیاره ای شدن در ذهن همگان تثبیت شود.

همین روش می تواند در مورد پرچم ها هم، با برجیده شدن پرچمهای ملی و برگزاری یک مسابقه سیاره ای برای پیدا کردن بهترین طراحی برای درفش جهانی – پرچم بشریت - صورت پذیرد. این درفش جهانی می تواند بر فراز تمام ساختمانهای عمومی و مراسم، احتمالاً به همراه پرچم محلی برافراشته شود.

تعمیم دانش علمی

"یک موجود دویای عجیب که خصوصیتی چون توانایی تولیدمثل بدون نیاز به جنس مذکر مثل کک، توانایی بارور کردن ماده از راه دور، مانند برخی نرمتنان دریایی، توانایی تغییر جنسیت مثل ماهی زیفوفوروس، تقسیم کردن خودش مثل کرم خاکی، جایگزین کردن قسمتهای از دست رفته مثل ترویتون، توانایی رشد در خارج از بدن مادر مثل کانگورو و خواب زمستانی مثل خارپشت، را در خود جمع کرده است."

ژان روستند

تعریف انسان جدید، هومو-بیولوئوسوس: قادر به مهار کردن بیولوژی.

تصور کنید اگر به کسی در خیابان بگویید که به زودی ما قادر به خلق اعضاء بدن در آزمایشگاههایمان خواهیم بود، و کامپیوترهایی که قادر به حرف زدن، شنیدن، خلق موسیقی و تولید مثل خود هستند؛ و اینکه به زودی ما قادر خواهیم بود با خلق دوباره افراد بعد از مرگ از طریق همتاسازی یکی از سلولهایشان، به طور نامحدود زندگی کنیم. شنونده فکر خواهد کرد که حرف شما کاملاً احمقانه است و اینکه شما به استراحت نیاز دارید!

و با اینحال همه اینها یا همین حالا اتفاق افتاده است و یا در آستانه رخ دادن است و بسیاری دانشمندان برجسته و واقعی دارند شبانه روز روی این پروژه ها کار می کنند.

بنابراین چرا انقدر فاصله، بین آنچه مرد در خیابان باور داشت امکان داشته باشد و واقعیت علمی کنونی وجود دارد؟

مرد در خیابان فاقد آموزش علمی کافی برای رسیدن به این درک است. چطور این امکان وجود دارد وقتی برنامه های مذهبی زمان پخش بیشتری از مستندهای علمی دارند؟ جای تعجب نیست بسیاری از تاریک اندیشان و فرقه های القاء کننده احساس گناه سر بر می آورند.

هر زمان که یک برنامه مذهبی پخش می شود - موعظه صبح یکشنبه - یک مستند علمی با خط مشی بی خدایی هم باید زمان پخشی مشابه آن داشته باشد. برای مثال، این برنامه می تواند توضیح دهد که دانشمندان هم اکنون در حال خلق حیات در

آزمایشگاه‌هایشان هستند. بدینسان این کار می‌تواند به ویژه ادعاهای مذهب، مبنی بر اینکه تنها یک خدای غیر مادی قادر به خلق حیات است، را به توازن رساند.

به همین شکل، هر زمان که یک فیلم ملهم از مذهب پخش می‌شود، یک برنامه در هیأت بیخدایی-علمی باید به عنوان یک شکل از حق جوابیه ایدئولوژیک پخش شود.

آموزش و پرورش هم، از همان مدرسه ابتدایی، باید زمان دسترسی بیشتری برای آموزشهای علمی در نظر بگیرد. ما فرزندانمان را به مکتب روزهای یکشنبه می‌فرستیم اما کار چندانی برای ملهم کردن آنها با تمام آشکارسازی‌های زیستشناسی و فناوری‌های کامپیوتر انجام نمی‌دهیم.

کودکان، که ذهن‌هایشان هنوز بسیار حساس و تأثیرپذیر است، محکوم اند به دریافت القائات قاعده مند مذهبی، هم به واسطه والدینشان و هم سازمانهای مختص این امر. باید از آنها به واسطه فراهم کردن میزان همترازی از آموزشهای علمی در برابر این القائات مذهبی، حفاظت کنیم، تا به این شکل تعادل دورنمایی را که برای درک آن هنوز بسیار جوان اند، بازسازی شود.

آزادی مذهب برای افرادی که کاملاً مسؤولیت پذیر اند، امری ضروری است، ولی شرطی سازی سازماندهی شده، چه به صورت آشکار و یا پنهان، غیر قابل مداراست. به هر حال آنقدر در مدارس عادی کودکان شرطی سازی مذهبی رواج دارد که می‌توانیم درک کنیم مدارس مذهبی چقدر ناجور اند و بر این اساس باید برچیده شوند.

چطور می‌توانیم به بچه‌ها آموزش دهیم که در صورتیکه به سختی دعا کنند به بهشت می‌روند درحالیکه می‌دانیم برای رفتن به ماه به موشک نیاز داریم؟ و اگر والدین به تعلیم چنین چیزهایی اصرار دارند، مدارس باید موازنه را برقرار کنند. نتنها باید برای آنها توضیح دهیم که ما قادر به سفر به ماه هستیم، بلکه باید همچنین تشریح کنیم که مذاهب مختلفی بر روی زمین وجود دارند، که هر یک چیزهای متفاوتی را تعلیم می‌دهند، و هیچکس نمی‌تواند بگوید که کسی بر دیگران برتری دارد - به ویژه از آنجایی که مردمانی بدون هیچ مذهبی وجود دارند و به این شکل خشنود اند.

برای مثال، باید برای کودکان شرح داد چیزی که یک زمانی "معجزه" تلقی می‌شد، می‌تواند به سادگی به واسطه علم امروز یا فردا توضیح داده شود. اگر به سادگی می‌توان یک فرد بدوی را با چیز ساده‌ای مثل یک فانوس تحت تأثیر قرار داد، بنابراین به همان سادگی می‌توان مردمی به اصطلاح "متمدن" را با فناوری پیچیده تری، مثل اشعه لیزر و تصویری سه بعدی، متحیر کرد.

هر معجزه ای که توسط مذاهب سنتی شرح داده شده می تواند و باید بر اساس درک علمی امروز توضیح داده شود. سپس روشن خواهد شد که برای مردم بدوی ۲،۰۰۰ سال قبل، هر دیدار کننده ای که با ماشین های پرنده از تمدنی پیشرفته می آمد به عنوان "خدایانی" که با "عرابه های آتشین" از راه می رسند اشتباه گرفته می شدند؛ هرکسی که به واسطه وسیله نقلیه ای از فضا فرود می آمد "فرشته" فرض می شد؛ و این روندی که ما اکنون همتاسازی می نامیم - که در آن یک عضو مرده می تواند به واسطه یکی از سلولهایش دوباره سازی شود، - می تواند یک "رستاخیز" معجزه وار تلقی شود، و غیره.

این به معنی ممانعت از باور چیزی نیست؛ بلکه به معنی فراهم کردن راههایی است که بتوانند عقایدشان را خودشان انتخاب کنند، ما باید آنها را از شرطی سازی های تک بعدی سنتی و عاداتی مرسوم حفاظت کنیم. یک ایمان عمیق که آزادانه انتخاب شده زیباست ولی یک القاء تمامیت خواهانه فرومایه است.

اختیار و احترام به آزادی

دو هزار سال پیش، ما با کسانی که نظراتشان هنجارشکن بود با تصایب معامله کردیم و ۴۰۰ سال قبل آنها را سوزاندیم، ولی امروز آنها را در بیمارستانهای روانی حبس می کنیم. و ما به جای چکش، میخ و سندان، لباس سفید به شکنجه گر داده ایم. کاری که در گذشته به نام مذهب و اخلاقیات انجام می شد اکنون با لباس مبدل سلامت روانی به آن مبادرت می شود.

تعصب، به منظور برقراری نظارت عمومی جایش را به دستکاری علم داده است: ما دیگر "کالونیست ها" را به "تبدیل اجباری" وادار نمی کنیم، ولی به جای آن "عادی سازی اجباری" را بر آنان اعمال می کنیم.

همینطور که این خطوط را مطالعه می کنید، بسیاری از شما دارید به مخالفان شوروی فکر می کنید ولی نیاز نیست راه دور بروید. زوزه دوردست گرگ نباید مانع شنیدن صدای هیس هیس مار در کنار پایتان شود.

امروز، در ۱۹۷۷، در کشورهایی به اصطلاح "دمکراتیک" مثل فرانسه، هرکسی ممکن است در یک تیمارستان گرفتار شود. این بستگی به چنین بستری شده هایی دارد که ثابت کنند دیوانه نیستند - که در بهترین حالت کاری بسیار دشوار و در بدترین حالت غیر ممکن است وقتی با هیئتی از روانشناسان مواجه می شوند که می توانند هم قاضی باشند و هم هیئت منصفه. در واقع، همه شهرداران می توانند هرکسی را که در حوزه استحفاظیشان مستعد تهدید علیه نظم اجتماعی بشمارند، برای آزمایش در بیمارستان روانی محلی دستگیر کنند.

موردی را تصور کنید که شخص به جای تهدید نظم به سادگی مدعی منصب شهرداری است. او می تواند به راحتی خود را بستری بیابد، و به این خاطر که قربانی بی گناه به شکل خارق العاده ای در کل روند دادرسی مورد بی عدالتی ست، بدون شک توسط روانشناسان خطرناک تلقی شده و برای مدتی حبس خواهد شد. این، اگر از ضربه روحی و تأثیرات جبران ناپذیر روانی آن بگذریم، باعث تخریب حرفه سیاسی رغیب خواهد شد.

و این اتفاق می تواند مستقل از نظام قضایی به وقوع بپیوندد، بدون نیاز به محکمه و اینکه قربانی کار اشتباهی کرده باشد!

این دقیقاً اتفاقی ست که در اتحاد جماهیر شوروی رخ داد، به جز اینکه چنان به شکل هنرمندانه ای پیشرفت کرده است که انگار یک رخداد روزمره است. اما همان اتفاقات ممکن است فردا در فرانسه بیفتد و ما باید پیش از اینکه کار از کار بگذرد اقدام کنیم. جز این باشد، این اعمال معکوس در نظر گرفته خواهند شد به این معنی که کسانی که آنرا پیشنهاد می کنند نیازمند درمان روانی شناخته شوند.

چطور می توانیم پیش از آنکه خیلی دیر شود اقدام کنیم؟

ابتدا، باید اطمینان حاصل کنیم که کسی حق نداشته باشد به اعزام دیگری به این مجتمع ها، در حالیکه آن فرد دوم مرتکب چیزی نشده است، مبادرت ورزد.

سپس، باید اطمینان حاصل کنیم قبل از اینکه کسی در بیمارستان روانی بستری شود، یک دادگاه علنی برای او صورت پذیرد تا فرصت دفاع از کرده اش به او داده شود. بالاخص باید به فرد اجازه انتخاب یک وکیل/روانشناس مدافع داده شود که بتواند به محکمه روانشناسی ثابت کند که فرد متهم ممکن است که غیرعادی باشد (که این می تواند یک حسن در نظر گرفته شود) ولی به طور فیزیکی خطری برای جامعه ندارد. تنها از اعمال فیزیکی که می تواند مردم را به خطر بیاندازد باید جلوگیری شود. هیچ نظری نباید به هیچ وجه ساکت شود، حتی به این بهانه که به صورت فیزیکی خطرناک است، چراکه این سرکوب ناگزیر منجر به تفتیش عقاید مدرن و مخالفان و صیادان ساحرگان خواهد شد.

محکمه باید از یک روانشناس بازپرس، سه قاضی روانشناس و در صورت امکان یک هیئت از واجدین شرایط تشکیل شده باشد - عبارت دیگر یک هیئت منصفه منتخب از شورای نوابغ.

درست مثل هر موضوع قانونی دیگر، اگر بیمار مستحق بستری شدن شناخته شد، می تواند درخواست تجدید نظر حکم و دادگاهی توسط یک محکمه دیگر را بدهد. در این اثنا، تا این استماع دوم، تنها در صورتیکه پیش از اولین حضور در دادگاه مرتکب عمل قابل سرزنشی شده باشد، می تواند بستری شود.

وانگهی، در طی درمان وکیل می تواند در رابطه با معالجات، روند عمومی و یک درخواست فرجام برای آزادی، بیمار را دستگیری کند. این دستگیری ضمانتی ضمیمه شده در مقابل هرگونه اقدام در جهت تخریب شخصیت خواهد بود. بعلاوه این حمایت، که بیمار احساس کند کسی را دارد که بی طرفانه به او کمک می کند در اسرع وقت از مجتمع خارج شود، عامل مهمی در تسریع روند شفاست. همچنین این احساس را که آزادی بیمار به روانشناسی بستگی دارد که او با احساس بی ربطی کامل دارد را مرتفع می سازد.

ریشه کن کردن خشونت مطلوب است ولی تخریب شخصیت کسی که متفاوت می اندیشد حرکتی مجرمانه است، خواه توسط زندانی کردن صورت گیرد و یا به صورت شیمیایی، جراحی و از راههای دیگر.

گرایش به سمت عدم بردباری نسبت به تفکری که با باور غالب متفاوت است به شدت خطرناک است، و دارد در فرانسه، جایی که فقدان علنی احترام نسبت به آزادی اندیشه و ابراز آن وجود دارد، رو به افزایش می رود.

بسیار گویاست که فدراسیون ورزش فرانسه (اف اف ای) از تجدید پروانه قهرمانی چون گای دروت، فقط به دلیل اینکه بعد از پیروزی اش در بازیهای المپیک عقاید تازه ای را ابراز کرد، خودداری می کند. این فاشیسم است وقتی که یک ورزشکار تنها به دلیل ابراز کردن عقایدش از تمرینات ورزشی اش محروم می شود، به بیان دیگر اظهاراتی با ذاتی مخالف که با آنچه تسلط مقامات بر آن ورزش را در بردارد مطابقت نمی کند.

استفاده سازمانهای ملی از چنین راههای سرکوبگرانه باعث نگرانی ست و این یکی از بدترین انواع آن بود: سرکوب اندیشه. حتی بدتر از آن این بود که کسی واکنشی نشان نداد؛ در کشوری که به تمام دنیا می گوید چقدر به آزادی اندیشه اهمیت می دهد، هیچکس در مقابل این سرکوب نایستاد.

چنین افرادی لیاقت ننگ داشتن موقعیت هایشان را ندارند و نباید دیگر در قدرت بمانند؛ و چنین سهل انگاری در مقابل تعصب و فاشیسم از آنهایی که واکنش نشان نمی دهند شریک جرم می سازد - همدست همان تعصبی که ممکن است یک روز گریبانگیر خودشان شود. از فدراسیون ورزش آغاز و به اردوگاههای کار اجباری ختم می شود.

عادی سازی افکار عمومی:

خطری عظیم

بزرگترین تهدید برای آزادی، که مثل بختکی بر سر ما افتاده است، تلویزیون است. از طرف دیگر، اگر عاقلانه استفاده شود، می تواند، با ایجاد آگاهی سیاره ای که همگان فوراً می توانند آنرا احساس کنند، یکی از با ارزشترین ابزار برای گرد هم آوردن مردم جهان باشد. از طریق تلویزیون، مردم می توانند با هر آنچه که در اقصی نقاط سیاره رخ می دهد احساس ارتباط کنند. شما حتی می توانید آنرا به عنوان سیستم عصبی مرکزی در سطح بشریت توصیف کنید.

چیزی که خطرناک است این است که تلویزیون می تواند برای نشر اطلاعات کاذب و تحریف شده، که برای تحت تأثیر قرار دادن واکنشهای مردم شناخته و جهتگیری شده اند، استفاده شود.

با توجه به اینکه رقم رو به رشدی از مردم تحت تأثیر برنامه هایشان قرار می گیرند، خبرنگاران بیشتر و بیشتری باید به شکلی فزاینده بی طرف و حقگو باشند و تنها باید اطلاعات اصلی را در اختیار قرار بدهند. در عوض، شکل ارائه دارد بیشتر و بیشتر موضع گیرانه می شود، با گویندگانی که نظرات خودشان را در مورد هر چیزی که نشان می دهند تزریق می کنند و در نتیجه اطلاعات را لوٹ می کنند.

این چیز خوبی ست که مجلاتی عقیدتی وجود دارند و مردم می توانند، بسته به ذائقه فردی و گرایشات سیاسی، انتخاب کنند که آنها را بخوانند یا نه. از طرف دیگر، قابل قبول نیست که در کانالهای خبری ملی - که در تئوری قرار است بی طرف باشند - ما چاره ای جز شنیدن نظرات افرادی کاملاً بی صلاحیت، که هر موضوعی را تحریف می کنند، نداریم. مطمئناً آنها با زرنگی حول موضوعات ناصحیح به لحاظ سیاسی می گردند، با علم به اینکه با آنها هرگز به جایی نمی رسند. ولی در مورد هر موضوع دیگری، که ممکن است دارای اهمیت هنگفتی باشد، آزادانه نظرات کاملاً مغرضانه شان را بیرون می ریزند و سیستم ها را تکریم می کنند. این مطمئناً کسانی را که با آنها موافق نیستند را آزرده می کند و بر سر موافقان دست نوازش می کشد. جدی تر از آن، اما، راهی است برای "خوراک دادن" اکثریت تماشاگران، که هرگز خودشان در مورد موضوع فکر نکرده

اند: از این به بعد عقیده شان را بر مبنای آنچه که "کسی در تلویزیون" به آنها گفته است فکر کنند شکل می دهند!

جایی که افکار عمومی عادی سازی می شود، از آنجایی که این کار می تواند سازماندهی دولت باشد، این مشکل به صورت بالقوه بسیار جدی ست. راه حل آن حصول اطمینان از ارائه تنها اطلاعات خام و بدون کوچکترین تفسیر در برنامه های تلویزیونی ست، و همچنین از اینکه برنامه ها توسط دو متخصص کاملاً بی طرف پیگیری شوند: یکی از آنها وجه منفی یک مطلب بخصوص را نمایان می کند و دیگری وجه مثبت آنرا.

با در اختیار قرار دادن یک سری اطلاعات متعادل، جامعه می تواند بدون شرطی شدگی توسط عقاید یک سویه برای خودش فکر کند و تصمیم بگیرد، که حتی آنهم اغلب احمقانه و یا جاهلانه است.

ازینرو، هر بخشی از اطلاعات ابتدا توسط یک خبرنگار بی طرف ارائه می شود، یک خبرنگار "شاکی" و یکی دیگر در مقام دفاع.

سپس می توانیم امیدوار باشیم که این عبارت را، که بیش از آنکه ابلهانه باشد غم انگیز است، هرگز دوباره نشنویم که: "(در مورد موضوع فلان و بهمان) قرار است چطور فکر کنیم؟"

در عوض، جایگزین عبارتی خواهد بود چون: "چه فکری باید بکنیم درباره...؟" در واقع، هرگز نباید مجبور باشیم طوری فکر کنیم، چراکه ما می توانیم هر فکری دلمان می خواهد بکنیم. وقتی هر روز در تلویزیون درباره افکارمان تعیین تکلیف به گوش می رسد، آزادی اندیشه در خطر است. و هنوز کسی واکنش نشان نمی دهد. ولی زمان آن رسیده که عکس العملی از خودمان نشان دهیم.

از لحظه ای که ما باور می کنیم که باید طور خاصی فکر کنیم، کسانی را که طوری غیر از آنطور که ما فکر می کنیم باید فکر کنند، می اندیشند را مخالفان فرض می کنیم.

دوران طلایی

شکاف روزافزون دانش بین دانشمندان و "مردم کوچه و بازار" حاکی از آن است که اکثریت مردم هیچ اطلاعی از عجایب حیرت آوری که در سالهای پیش رو زندگیهای ما را کاملاً دگرگون خواهند کرد، ندارند.

وقتی کسی در مورد خلق حیات در آزمایشگاه حرف می زند بیشتر مردم می خندند. آنها یا فکر می کنند که این غیر ممکن است، یا اینکه بعد از چند قرن اتفاق خواهد افتاد. و با اینحال همین حالا، تعداد زیادی از آزمایشگاهها به سختی دارند، با این هدف که در طی ده سال آینده به آن دست یابند - یعنی فردا، بر روی این پروژه کار می کنند.

دنیای فردای ما به چه شکل خواهد بود؟

در واقع، همه چیز به سرعت در حال پیش رفتن است و به مرور زمان سرعتشان بیشتر می شود، به طوری که موجزتر است اگر بگوییم، دنیای فردا صبح ما و یا حتی دنیای امروز عصر. این چیزی ست که می خواهیم با یکدیگر از نظر بگذرانیم با در نظر گرفتن اینکه هر پیشگویی قطعاً به واقعیت خواهد پیوست.

زمین می تواند حقیقتاً تبدیل به یک بهشت شود چراکه ما قادر به کنترل هوا خواهیم بود. ما می توانیم به دلخواه باران تولید کنیم، بنابراین می توانیم باران را شبها ببارانیم تا مزاحمتی برای مردم نداشته باشد. از آنجایی که کارها به طور کامل خودکار خواهند شد، هیچ دلیلی برای زندگی کردن در مناطق سردسیر و نامطبوع وجود نخواهد داشت. مناطق مسکونی در کشورهای خواهد بود که هوایی گرم و مطبوع دارند؛ کشاورزی در مناطقی که هوا معتدل است؛ و صنایع در کشورهایهایی که هوا نامطبوع است.

طول عمر بشر به سرعت افزایش پیدا خواهد کرد تا به ۱۳۰ سال می رسد و کمی بعد به حول و حوش ۷۰۰ سال.

در نهایت، جاودانگی حاصل خواهد شد به این معنا که آنهایی که انتخاب می کنند می توانند بعد از مرگشان از طریق اطلاعات دی ان ای که در سلولهایشان موجود است دوباره احیاء شوند. این روند همتاسازی نام گرفته است و ما در حال حاضر آنرا برای سبزیجات و حیوانات کوچک استفاده می کنیم.

مردم مختلف زمین به خوبی با هم کنار خواهند آمد زیرا دولت، روشهای تولید و زبان یکسانی خواهند داشت.

سرگرمی شامل شکلی از سینما خواهد بود که تمام پنج حس را درگیر خواهد کرد، به این معنی که نه فقط شنوایی و بینایی که امروز با آن آشنا هستیم بلکه همچنین حسهای بویایی، چشایی و لامسه. این توسط دستگاهی حاصل خواهد شد که حسها را با استفاده از امواجی به خصوص، مستقیماً به مغز منتقل می کند.

روباتهای بیولوژیک در کمیت بالا تولید خواهند شد و هر شخصی تعدادی از آنها را در خدمت خواهد داشت.

یادگیری به صورت شیمیایی انجام خواهد شد و به جای کار طاقت فرسای سالیان در مدرسه، ظرف چند دقیقه جذب خواهد شد.

تمام بیماریها به شکر طبابتی جدید بر مبنای بیولوژی ملکولی ریشه کن خواهند شد.

ما در صورت تمایل می توانیم خصوصیات فرزندانمان را، بر حسب ذائقه های خاص خودمان و یا نیاز جامعه، انتخاب کرده، جدا جدا سفارش بدهیم.

هر انسانی می تواند وقت خود را صرف توسعه "خود درونی" اش در جهت هماهنگی با بینهایت، که همه ما بخشی از آن هستیم، نماید.

یادآوری بسیار مهم

مهمترین چیزی که باید در نظر داشته باشیم این است که تمام پیشنهادات مطرح شده در این کتاب فقط نظریه است. این بستگی به خود نوابغ خواهد داشت که اصلاحات مد نظر خودشان را، با هدف تبدیل زمین به دنیایی از شادی، عدالت و کامیابی برای همه مردم – بدون تعصبی نسبت به نژاد، مذهب، فرهنگ و یا سطح هوش – در پس زمینه ای از جنیوکراسی جهانی که نوابغ را در رأس خدمت به بشریت می نشانند، ارائه و وارد عمل کنند.

مبادرت به دیکته کردن کاری که نوابغ باید انجام دهند به آنها، عملی مغایر با جنیوکراسی خواهد بود. نویسندگان نظرات این کتاب امیدوار است که این ایده ها در شورای خلاقان، که نقش آن به طور مشخص تسلیم ایده های جدید به قضاوت خردمندان هیئت جهانی جنیوکراسی خواهد بود، قابل اجرا قلمداد شوند.

۳. تأسیس یک حکومت جنیوکر اتیک جهانی

فراخوانی برای نوابغ زمین

"شما می‌توانید هرچقدر که می‌خواهید سیاست را نادیده بگیرید
ولی سیاست شما را نادیده نخواهد گرفت"

چ. دو مونتالمبرت

دانشمندان، فلاسفه و هنرمندان تمام کشورهای جهان، شمایی که همیشه توسط سیاستمداران و قدرتهای اقتصادی که اختراعات شما را تبدیل به سلاحهای مرگ آور و هنرتان را به پروپاگاندا و تبلیغ ایدئولوژی های خود کرده اند، مورد استثمار و خیانت قرار گرفته اید: زمان اتحاد فرا رسیده است!

ممالکی که به شما، با وادار کردنتان به کار بر روی پروژه هایی که مورد علاقه تان نیستند، ستم روا می‌دارند را ترک کنید. برای تأسیس سازمانی که در قدم اول حاصل تحقیقات، آثار و اختراعات شما را، تنها به نفع خودتان و نه هیچکس دیگر، تجاری می‌کند، متحد شوید!

کسانی را که بر شما نظارت می‌کنند، جاسوسی و ممیزیتان می‌کنند، و نشسته اند تا معادلاتتان را به سلاحهای نابودکننده و محاسباتتان را به موشکهای ویرانگر بدل کنند، ترک کنید!

حداقل یک بار هم که شده برای دیدن دانشمندان دیگری مثل خودتان به ژنو بیایید. سپس بعد از بازگشت به کشورهای خود پول کافی برای معاونت و احداث این مرکز صلح جهانی، جمع کنید. مرکزی که فرم اولیه و جنینی دولت جنیوکراتیک جهانی خواهد بود.

از مرزهای ملی، سیاستها و تفرقه افکنی های نظامی فراتر روید. صدایتان را برای گوش کران به هدر ندهید، چنانکه گروههای زیست محیطی با اخطارهای غیرضروریشان. در عوض وارد عمل شوید و دولت جهانی را تأسیس کنید.

بسیاری از جهانی گرایان و طرفداران دولت فدرال دچار این اشتباه هستند که تلاش می‌کنند وحدت جهانی را با کار کردن بر روی ساختار کشوری/ملی حال حاضر به وجود

آورند. ولی این کار عملی نیست زیرا حاکمیت این ملت/کشور ها به دست کسانی ست که حاضر به از دست دادن موقعیتشان به عنوان حکمرانان نیستند. آنهایی که در قدرت هستند منافع مالی را در متفرق ماندن دنیا تفویض کرده اند و هرگز از موقعیتشان صرف نظر نخواهند کرد و اجازه تغییر سیستم را نخواهند داد. در عوض، آنها ترجیح می دهند وضعیت موجود را به بهانه کاذب "عدم دخالت در امور داخلی یک کشور مستقل" حفظ کنند.

آنهایی که درون ساختار کشوری/ملی فعلی برای رسیدن به وحدت جهانی تلاش می کنند هرگز موفقیتی کسب نخواهند کرد چراکه سیاستمداران هرگز از پول و منزلتی که موقعیتشان به آنها می دهد نخواهند گذشت. در واقع – و این اتفاقی ست که در حال حاضر در حال وقوع است – آنها ترجیح می دهند اختلافات را سازماندهی کنند و به ما این اینطور القاء کنند که نیاز است هر دو سوی مرز "از کشورشان دفاع کنند"، بدینسان موجبشان را (لا اقل با چیزی که از آن باقی مانده) پیش چشم خلائق توجیه کنند.

ما باید برویم بالای سر هایشان! آیا ما آنقدر خام اندیش هستیم که باور داشته باشیم کسانی که زندگی هایشان از قبل ساختار فعلی دارد رونق می گیرد حاضر اند برای نابود کردن دستی که به آنها خوراک می دهد همکاری کنند؟ آنهایی که هم اکنون در قدرت هستند ممکن است خیلی باهوش نباشند ولی وقتی پای جیبهایشان وسط باشد آنقدرها هم ابله نیستند!

نه، تمام اینها بسیار سخیف است. ما باید فراتر از تمام این شیادی های سیاسی – اقتصادی قد برافرازم و بدون حتی پرسیدن از آنهایی که بر سر قدرت اند، مستقیماً دولتی جهانی متشکل از ماده خامی که آنها بر آن تکیه می کنند – محققین و نوابغ – تأسیس کنیم.

ما باید گلوگاه این "حکومت‌های ملی" را بگیریم. و شما، نوابغ زمین، شریان حیاتی آنها باشید. از قدرت و نیروی خود آگاه باشید، و با هم برای اتحاد و ایجاد ساختاری که بالاخره در پی منافع بشریت است تا آن عده قلبی که دارای امتیازات ویژه هستند و افسارها را به دست گرفته اند، رهایی جویید.

و شما دوستان هنرمندم، آفرینندگان هنر و رانده شدگان تمدن ما: بیدار شوید! شما مورد بی توجهی قرار گرفتید چراکه مناسب برای رشد اقتصادی تلقی نشده اید. چطور می توانید بیش از این چنین رفتاری را تحمل کنید؟ فقط فکر کنید که چند میلیون از فلاسفه جوان، نقاشان، موسیقیدانان و معماران – بعلاوه کسانی که به ادبیات، روانشناسی و یا تئاتر علاقمند اند – به فراموشی سپرده شده اند تا از گرسنگی بمیرند، و یا مجبور شده اند از هنرشان بگذرند و سراغ ریاضیات بروند و یا با کارگری گذران کنند، و بدینسان بشریت را از میوه خلاقیتشان محروم کنند.

چندین موتسارت، ون گوگ، پریور یا نیچه به جای انجام دادن کاری که برای آن به دنیا آمده بودند - آفرینش - کف معدن و یا بعد از سپری کردن زندگیشان پشت خطوط تولید جان سپردند؟ ولی آفرینش برایشان به لحاظ اقتصادی جای رشد نداشت، بنابراین

شادی انسان - که در دنیایی از رنگ، هارمونی، اشکال و کلمات است - گزینه ای سازنده تلقی نمی شود. برخی کشورها ۵۰ درصد بودجه شان را به نیروهای نظامی اختصاص می دهند، اما تنها ۰/۰۱ درصد آن را به فرهنگ و هنر! هیچ شرحی بر این مطلب نیاز نیست.

این چه دنیایی ست که در آن سزار، ناپلئون و هیتلر می توانند هزاران برابر پول بیشتر از چنان معاصرانی چون افلاطون، بتهون و لوکوربوزیه تحت اختیار داشته باشند.

$$E = MC^2 = \text{هیروشیما}$$

انیشتمین با گریه های پشیمانی اش، بابت اینکه محاسباتش را پیش از اینکه برای کشتن میلیونها نفر استفاده شود نابود نکرده است، تنها گذاشته شد.

دانشمندان در امریکا توانسته اند با ترکیب کردن ژن یک انسان به اسرار دی ان ای رسوخ کنند و به دنبال امکان خلق حیات در آزمایشگاه هستند. در این ضمن، سران نظامی در حالیکه دستانشان را به هم می مالند، مترصد دیدن تعداد سربازانی هستند که می توانند خلق کنند و یا ویروسهای کشنده ای که می توانند در بمبهایشان جاسازی کنند.

کافی ست! این معامله را نپذیرید، ولی نه مثل انیشتمین که زمانی دست کشید که بسیار دیر شده بود! کارتان را همین حالا متوقف کنید و اگر لازم است فرمولهایتان را همین حالا نابود کنید. می توانید بعدها آنها را در مرکز تحقیقات دولت جهانی جنیوکرآتیک، جایی که می توانید مطمئن باشید هیچ مصلحت نظامی نمی تواند برای سرعت آنها نفوذ کند، بازیابی کنید.

اسباب بازیهایشان را از آنها بگیرید! اگر نیروهای نظامی را به حال خودشان رها کرده بودیم، آنها همچنان در حال استفاده از شمشیر و تیروکمان بودند. اما نه، دانشمندان همراهی کردند و باروت را اختراع کردند. آتشبازی ها معرکه اند ولی ارتش آنها را تبدیل به توپ کرد. شما موتور احتراقی را اختراع کردید و آنها از آن برای ساختن تانک استفاده کردند؛ شما هواپیما را اختراع کردید و آنها بمب افکن ها را با آنها ساختند. شما واکسنها را اختراع کردید و آنها سلاحهای میکروبی را ساختند. کافی ست! بیدار شوید و بگویید نه!

آنها آنجا هستند، از بالای شانه های شما در حال نظاره کردن اند. شما نمی توانید آنها را ببینید، ولی آنها در بین گزارشهای شما درحال جستجو هستند. آنها هوش کافی برای اختراع ندارند، ولی می دانند چطور از آنها استفاده کنند. شما سنگ جادو را کشف کردید

و آنها آنرا در فلاخن خود نهادند. آنها همه چیز در اختیار شما قرار می دهند: شغل، درآمد، عنوان، مدال - همه چیز - تا زمانی که شما به ساختن اسباب بازی برایشان ادامه دهید.

این تنها هدف مؤسسات ملی علوم و تحقیقات آنهاست: تا شما را زنده و مولد نگه دارند. سهم شما، رضایتی ست که از تحقیقات و پیشرفت هایتان حاصل می کنید در حالیکه معصومانه سرحدات دانش حال حاضر را توسعه می دهید. ولی شما متوجه نیستید که آنها همه چیز را می پایند. مثل کفتارهای تنگ چشم، در انتظار یک لقمه حکمت هستند که از روی میز به پایین بیفتد تا بتوانند بر آن چنگ بزنند و پیش از آنکه شما دریابید چه اتفاقی افتاده است از آن برای کشتن هزاران نفر انسانهای بیگناه استفاده کنند.

ترکشان کنید! متحد شوید و خود را با ضمانتهای لازم محافظت کنید تا دیگر چنین اتفاقاتی هرگز رخ ندهند.

خواه از مسکو، نیویورک ویا بژینگ هستید، همه شما دانشمند اید. همه یک علاقه مشترک دارید و آنهم حکمت است و ادراک. شما یک هدف دارید آنهم کمک به پیشرفت بشر و حصول اطمینان از آینده ای بهتر است. از اینرو اجازه ندهید سیاستمداران و سگهای نگهبان نظامی شان آنها را برای استفاده در جهت اغراض خودشان به سرقت برند!

هرگز حرفهای آموزگارمان، انیشتین، را فراموش نکنید. او گفت، "فقط اگر می دانستم،" بسیار خوب، الان شما می دانید!

حتی اگر پاسخ شما این است که آنها همین حالا هم به قدر کافی از دانش شما را، برای انباشتن رقم هنگفتی از سلاح تحت اختیار دارند، باز هم تسلیم نشوید. شما حالا می توانید در مقابل بر روی راههایی در جهت بی ضرر کردن آن سلاحها کار کنید، حتی اگر این به معنی یافتن پادزهر برای اختراعات خودتان باشد! اما هر کاری که می کنید، لطفاً برای خاطر بشریت بر روی دانشتان کنترل داشته باشید.

در دولت جنیوکراتیک موقت جهانی متحد شوید تا وقتی که شکل دائمی آن تأسیس شود.

حکومت جنیوکراتیک جهانی: مغز جهان

بشریت مثل یک بدن بزرگ است، با نوابغ به عنوان یاخته های عصبی اش. تشکیل گروه از تمام نوابغ هنر، علم، مهندسی، فلسفه و غیره، درکنار هم در مرکز فرماندهی حکومت جهانی جنیوکراتیک به مثابه مغز بشریت خواهد بود.

بنابراین مهم است که در درون این مرکز پناهگاه هسته ای بسیار پیشرفته ای بنا شود که اگر آتش یک جنگ جهانی قرار باشد، پیش از راه اندازی جنیوکراسی فوران کند، اعضاء نابغه دولت موقت تحت حفاظت باشند و در مقام بازسازی تمدن. وگرنه، بشریت مجبور خواهد بود دوباره هزاران سال تکامل کند علمی را پشت سر بگذارد.

برنامه عملکردی برای یک حکومت جنیوکراتیک جهانی

اهداف کوتاه مدت (سه ماه تا یک سال):

۱. راه اندازی یک مرکز جهانی برای پناه دادن و حمایت از نوابغ از تمام اقسام آن: دانشمندان، مخترعین، فلاسفه، هنرمندان. این مرکز وعده اولین حکومت جهانی جنیوکراتیک (ح. ج. ج.) را خواهد داد. و مجمعی را با هدف تهیه بودجه اش از طریق تجاری کردن اختراعات و مخلوقات صلح آمیز خود برپا خواهد کرد.
۲. راه اندازی مدرسه ای با هدف شناسایی و کمک به پیشرفت کودکان با استعداد و نابغه.
۳. راه اندازی مرکزی برای فراغت و توسعه فردی.
۴. تأسیس یک دفتر ح. ج. ج. در هر کشور.
۵. نشر یک خبرنامه برای جنیوکراتهای اقصی نقاط جهان.
۶. معرفی نامزدهای جنیوکراتیک در انتخابات تمام کشورهای دمکراتیک.

اهداف میان مدت (یک تا سه سال)

۱. به وجود آوردن یک دهکده، جایی که ساکنین آن بتوانند خود را بر اساس اصول مطرح شده در این کتاب (و یا همانطور که توضیح داده شد توسط نوابغ ح. ج. ج.) به تکمیل برسانند. برای مثال، رباتها و دستگاههای تنظیم خودکار می توانند، برای کاهش کار به حداقل میزان ممکن، مورد استفاده قرار گیرند، تا اینکه همگان حداقل زمان ممکن را نیاز به کار کردن داشته باشند – بگوییم چند هفته در سال – به عنوان نوعی خدمات اجتماعی. این میزان کار برای فراهم کردن همه چیز برای همه کس کافی خواهد بود؛ یک اقتصاد توزیعی می تواند در جریان باشد بدون نیاز به پول و خدمت نظام.
۲. انتخاب دمکراتیک حزب جنیوکراتیک در حداقل یک کشور که مرکز ح. ج. ج. خواهد شد.

اهداف بلند مدت (سه تا هفت سال)

۱. توقیف تمام سلاحهای خشونت آمیز و کشنده ای که روی زمین وجود دارد، خواه به صورت داوطلبی توسط کسانی که آنها را اداره می کنند، یا بازداری، و یا از طریق استفاده از سلاحهای بسیار پیشرفته تر تمام عیار و غیر خشونت آمیز که توسط ح. ج. ج. به وجود آمده اند تا جریان را به سمت گرفتن افسار حکومت جهانی توسط ح. ج. ج. هدایت کنند.
۲. برداشتن تمام مرزها و تأسیس حکومت جنیوکراتیک جهانی متشکل از نمایندگان تمام ناحیه هایی که به صورت دمکراتیک مشخص شده اند.

راه‌های تأمین مالی حکومت جنیوکراتیک جهانی

هر نایب‌ه ای اعم از دانشمند، مخترع، هنرمند و غیره که مایل است به بنا نهادن حکومت جنیوکراتیک جهانی، و هر شهروند جهان که مایل به مشارکت در ایجاد آن است، می‌باید ۱۰ درصد از عایدی اش را به عنوان مالیات جهانی در ح. ج. ج. برای ایجاد این نظام بیعانه بگذارد. در عوض، کسانی‌که چنین کاری را تقبل می‌کنند قادر خواهند بود:

- کودکانشان را به مدارس تخصصی که قابلیت شناسایی و آموزش فوق‌استعدادها و نوابغ جوان را دارند بفرستند.
- تعطیلات و اوقات فراغتشان را در مراکز توسعه فردی بگذرانند.
- هر زمانی که مایل هستند در دهکده‌هایی که بر مبنای اقتصاد توزیعی و مدیریت جنیوکراتیک شکل گرفته‌اند زندگی کنند.
- روایید حکومت جنیوکراتیک جهانی را داشته باشند.
- خبرنگار جنیوکراتیک‌های جهانی را دریافت کنند.

تأسیس اولین جنبش جنیوکراتیک جهانی را یاری رسانید

ابتدا با ما از طریق این وبسایت تماس بگیرید: www.geniocracy.org

ما نیاز به تأسیس سازمانهایی در تمام کشورها داریم که بتوانند در انتخابات بعدی نامزدهایشان را معرفی کنند. شما می توانید پیشگام در این سیستم که هدف آن نجات بشریت است باشید. و شما می توانید این کار را بدون نیاز به چپ و راست و ورای تمام چانه زنی ها و تفرقه موجود در احزاب انجام دهید. فراتر از تمام آنها، ورای هیاهو – هوش در آنجا مسکن دارد.

ما روی شما برای بنا نهادن اولین دفتر جنیوکراتیک در کشورتان و یا راه اندازی اولین دفتر محلی حساب می کنیم.

آیا شما فکر می کنید که باید به نوابغ شانس حاکمیت داده شود؟ اگر چنین است، لطفاً با ما در آدرس وبسایت تماس بگیرید و به ما اطلاع دهید!

کتاب شناسی

“Les surdoues” (The Gifted) by Remy Chauvin, published by Laurence Pernoud Collection, Editions Stock.

“Art et science de la creativite” (The Art and Science of Creativity) published by the Union Generale d’Editions, collection 10/18, centre culturel de Cerisy-la-Salle.

“The biological time bomb” by Gordon Ratray Taylor. French publication from Editions Laffont, Collection Marabout Universite, Bibliotheque Marabout.

اطلاعات افزوده

آدرسهای اینترنتی رسمی جنبش رایلین:

www.rael.org

www.raelianews.org

www.raelradio.net

www.thereisnogod.info

برای عضویت در خبرنامه علمی رائل-علم یک ایمیل خالی به آدرس زیر ارسال نمایید:

subscribe@rael-science.org

از همین نویسندگان

طراحی هوشمند: پیامی از طرف طراحان

سالها پیش، همه می دانستند زمین مسطح است. همه می دانستند که خورشید به دور زمین می چرخد. امروز، همه می دانند که حیات بر روی کره زمین یا نتیجه تکامل تصادفی ست و یا کار خدای ماوراء الطبیعی. ویا؟

در کتاب "پیامی از طرف طراحان"، رائل گزینه سوم را به ما معرفی می کند: که تمام حیات روی زمین توسط دانشمندان پیشرفته ای از دنیایی دیگر خلق شده است. در طی یک رویارویی با یوفو در ۱۹۷۳، اولین سری از پیامها، به شکل رو در رو، توسط یکی از این طراحان، به او داده شد. آن پیامها اکنون در خطوط صفحات این کتاب – که یک آشکارسازی فوق العاده برای نوع بشر است – قرار دارد.

آری به همتاسازی بشر

فناوری جدید همتاسازی امروز اولین گام در جستجوی جاودانگی و یا همان زندگی ابدی ست. چیزی که مذاهب قبلی فقط برای بعد از مرگ در بهشتی اسطوره ای وعده می دادند می تواند به زودی یک واقعیت علمی، همینجا، بر روی زمین باشد. این نتیجه گیری چالش برانگیز رائل است در یک بررسی نافذ و گسترده بر این امر که چطور علم می رود زندگی هایمان را به کل زیر و زبر کند. با یک دید نادر، رائل، جزئیات آینده شگفت انگیزی را به رشته تحریر در می آورد که در آن فناوری های در حال پیدایش ما جهان را متحول و دیگرگون خواهد کرد. نانوتکنولوژی، کشاورزی و صنایع سنگین را از رده خارج خواهد کرد؛ هوش ابر-مصنوعی به سرعت از هوش انسان پیشی خواهد گرفت و زندگی جاودانه در کامپیوتر بدون نیاز به بدن بیولوژیکی امکانپذیر خواهد بود!

این پیشرفتها شبه علم قرن ۲۲ ام نیستند. همه اینها در طی ۲۰ سال آینده به وقوع خواهد پیوست و هدف این کتاب آماده کردن ماست برای جهانی به شکل غیر قابل تصور زیبا که به بهشتی بدل شده، جایی که در آن هیچکس نیاز به کار کردن نخواهد داشت!

مایتریا: برگرفته از آموزه های وی

رائل، که همان کسی ست که ظهورش به عنوان "مایتریا از غرب" پیشگویی شده بود، آموزه ها و بینش خود را در این کتاب فوق العاده به اشتراک گذاشته است. مکتوبی که عصاره سالیان سمینارهای رائلی ست که او در آنها طی ۳۰ سال گذشته آموزش داده است. تعداد کثیری از موضوعات در این کتاب پوشش داده شده اند، شامل عشق، شادی، متانت، معنویت، تعمق، اسطوره کمال، عدم خشونت، علم، ارتباطات عاشقانه و بسیار دیگر. خواندن این کتاب برای کسانی که علاقمند به توسعه پتانسیل خود هستند و مایل اند زندگی مطلوبتر و لذتبخشتری را بزنند واجب است.

مدیتیشن حسی

در این کتاب رائل نشان می دهد که چطور ذهنهایمان را به روی آینده و درک پتانسیل حقیقیمان بگشاییم. او به ما نحوه بیداری بدنهایمان و لذت بردن از تمام حسهایمان، با کمک کردن به ما برای لذت بردن از صداها، رنگها، مزه ها، عطرها و لمسی قویتر، را می آموزد؛ همچنین به ما کمک می کند که توانایی زیر سؤال بردن و زدودن تناقضات، ظاهرسازی ها، تابوها و توهمات بیحس کننده ذهن برآمده از فرهنگمان را پیدا کنیم. این هدیه مدیتیشن حسی از طرف الوهیم به بشریت به ما اجازه دستیابی به هارمونی با طبیعت بینهایت همه چیز، لذت بردن از وجد بودن، و تجربه کردن ارگاسم آگاهی کیهانی را می بخشد.

سمینارها و راههای ارتباطی

اگر مایل به شرکت در فستیوالها و سمینارهای رائللی که در منطقه تان برگزار می شوند هستید، لطفاً با جنبش رائلیان قاره خود تماس حاصل کنید و یا وبسایت ما را برای آخرین لیست آدرسهای به روز، آدرس ایمیلها، جزئیات بیشتر و فرمهای درخواست آنلاین چک کنید.

ARGENTINA

Movimiento Raeliano de Argentina
Suipacha No.645
6620 Chivilcoy, Provincia de Buenos Aires

AUSTRALIA

Australian Raelian Movement
G.P.O. Box 2397
Sydney, N.S.W. 2001

BELGIUM

Religion Raëlienne de Belgique
P.O. Box 2065
2600 Antwerpen/Berchem

BENIN

Religion Raëlienne du Bénin
02 BP 1179
Cotonou

BOLIVIA

Movimiento Raeliano Boliviano

Casilla 1341

Santa Cruz

BRAZIL

Movimento Raeliano Brasileiro

Caixa Postal 9044

CEP 22272-970

Rio de Janeiro - RJ

BRITAIN

Raelian Movement

BCM Minstrel

GB-London WC1N3XX

BURKINA-FASO

Religion Raëlienne du Burkina Faso

DOUANIO Manaka

B.P. 883

Bobodioulasso 01

CANADA

Eglise Raëlienne du Canada

Case postale 86 - Succursale Youville

Montreal (QC) H2P 2V2

CHILE

Movimiento Raeliano Chileno

Casilla 390

Centro Casilla
Santiago de Chile

CHINA

KIM Jing Woong
Room n° 402
Beijing Chang Ruan Xue Yuan Hotel
Qing Hua East Road n° 30
Haidan - Beijing
People's Republic of China

COLOMBIA

Movimiento Raeliano Colombiano
Apartado Aereo
3000 Medellin

CONGO

Religion Raëlienne du Congo
B.P 2872
Kinshava 1

ECUADOR

Movimiento Raeliano de Ecuador
Imbabura 19-25 y Carchi
Quito

FRANCE

European Raelian Movement
7, Leonard Street

EC2A4AQ London
United Kingdom

GABON
Religion Raëlienne du Gabon
B.P. 22171
Libreville

GERMANY
Raelistische Religion
Postfach 1252
79372 Muellheim

GREECE
Greek Raelian Movement
Nea Egnatia 270 Str.
54644 Thessaloniki

GUADELOUPE
Religion Raëlienne de Guadeloupe
BP 3105 Raizet Sud
97139 Abymes

HAWAII USA
Hawaiian Raelian Movement
P.O. Box 278
KAILUA, HI 96734

HOLLAND
Raeliaanse Religie Nederland
Postbus 10662

2501 HR. DEN HAAG

HONG KONG

Hong Kong Raelian Movement
Box 183 M. Kee Letter Box Service co.,
Shop A13, F/F, Kwai Chung Plaza, 7-11,
Kwaifu Rd. Kwai Chung, N.T.
KLN, Hong Kong

INDIA

Indian Raelian Movement
c/o P.O.Box No.2058
Kalbadevi Head Post Office
Mumbai 400002

IRAN

Iranian Raelian Movement
P.O. Box 56
Station D
Toronto, Ontario M6P 3J5 , Canada

IRELAND

Irish Raelian Movement
P.O. Box 2680
Dublin 7

ISRAEL

Israeli Raelian Movement
P.O. Box 27244
Tel Aviv - Jaffa 61272

ITALY

Religione Raeliana
CP202
33170 Pordenone

IVORY COAST

Religion Raëlienne de Côte d'Ivoire
05BP1444
Abidjan 05

JAPAN

Japanese Raelian Movement
Tokyo-To, Bunkyo-Ku, Yayoi 2-16-13
Tokyo, Japan 113-0032

KOREA

Korean Raelian Movement
K.P.O. Box 399
Seoul
Korea 110-603

MARTINIQUE

Mouvement Raëlien Martiniquais
BP 4058 TSV
97254 Fort-de-France Cédex

MAURITIUS ISLANDS

Religion Raëlienne de l'Ile Maurice
4 Robinson Lane
Phoenix

MEXICO

San Pablo

Tepetlapa N° 56-4

Ampl. San Francisco Culhuacan

04470 Mexico D.F.

NEPAL

Nepalese Raelian Movement

c/o B.N. Regmi GPO Box 9594

Kathmandu

NEW ZEALAND

New Zealand Raelian Movement

P.O. Box 1744

Shortland Street

Auckland

PANAMA

Movimiento Raeliano de Panama

Aeropuerto int'i de Tocumen

Zona Posta # 14 Panama

PARAGUAY

Movimiento Raeliano del Paraguay

Olivia 1019 Edif-lider V

Piso 15, Oficina 151

Asuncion

PERU

Movimiento Raeliano Peruano

Guia Nacional

Avenida Benavides 955 #
Miraflores, Lima,

PHILIPPINE

Philippine Raelian Movement
UP Box 241, University of the Philippines
Diliman, Quezon City
Philippine 1101

POLAND

Religia Raelianska w Polsce
c/o Iwona Adamczak, Skr. Pocz. 555
00-950 Warszawa 1

PORTUGAL

Movimento Raeliano Portugues
Apartado Postal 2715
1118 Lisboa Codex

SLOVAKIA

Raelske Hnutie na Slovensku
P.O. Box 117
82005 Bratislava 25

SLOVENIA

Raeljansko Gibanje Slovenije
Vojkovo nab. 23
6000 Koper

SOUTH AFRICA

South African Raelian Religion

P.O.Box 1572
Boksburg 1460
Republic of South Africa

SPAIN
Religion Raeliana España
Apartado de Correos 19113
08080 Barcelona

SWEDEN
Raeliska religionen
BP 1026
10138 Stockholm

SWITZERLAND
Religion Raëlienne Suisse
Case postale 176
1926 Fully

TAIWAN
Taiwan Raelian Movement
7F -- 1 No. 25 - Lane 22 Jih-- Lin Rd.
Taipei

TCHAD
Religion Raëlienne du Tchad
ASECNA B.P. 5629
N'Djamena,

THAILAND
Thai Raelian Movement

c/o Sung Hyuk RHIM
P.O.Box 1556
Bangkok Post Office 10500

TOGO
Religion Raëlienne du Togo
Rita Amétépé Responsable
B.P. 1476
Lomé

USA
USA Raelian Movement
B.O. Box 630368
North Miami Beach,
FL 33163 Florida

VENEZUELA
Movimiento Raeliano Venezolano
Segunda Calle # 71, Urbanizacion
El Rincon, Segunda Sabana,
Bocono
Trujillo

ZIMBABWE
Zimbabwe Raelian Movement
P.O. Box 666
Zengeza, Chitungwiza

"هیچ چیز در جهان نمی تواند در برابر تعداد به اندازه کافی
زیاد و به هم پیوسته ای از عقلا، مقاومت کند."

تیلارد دو شاردن

رائل در ۳۰ سپتامبر ۱۹۴۶ در ویکی ناحیه الیه فرانسه به دنیا آمد. در سن ۲۷ سالگی، در ۱۳ دسامبر ۱۹۷۳ او با یک موجود
فرازمینی ملاقات داشت که برای او توضیح داد تمام حیات بر روی زمین، شامل انسان،